



* سرمقاله: بمناسبت دومین سال

انتشار "بسوی انقلاب":

۱. "بسوی انقلاب" و اهداف آن

۲. چرا "بسوی انقلاب"

* علل غیبت طبقاتی کارگران در

مبارزات ضد دیکتاتوری (۱) - رامین

رحیمی

* ترکیه : همبستگی با مقاومت

کارگران تکل علیه دولت و اتحادیه ها!

-جریان کمونیست بین الملل

* کوبا نیازمند سوسیالیسم مشارکتی و

دمکراتیک است! نوشته پدرو کمپوس -

ترجمه از س.شایان

* لنینیسم و آنارشیسم (مشارکتی) -

نوشته مایکل مک گه هی، ترجمه س.شایان

* نظرخواهی گزارشگران از رامین

رحیمی درباره اوضاع کنونی

* دو اعلامیه کمونیستی روز جهانی

کارگر:

۱. باشد که طبقات حاکم از دهشت

انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند! -

هسته کمونیسم انقلابی (هکا)

۲. روز کارگر! و شعار: نان، آزادی،

سوسیالیسم! - سازمان رزمندگان آزادی

به مناسبت دومین سال انتشار بسوی انقلاب

به مناسبت آغاز دومین سال انتشار بسوی انقلاب تصمیم گرفتیم که سرمقاله های شماره اول و دوم این نشریه که توضیح دهنده ی اهداف ما از انتشار آن بوده است را مجدداً منتشر سازیم تا خوانندگان ما بتوانند میزان موفقیت و یا عدم موفقیت مان را در این یکسال قضاوت کنند. یادآوری می کنیم که مبارزات ضد دیکتاتوری مردمی پس از انتشار دو شماره اول آغاز شد.

"بسوی انقلاب" و اهداف آن

فوری ترین هدف کمونیست های ایران و جهان، سرنگونی حکومت دیکتاتوری سرمایه داری است. این هدفی است که از ابتدای شکلگیری مرام کمونیستی در بیش از ۱۶۰ سال پیش اعلام شده و هزاران هزار کمونیست در راه رسیدن به این هدف جان خود را از دست داده اند. این هدفی است که کمونیست های ایران، در خیابان ها، زندان ها و حتی چسبیده به دیبرک های اعدام فریاد زده اند و از پنهان داشتن آن شرم می کنند. هرکس که این هدف را مرکز فعالیت ها و تبلیغات خود قرار نداده و ندهد، کمونیست نیست و با "کمونیست" خواندن خود، تنها، خیال بهره برداری از تاریخ با عظمت این نهضت و اعتبار آمیخته به آن دارد. هر آنکس که هدف فوری کمونیست ها و جنبش کارگری را به بالا بردن دستمزد و شرایط فروش گرانتز نیروی کار به سرمایه دار محدود کند، نماینده سرمایه داران است و انگیزه ای جز تحمیل کارگران و به انحراف کشاندن مبارزات طبقه کارگر از فوری ترین و عاجل ترین نیاز مبارزه طبقاتی ندارد.

اما آیا صرفاً با سرنگونی حکومت سرمایه داری، انقلاب اجتماعی بوقوع پیوسته است؟ خیر! اولاً سرنگونی حکومت سرمایه داری فقط به معنای سرنگونی هیت حاکمه کنونی نیست! خصلت انحصاری سرمایه داران همواره باعث می شود که جناح بسیار کوچک و نهایتاً چند صد نفره ای از ایشان قدرت حکومتی را در دست گرفته و دیگر جناح های سرمایه داری را از حکومت حذف کنند. همانطور که جناح خمینی، سرمایه داران هوادار جبهه ملی و نهضت آزادی و حزب توده و ... را در اوایل سال های دهه ۶۰ شمسی حذف کرد. و یا، نمونه ی دیگر آن حذف "اصلاح طلبان" طرفدار خاتمی از حکومت در اوایل دهه ۸۰ شمسی بود. دیکتاتوری و استبداد، طبیعت حاکمیت سرمایه داری است که همواره جناحی را بر دیگر جناح های سرمایه داری غالب کرده و گروه های رقیب را از قدرت حذف می کند. در چنین شرایطی است که جناح های دیگر سرمایه داری به شکل "مخالف" (اپوزیسیون) در آمده و در شرایط استبدادی، مانند حکومت جمهوری اسلامی، حتی، خواهان حذف فیزیکی و "تغییر رژیم" می شوند. [البته در شرایط دیگری چون کشورهای غربی، که قدرت طبقه کارگر و تشکلات آن به مراتب پیش از ایران است و هرگونه برخورد قهرآمیز جناح های سرمایه داری با یکدیگر می تواند آغازگر یک انقلاب اجتماعی و سرنگونی کامل حاکمیت سرمایه داری گردد، این جا به جایی قدرت، از طریق انتخابات و بصورت بدون خونریزی انجام می پذیرد.] این نوع جا به جایی قدرت، یعنی سرنگونی هیت حاکمه و جا به جایی آن با جناح های دیگر سرمایه داری، انقلاب خوانده نمی شود. حتی اگر این جا به جایی، مانند سال ۵۷ از طریق قیام مردمی صورت پذیرد. به همین خاطر است که کمونیست ها، انقلاب ۱۳۵۷ را یک انقلاب شکست خورده می نامند. انقلاب زمانی پیروز می شود که کل دستگاه دیکتاتوری طبقه سرمایه دار منهدم شود. و حکومت مستقیم مردم در شکل شورایی و متکی به قدرت مردم مسلح جایگزین آن شود. در غیر اینصورت، انقلاب شکست خورده است و نتیجه ای جز استقرار مجدد دیکتاتوری سرمایه داری ندارد. حال مهم نیست نتیجه آن را "جمهوری اسلامی" بنامیم، یا "جمهوری دمکراتیک" و یا فقط "جمهوری" و یا ... ، تا زمانیکه حکومت شوراها متکی بر قدرت مسلح مردمی جایگزین حکومت استبدادی و یا پارلمانی بورژوازی نگشته، انقلابی در کار نبوده است و هر آنکس که چنین نتیجه ای را "انقلاب" بخواند، هدف و انگیزه اش، سوار شدن بر اعتراضات مردمی برای گرفتن قدرت جناح سرمایه داری مطلوب خودش می باشد. بطور خلاصه: انقلاب، به معنی تغییر حاکمیت سرمایه داران از طریق انهدام ساختار حکومتی استبدادی و پارلمانی و جایگزین ساختن آن با حکومت مستقیم مردم از طریق شوراها می باشد.

آیا ما انقلاب را صرفاً برای انقلاب کردن می خواهیم؟ خیر! تمامی مردم ایران و بخصوص طبقه کارگر شاهد اند که این حکومت سرمایه داری است که ضرورت انقلاب را به جامعه تحمیل کرده است. این حکومت و اصولاً تمامی نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری بر این مبنا قرار گرفته است که تمامی کارگران و مردم یک کشور تولید کنند، اما منافع و ارزش حاصله از این تولید فقط به جیب سرمایه داران سرازیر شود. کارگر تولیدی، تولید می کند! کارگران خدماتی، به دستگاه های تولید و کارگر تولید و توزیع کالا ... خدمات رسانی می کنند. کارمندان، به کار گرفته می شوند تا حساب و کتاب را

طوری نگاه دارند تا تمامی ارزش های تولید شده و منافع تولید به جیب و حساب سرمایه داران واریز شود. معلمان و اساتید نیز مسولیت شان آموزش و پرورش کودکان و جوانان است تا سر به زیر بار آمده و تخصص خود را در اختیار سرمایه داران قرار دهند. تعدادی از ایشان نیز که سرسپردگی شان به سرمایه اثبات شده، تبدیل به کارگزاران آن شده و در بخش بسیار کوچکی از سرمایه شریک می شوند تا بنام نماینده مجلس و وزیر و وکیل و سردار و ... کارگران و اهالی را در زیر یوغ سرمایه نگاه دارند. امروزه طبقه کارگر ایران می بیند که هر زمان که برای گرفتن حق و حقوق خود اقدامی می کند، با این ماشین عریض و طویل روبروست و هر گاه که از این خیمه شب بازی خسته شده و دست به اعتصاب و اعتراض می زند، با زندان و چوب و چماق و دار روبرو می گردد. زنان ما می بینند که هرگاه برای حقوق برابر با مردان حرکتی می کنند، آنها را برای سال ها در دادگاه ها و راهروی مجلس و دالان های کارگزاری حکومت به بیهودگی می چرخانند و هر زمان که جان بر لب برای شکایت به میان مردم رفته تا جلب حمایت کنند، آنها نیز در کنار کارگران به سلول های زندان انتقال می یابند و مورد تعرض و آزارهای روحی و جسمی واقع می شوند. و یا قومیت ها و مذاهب باصطلاح "اقلیت"، که چیزی جز زندگی به راه و روش مورد اعتقاد و بر مبنای سنت ها و فرهنگ خود ندارند نیز به همین سرنوشت دچار می شوند. خلاصه آنکه، هرکس که با راه و روش زندگی تحمیل شده سرمایه داری ن سازد و بخواهد که از حقوق دموکراتیک، فردی و انسانی بهره مند شود، از آنجاییکه کنترل سرمایه داران بر سرنوشت اهالی و ابزار و روند تولید و منافع به دست آمده از آن را دچار خلل می کند، باید سرکوب و معدوم گردد. امروزه کسی به غیر از سرمایه داران و کارگزاران آنها نیستند که لزوم وقوع انقلاب را منکر شوند. برقراری حکومت شوراهای، دیکتاتوری و کنترل اجتماعی سرمایه داران را از بین می برد و به تمامی استثمار شوندهگان و ستمدیدگان این حق مساوی را می دهد تا مستقیماً در تعیین سرنوشت خود دخالت کنند. حکومت شوراهای، بلافاصله، یعنی روز بعد از فروپاشی حکومت سرمایه، تمامی تبعیضات سیاسی و حقوقی را از میان برده و به تمامی اهالی، از هر طبقه و جنسیت و قومیت و مذهب حق حاکمیت داده تا بتوانند با پیشبرد اراده ی متحد خود، در تمامی نقاط جمعیتی، به الغاء روابط و مناسبات تبعیض آمیز کمر همت ببندند. در حقیقت، سرنگونی حاکمیت و دیکتاتوری طبقه سرمایه دار، سرآغاز انقلاب اجتماعی است که با محور هرگونه تبعیض در هر گام خود نهایتاً به جامعه ای عاری از تبعیضات طبقاتی می انجامد. تنها باید هشیار بود که هر لحظه که حاکمیت شورایی، از طرف هر حزب و دسته ای، ساقط شود، راهی جز بازگشت سرمایه داری و دیکتاتوری آن در انتظارمان نخواهد بود.

پیش بسوی انقلاب!
پیش بسوی استقرار حکومت شوراهای!
سردبیری نشریه "بسوی انقلاب"

چرا «بسوی انقلاب»؟

زمانی دومین شماره "بسوی انقلاب" را منتشر می کنیم که برخی از خوانندگان و فعالان سیاسی می پرسند: زمانیکه چندین نشریه از این نوع هم اکنون منتشر می شوند هدف و انگیزه ما از انتشار آن چه می باشد؟ اولاً ما معتقد نیستیم که نشریاتی از قبیل "بسوی انقلاب" منتشر می شوند. در حقیقت به علت خالی بودن جای چنین نشریه ای در محافل کارگری و انقلابیون کمونیست تصمیم به انتشار آن گرفتیم. محتوای تمامی نشریاتی که تا کنون از طرف کمیته های فعالان کارگری منتشر می شدند، بدون استثنا، سطح جنبش کارگری را در مبارزات محدود به واحدهای صنفی و خواسته های شغلی ارزیابی می کنند و هدف خود را ارتقا این مبارزات به تشکیل تشکلات و سازمان های مستقل و آزاد کارگری قرار داده اند. به همین علت است که صفحه های خود را تنها با اخبار این مبارزات و مقالات مداح مبارزات خودبخودی پر می کنند. اما، هیئت تحریریه "بسوی انقلاب"، ضمن هم عقیده بودن در سطح کنونی جنبش کارگری، هدف خود را ارتقا این مبارزات به مبارزه یک طبقه انقلابی علیه حکومت و نظام سرمایه داری تعیین کرده و بر همین پایه به تبلیغ و ترویج خط مشی کمونیستی، و برنامه انقلابی پرولتاریا پرداخته است. ما نیز معتقدیم که در حال حاضر، اتحاد کارگران حول محور خواسته های صنفی واحد های اشتغالشان شکل می گیرد. اما برداشت ما از مبارزات طبقاتی پرولتاریا، سراسری شدن چنین مطالبات و مبارزاتی در این محدوده نیست. از نظر ما هنگامی مبارزه کارگران به مبارزه یک طبقه ارتقا می یابد که کارگران، علاوه بر سازماندهی صنفی منطقه ای و سراسری، به تشکلات سیاسی آگاه به نقش و موقعیت تاریخی طبقه کارگر دست یابند. البته، چنین تشکلاتی نمی تواند مانند سازمان های صنفی، توده ای باشد، و در بر گیرنده ی کلیه ی کارگران بدون در نظر گرفتن باورها و اهداف سیاسی شان باشد و تنها سازمانده پیشروترین قشر کارگران و انقلابیون کمونیست، در هسته های اجرایی و مطالعاتی و کمیته های منطقه ای و نهایتاً حزب سراسری خواهد بود. به نظر ما تنها با ایجاد چنین تشکلاتی مبارزه کارگران به سطح یک مبارزه طبقاتی ارتقا خواهد یافت. اگر هم اکنون به ساختار این کمیته ها و ائتلاف های فعالان کارگری نظری بیافکنید متوجه خواهید شد که فعالان مدعی کمونیسم، بدون هیچ نقطه تمایزی، در کنار فعالان راست وابسته به جناح های بورژوازی و امپریالیستی و ضد کمونیست قرار گرفته اند. این خود نشاندهنده ی عدم توانایی چنین تشکلاتی از ایجاد جنبش مستقل طبقه کارگر است. بنظر ما، بدون ایجاد تشکلات سیاسی طبقاتی کمونیستی کارگران، هرگز جنبش مستقل طبقه کارگر شکل نخواهد گرفت. بر مبنای این باور بود که عده ای از فعالان کمونیست تصمیم به انتشار نشریه ای سیاسی تبلیغاتی کمونیستی "بسوی انقلاب" گرفتند.

در کنار هدف پر کردن خلاء مطبوعاتی موجود در جنبش کارگری، ضعف های دیگر این جنبش و جنبش کمونیستی نیز مورد نظر قرار گرفت. با مطالعه ی مطالب منتشر شده در جنبش کارگری، کاملاً واضح بود که برخی از رفقا در تشکلات و کمیته های دیگر نیز با ما هم عقیده اند، اما به علت علنی بودن فعالیت این نوع تشکلات، قادر به صراحت کلام نبوده و حرف ها و رهنمودهای خود را در لفافه می زنند. همچنین به علت همکاری با عناصر غیر کمونیست در چنین تشکلاتی، نمی توانند به صراحت سیاست های اعمال شده در آنان را به نقد بکشند. بنابراین ضروری بود تا چنین نشریه ای، مستقل از تمامی وابستگی های ایدئولوژیک و ارتباطی با نهادهای بورژوازی و امپریالیستی به وجود آید تا چنین رقاباتی از یکطرف، بتواند نظرات واقعی خود را بدون هیچ ملاحظه و پرده پوشی بیان کنند، و از طرف دیگر، همفکران خود را یافته و در روند یک کار مشترک در پاسخگویی به نیاز مبارزه طبقاتی، به شناخت از جزئیات نظرات، توانایی ها و ضعف های یکدیگر نائل آیند و زمینه ی اتحاد کمونیستی و ایجاد حزب طبقه کارگر را آماده سازند. همچنین، یکی دیگر از ضعف های جنبش کمونیستی کارگران ایران، پراکندگی عناصر و محافل آنست. بسیاری از رفقا در کارخانه ها و محلات خود مشغول به کار هستند، بدون اینکه از وجود دیگران باخبر و دارای ارتباطات لازم با جنبش کمونیستی باشند. این عناصر و محافل، با داشتن توانایی های بسیار سازماندهی در مناطق خود، دقیقاً به علت نداشتن تماس و ارتباط با دیگر کمونیست ها، از لحاظ نظری نیاز به کمک دارند. در ارتباط با ایشان، انتشار "بسوی انقلاب" می تواند از چند زاویه مثمرتر باشد. اول آنکه مطالب آموزشی آن می تواند در سطوح مختلف به یاری این رفقا بیاید. این رفقا با

جمهوری شورایی تنها شکل حکومت کارگری است

استفاده از این متون می تواند مطالب مورد نیازشان برای تشکیل هسته های مطالعاتی را تأمین کنند. از آن گذشته، در سطح رهبری چنین جمع هایی، این نشریه، می تواند ایشان را از مباحث موجود در جنبش کمونیستی یا خبر سازد. و همچنین، صرف توزیع این نشریه و رساندنش به دست این رفقا، ارتباط منظم لازم بین این عناصر و محافل با دیگر گروه ها و مناطق بوجود آید. چنین کارکردی باعث تحرک بیشتر این هسته ها و محافل در سطح محلی شان خواهد شد. چیزی که بیش از هر چیز نیاز جنبش کمونیستی برای نفوذ در مناطق و ارتباط با جنبش های خودبخودی است. البته نباید از گفته های بالا این نتیجه را گرفت که درباره ی جنبش وسیع و گسترده ای صحبت می کنیم. خیر! جنبش کمونیستی ایران در دریایی از سرکوب های فاشیستی، گرایشات فرمیستی و اپورتونیستی برای بقاء و رشد خود دست و پا می زند. و اگر به زودی مورد حمایت های پیگیرانه رفقا، در داخل و خارج از کشور، چه از لحاظ تأمین مطالب برای انتشار مستمرانه و منظم نشریه و چه از لحاظ مالی، برای ایجاد امکانات بیشتر چاپ و سازماندهی و حرفه ای گری قرار نگیرد، احتمال شکست دوباره آن می رود.

پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر
پیش بسوی انقلاب
پیش بسوی استقرار حکومت شوراهای

علل غیبت طبقاتی کارگران در مبارزات ضد دیکتاتوری (۱)

رامین رحیمی

غیبت طبقه کارگر ایران در تحركات ضد دیکتاتوری سال گذشته سوال های بسیاری را در میان جمع های کمونیست برانگیخته است. اینکه اینک طبقه کارگر ایران در زیر شدیدترین فشارهای اقتصادی و اجتماعی قرار دارد و جنبش کارگری در چند سال گذشته روند صعودی ای را طی کرده است، غیر قابل انکار می باشد. همچنین اینکه این مبارزات بخصوص در سال اخیر با رشد تصاعدی روبرو بوده که نه تنها باعث جذب افشار گسترده تری از کارگران به مبارزه گشته، بلکه حتی باعث استفاده از تاکتیک های رادیکالتری در این مبارزات شده است نیز از واقعیت هایی است که با رجوع به اخبار حکومتی قابل دسترسی و اثبات است. اما، واقعیت غیر قابل انکار دیگری حاکی از عدم شرکت ایشان بمثابه یک طبقه در مبارزات ضد دیکتاتوری علیه حکومت مستبد سرمایه داری است. حکومتی که چماق سرکوبش بدون تبعیض و بلا انقطاع بر سر و پیکر این جنبش و بخصوص عناصر فعال و قشر آگاه آن فرود آمده است. بازداشت های عناصر فعال جنبش کارگری و محکومیت ایشان به "اقدام علیه کشور" و "تشویق به شورش" و ... اعدام های ناموجه کارگران آگاه زیر لوای اتهامات دروغین "عضویت در گروه های مسلح" و "بمب گذاری"، تماماً نشاندهنده ی آنست که طبقه کارگر قربانی اصلی و عمده دیکتاتوری طبق سرمایه دار و استبداد هیئت حاکمه جمهوری اسلامی است. با در نظر گرفتن موارد مذکور، هیچ عنصر صادقی نمی تواند مدعی عدم وجود شرایط عینی برای پیوستن طبقه کارگر به این مبارزات شود. دلیل دیگری که اثبات کننده ی آمادگی شرایط برای پیوستن طبقه کارگر بخ مبارزات ضد دیکتاتوری است، شرکت هزاران نفر از افراد متعلق به این طبقه بصورت انفرادی در مبارزات اخیر است. با نگاه کردن به لیست بازداشتی ها و جان باختگان خواهیم یافت که بدنه اصلی تظاهرات های خیابانی را جوانان و فارغ التحصیلان بیکار تشکیل می دادند. پس چرا شرکت کارگران در این مبارزات، شکل طبقاتی و سازمان یافته به خود نگرفت و در محدوده پوپولیستی ودنباله روانه باقی ماند؟

در این باره اگر بخواهیم به سخنان فعالان سندیکالیست جنبش کارگری رجوع کنیم، عوامل سرکوب وحشیانه جنبش کارگری و فعالان آن را مطرح می کنند که طبقه کارگر را از امکان دستیابی به تشکلات مستقل خود بازداشته است. در صورتیکه این عامل دلیل مهم دیگری برای تشویق کارگران به پیوستن به این مبارزات است. علت دیگری که از طرف ایشان برای توضیح عدم استقبال طبقه کارگر از پیوستن به این مبارزات است، ادعای رهبری اصلاح طلبانی بر مبارزه ضد دیکتاتوری است که حامیان و مروجان ثابت قدم خصوصی سازی هستند، و در طی دوران طولانی صدارت و ریاست شان هیچ اقدامی برای جلوگیری از تعرض سرمایه داران به حقوق کارگران نکرده و برای الغاء قراردادهای موقت و سفید امضاء کوششی به عمل نیاوردند و در سالهایی که اختیاردار حکومت بوده اند، از سرکوب وحشیانه ی جنبش کارگری پرهیز نمودند.

گو اینکه در ادعاهای فوق بخشی از حقیقت نهفته است، اما بیان کننده ی عامل اصلی عدم شرکت طبقاتی کارگران در مبارزات ضد دیکتاتوری نمی تواند باشد. چرا که اگر عامل سرکوب را در نظر بگیریم، چگونه است که باعث جلوگیری از مبارزه برای خواسته های قوری و جداگانه ی کارگران و اتخاذ تاکتیک های رادیکال، از جمله بستن جاده ها، گروگان گرفتن مدیریت و ماشین های تولید و تصرف محل اشتغالشان نگشته است؟ در مورد دلیل دوم مبنی بر عدم اعتماد کارگران به رهبری جناح اصلاح طلب حکومتی در مبارزه ضد دیکتاتوری، باید سوال کرد که چرا چنین امر مثبت و مبارکی به جای آنکه به حضور مستقل طبقه کارگر در این مبارزات بیانجامد به کناره گیری ایشان از مبارزاتی انجامیده که هیچ قشر و طبقه ای باندازه طبقه کارگر در آن منفعتی ندارد؟ اینها تناقضاتی است که فعالان سندیکایی با محدود بودن دیدگاهشان در ظاهر قضایا قادر به پاسخ دهی به آنها نیستند.

اما هستند فعالان کارگری ای که علل عدم حضور طبقه کارگر در این مبارزات را از سطح به عمق می برند. مثلاً رفقای "لغو کار مزدی" به درستی معتقدند که عدم شرکت طبقاتی کارگران در مبارزات اخیر را باید در ناآگاهی طبقاتی کارگران جستجو کرد. کارگران به علت نداشتن آگاهی طبقاتی است که مبارزه علیه دیکتاتوری حکومت جمهوری اسلامی را از مبارزه علیه کارفرمای خود جدا دانسته و با اینکه حاضرند خطر خوردن چماق سرکوب حکومتی را در مبارزه علیه کارفرمای خود بپذیرند، اما حاضر نیستند تا همین خطر را برای شرکت در مبارزات ضد دیکتاتوری که بخش لاینفکی از مبارزات ضد سرمایه داری است تحمل کنند. با یافتن این علت می توان به مشکلات و نقایص دیگر مبارزات طبقاتی کارگران نیز آگاه شد. بخصوص، می توان به علت عدم ارتقاء مبارزات خودبخودی کارگران علیه کارفرمایان منفرد به مبارزه سراسری و متحدانه ی طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری برای پیشبرد حقوق صنفی شان در زمینه های اقتصادی و اجتماعی، از جمله ایجاد تشکلات مستقل کارگری نیز پاسخ داد.

پس می بینیم که سندیکالیست ها با توقف در ظاهر قضایا از ارائه ی راه حل مورد نیاز مبارزه طبقاتی کارگران باز می مانند. اما از طرف دیگر، راه حل ارائه شده توسط رفقای "لغو کار مزدی" نیز بسیار کلی بوده و در عمل تفاوت چندانی با فعالان سندیکالیست ندارد. راه حل رفقای "لغو کار مزدی" در مقدمه " اینگونه طرح گشته است: «هجوم نظام سرمایه داری به سطح معیشت کارگران روز به روز ابعاد وسیع تری می یابد و کارگران بیش از پیش به اعماق مرگ و نیستی رانده می شوند. در یک سوی جامعه، انباشت عظیم ثروت را می بینیم و، درسوی دیگر، شاهد گسترش فقر و فلاکت و بی حقوقی و سرکوب و توحش در مقیاسی بی سابقه هستیم. شکاف طبقاتی اکنون به چنان ورطه هولناک و مرگباری تبدیل شده که برای کارگران راهی جز جنگ مرگ و زندگی با سرمایه داری باقی نگذاشته است. این جنگ

را خود سرمایه داری بر کارگران تحمیل کرده است و خودکرده را تدبیر نیست. روزی نیست که شاهد تجمع و تحصن و اعتصاب و راه پیمایی کارگری نباشیم. افزون بر این، کارگران به صورت گسترده در جنبش سیاسی جاری علیه جمهوری اسلامی که به دنبال انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ آغاز شده است، فعالانه شرکت دارند.

با این همه و به رغم شرکت وسیع - هرچند پراکنده و نامتشکل - کارگران در جنبش جاری و با آن که کارگران در همه جا مطالبات یکسانی را مطرح می کنند، مبارزات آنان هنوز به زیر یک پرچم سراسری و ضدسرمایه داری واحد گرد نیامده است. و یکی از مهم ترین علت های عدم شکل گیری قدرت متشکل و سراسری طبقه کارگر و بدین سان به نتیجه نرسیدن این همه مبارزه کارگری را در همین جا باید جست. پیاداست که اگر مبارزه کارگران برای مطالبات پراکنده و محلی به مبارزه برای مطالبات طبقاتی و سراسری واحد ارتقا نیابد کارگران به رغم تمام جان فشانی ها و فداکاری های خود راه به جایی نخواهند برد. گام اول برای عقب نشاندن هجوم بی امان سرمایه به سطح معیشت کارگران برافراشتن یک پرچم یا منشور سراسری واحد حاوی مطالبات پایه ای و ضدسرمایه داری طبقه کارگر است. پایه ای بودن مطالبات کارگران در این منشور به دو معناست: نخست به معنای سطح ابتدایی و نازل مطالبات کارگران ایران نسبت به حقوق متعارف کارگران در بخشی از جهان سرمایه داری و دوم به این معنا که این مطالبات صرفاً کف و حداقل خواسته های طبقه کارگر ایران را تشکیل می دهند.

اما مهم تر از این ها توضیح این نکته است که کارگران مطالبات خود را از چه زاویه و با چه رویکردی مطرح می کنند. نفس طرح مطالبه کارگران از سرمایه داران و دولت آن ها به معنای آن است که سرمایه سرمایه داران حاصل کار و تولید کارگران است. مطالبه کارگران از سرمایه داران از بابت هیچ چیز نیست مگر از بابت کار اضافی ای که برای سرمایه داران انجام داده اند اما در ازای آن هیچ چیز نگرفته اند. بنابراین، کارگران با طرح مطالبات خود در واقع به سرمایه داران و دولت آن ها می گویند که آنان باید این مطالبات را از محل همین کار پرداخت نشده برآورده کنند. بدین سان، کارگران در همان مبارزه خودانگیخته خویش نظم سرمایه را به چالش می کشند و باید بکشند. کارگر در لحظه لحظه زندگی خود به گونه های مختلف این مضمون ضدسرمایه داری را بیان می کند که چرا باید من کار کنم اما دیگری بخورد؟ چرا باید تمام ثروت جامعه را من تولید کنم اما خودم از آن کاملاً بی بهره باشم؟ این همان رویکرد و زاویه ای است که ما به مثابه بخش کوچکی از طبقه کارگر منشور حاضر را بر مبنای آن تدوین کرده ایم. ما بر این باوریم که تحقق مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران در گرو ارتقای این رویکرد خودانگیخته سرمایه سنتز به افق خودآگاهانه مبارزه متشکل و شورایی طبقه کارگر برای الغای کار مزدی است. از سوی دیگر، به نظر ما، طرح مطالبات پایه ای و مبارزه جنبش طبقه کارگر برای دستیابی به آن ها صرفاً با هدف افزایش توان مادی و فکری کارگران برای جامه عمل پوشیدن به این افق انجام می گیرد. ایشان سپس منشور ۲۱ ماده ای را ارائه می دهند که در محتوا هیچ تفاوت اساسی ای با "بیانیه شماره یک شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر - سال ۸۹" ندارد. هر دوی این منشور و بیانیه مدعی آن هستند که باید توده های طبقه کارگر را حول چنین درخواست های حداقلی ای به میدان مبارزه سراسری کشاند تا کارگران از درون مبارزات خودبخودی شان به آگاهی طبقاتی دست یابند. پس اگر سندیکالیست ها با توقف در ظاهر قضایا به ارائه راه حل عملی ای برای ارتقاء ضروری مبارزات طبقه کارگر نمی رسند، رفقای "لغوکار مزدی" نیز با عدم بررسی روابط درونی "آگاهی طبقاتی پرولتاریا" و مکانیزم مشخص دستیابی کارگران به آن، به سطح باز گشته و نهایتاً به همانجایی می رسند که سندیکالیست ها بودند.

مرور اجمالی تاریخچه مبارزات طبقه کارگر

هنگامی که از آگاهی طبقاتی صحبت می کنیم، آن آگاهی است که نقش طبقه کارگر را در این برهه از تاریخ تکامل جامعه بشری مشخص کرده و منافع آن را در تقابل با منافع دیگر طبقات اجتماعی لحاظ داشته و اهداف نهایی و مرحله ای و شیوه دسترسی به آنها را ارائه دهد. با رجوع به تاریخ حیات و مبارزاتی طبقه کارگر متوجه می شویم که مبارزه آن برای احقاق حقوق خود و برخورداری از زندگی بهتر در مقابل استثمار سرمایه داری از بدو ظهور این طبقه اجتماعی وجود داشته و با آن زاده شده است. اما، هنگام ظهور طبقه کارگر که از روستا و زمین با زور و قهر بورژوازی کنده شده و برای گذران زندگی به مناطق صنعتی روی آورده بود، هنوز به موقعیت جدید خود آگاه نشده و در توهمات گذشته باقی مانده بود. طبیعی است که رشد ذهنیت طبقه کارگر دوران گذاری را طی کرده باشد که تاریخ مبارزاتی او بر وجود چنین دورانی صحنه می گذارد.

اتحادیه و تعاونی

در آغاز بر مبنای تسلط دیدگاه فردگرایانه و مرتجعانه ی دهقانی شاهد آن هستیم که کارگران دنیای صنعتی را مسیب دردهای خود تشخیص داده و از آنجاییکه شاهد بودند با ظهور تکنولوژی جدید به صف بیکاران می پیوندند و در فقر و گرسنگی فرو می روند، بصورت فردی دست به تخریب وسایل تولیدی می زدند که اینک بر خلاف دوران دهقانی شان مالکیت آن را نداشتند. مدتها بطول انجامید تا طبقه کارگر به این درک برسد که تکنولوژی صنعتی نیست که چنین موقعیتی را به ایشان تحمیل کرده است، بلکه کارفرمایان هستند که تمامی کارگران واحد تولیدی شان را در موقعیت و شرایط یکسان قرار داده اند. حس همبستگی در آغاز به صورت کم کاری های جمعی و سپس به اعتصابات واحدهای تولیدی پراکنده رسید. در اواخر قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم پیشگامانی از طبقه کارگر بوجود آمدند که به درک هم طبقه بودن کارگران رسیده و آغاز به سازماندهی سندیکا ها پرداختند. این سندیکاها در آغاز در رشته های مختلف صنعتی ظاهر گشتند و رفته رفته بصورت اتحاد جغرافیایی و سپس سراسری طبقه کارگر انجامیدند. البته سرمایه داران نیز در مقابل این تحركات ساکت نمانده و از کلیه امکانات خود برای سرکوب کارگران بهره برداری کردند. قوانین ضد اتحادیه گری بسیار خشنی وضع نموده و از طریق دستگاه های سرکوب حکومتی و چماقداران خصوصی به تقابل متقابل پرداختند. فعالان اتحادیه ای شناسایی شده به بند و زنجیر کشیده می شدند و یا در کوچه و پس کوچه ها مورد ترور قرار می گرفتند. هر اعتصاب دستجمعی ای با خشونت و سرکوب تمام عیار روبرو می گشت و هر تشکل مستقل کارگری غیرقانونی محسوب گشته و مورد سرکوب و تلاشی قرار می گرفت. در این دوران ها اتحادیه ها بصورت مخفی تشکیل می گشتند و فعالیتی می کردند. نتیجتاً از لحاظ شمار اعضا بسیار کم تعداد بودند.

اما، در آغاز قرن نوزدهم، بخشی از سرمایه داران به این واقعیت پی می بردند که شرایط زندگی طبقه کارگر به نفع ایشان نمی باشد. ایشان که قشر نوظهور بورژوازی صنعتی بودند و متوجه گشته بودند که طبقه کارگر صرفاً تولیدکننده ی کالاها نبوده بلکه نقش خریدار و مصرف کننده ی تولیدات را نیز دارا می باشد و تا زمانیکه بورژوازی ملاک عمده درآمد ایشان را از طریق اجاره منازل و قیمت بالای محصولات کشاورزی و غذایی تصاحب می کند، کارگران قدرت خرید محصولات ایشان را ندارند، همراه با تضاد منافع دیگری، از قبیل بالا بودن تعرفه های گمرکی واردات و بسته بودن بازارهای جهانی به علت سیاست های حمایتی از بازار داخلی و بخصوص غلات و ... در مقابل بورژوازی ملاک قرار گرفتند. ایشان در آغاز سعی کردند تا از طریق انتخابات آزاد به درون سیستم حاکمه نفوذ کنند تا بتوانند اصلاحات لازم برای رشد صنعت و تأمین منافع خود را عملی سازند. اما بزودی متوجه گشتند که انحصار قدرت بورژوازی سنتی از طریق

قانون انتخابات و قوانین دیگری اعمال می شود که هر دری را به روی ایشان برای سهم بردن از قدرت می بندد. در اینجا بود که نمایندگان فکری این قشر که با نام "رادیکالها" (بورژوا رادیکال - لیبرال رادیکال) معروف بودند، با اینکه خواهان حفظ نظام سرمایه داری و دیکتاتوری طبقاتی سرمایه داران بودند، متوجه گشتند که بدون نیروی طبقاتی کارگران و ترساندن بورژواهای سنتی از وقوع انقلاب قادر به شکستن انحصار حکومتی ایشان نمی باشند. به همین علت، از راه های زیرکانه ی پارلمانی استفاده کرده و با تصویب قوانین تعزیری ملایم تری برای اتحادیه گران، برای مدت بسیار کوتاهی هزینه اتحادیه گری را پایین آوردند. اما همین فرجه زمانی کوتاه کافی بود تا با علنی شدن فعالیت اتحادیه گرایان، اتحادیه های سراسری و پر تعداد تشکیل و توسعه یابند. به سرعت نفوذ و قدرت این اتحادیه ها به حدی شد که حکومتیان دیگر قادر به برگرداندن ایشان به خفا نبودند. البته، بورژوا رادیکال ها، پس از استفاده بردن از نیروی کارگران برای عقب نشاندن بورژوازی سنتی و شکستن انحصار حکومتی ایشان، بر خلاف قولهایی که به کارگران داده بودند عمل کرده و در مصالحه با رقیب هم طبقه خود، قانون انتخاباتی را به تصویب رساندند که هیچگونه محلی برای اعمال قدرت قانونی برای طبقه کارگر نماند.

در این زمان بود که اشکال نوین سازماندهی طبقاتی کارگران، یعنی اتحادیه ها و سندیکاها بمثابه ارگان های تدافعی طبقه کارگر از احیای سرمایه داری و برای فروش گران قیمت تر نیروی کار طبقه کارگر به شکل کامل خود رسیدند. اما هنوز اقداماتی برای بالا بردن کارایی کارگران و قدرت خرید ایشان باقی بود تا بورژواهای صنعتی را به اهداف خود برساند. در این زمینه از یکسو، نمایندگان تازه وارد ایشان در پارلمان به تصویب قوانینی پرداختند که قیمت غلات و دیگر مواد خوراکی را پایین آورد. و از طرف دیگر، بورژوا سوسیالیست ها، بویژه "اوتنیسم" (هواداران سوسیالیست تخیلی رابرت اوئن) مستقیماً درگیر اقداماتی برای بالا بردن استاندارد زندگی و بهتر کردن شرایط کاری طبقه کارگر شدند. بوجود آمدن و توسعه ی "تعاونی های مصرف" از جمله این اقدامات بود. در عین حال، بالا بردن سطح زندگی کارگران نمی توانست از جیب سرمایه داران بیرون می آمد. پس از آنجاییکه سرمایه داری صنعتی دوران جوانی و شکوفایی خود را می گذراند، رابرت اوئن قادر گشت تا شیوه هایی در مدیریت طراحی کند که در عین کارایی و در نتیجه استثمار بیشتر طبقه کارگر، سطح زندگی ایشان را نیز بالاتر ببرد.

اولین حزب سیاسی طبقه کارگر

دخالت دادن طبقه کارگر در امور سیاسی توسط بورژوا-لیبرالها باعث شد تا بسیاری از فعالان کارگری متوجه اهمیت سیاست در زندگی شان شوند و خیانت لیبرال رادیکال ها به کارگران باعث شد تا ایشان به از توهم داشتن منافع مشترک با سرمایه داران بیرون آمده و به لزوم استقلال سیاسی طبقه کارگر پی ببرند. نتیجتاً گروهی از کارگران لندن با طرح منشوری (چارت) ۶ ماده ای که فکر می کردند برآورده کننده ی منافع طبقه کارگر می باشد، اولین تشکل مستقل سیاسی کارگران را سازمان دادند. با رجوع به ۶ ماده مطروحه می بینیم که علیرغم تشکیل تشکلی مستقل، فعالان کارگری موسس آن همان اهدافی را دنبال کردند که در مبارزات مشترکشان با لیبرال رادیکالها بعنوان اهداف عمومی پذیرفته بودند. (۱) نتیجه آنکه، با وجود داشتن تشکلی مستقل و جلب میلیون ها کارگر در پشتیبانی از آن، به علت نبود آگاهی طبقاتی به جایگاه مستقل طبقه کارگر در دوران سرمایه داری و نقش تاریخی طبقه کارگر و منافع و اهداف مشخص طبقاتی آن در این دوران، نهایتاً از اهداف و شیوه هایی استفاده کردند که باز هم دنباله روی از منافع بورژوازی محسوب می گشت. به همین دلیل نیز جنبش چارتیستی طبقه کارگر با رویکرد مجدد لیبرال رادیکالها به این طبقه، از نظر سیاسی منحل گشت و با سرکوب خونین رهبران و فعالان آن توسط هیئت حاکمه ای که اینک لیبرال رادیکالها را نیز در خود جای داده بود، عملاً و رسماً با شکست مواجه شد.

سوسیالیسم علمی

در بهره جنبش چارتیستی بود که سندی با عنوان "مانیفست حزب کمونیست" انتشار یافت. این سند بر مبنای درک علمی ای که نتیجه مطالعه ی کارل مارکس و فردریش انگلس، دو تن از انقلابیون سوسیالیست آلمانی، از چگونگی تکامل جوامع بشری، جایگاه روابط و مناسبات تولید و نقش مبارزه طبقاتی در این روند و بخصوص مکانیزم و دینامیزم موجود در روابط و مناسبات سرمایه داری، تهیه شده بود. در این سند، جایگاه طبقه کارگر در تقابل با نظام طبقاتی سرمایه داری بعنوان تنها طبقه انقلابی در این مقطع از تکامل جامعه بشری منظور گشته بود. همچنین، نتایج علمی این تقابل طبقاتی نیز مورد بررسی قرار داشت. ما اینک به جزئیات آن نمی پردازیم، اما بخشی از آن را که چگونگی دستیابی طبقه کارگر به آگاهی مستقل طبقاتی را تشریح کرده در زیر می آوریم:

« بطور کلی تصادماتی که در درون جامعه کهن وجود دارد از بسیاری لحاظ به جریان رشد پرولتاریا مساعدت مینماید. بورژوازی در حال مبارزه بلاانقطاع است؛ در آغاز بر ضد اشراف، سپس علیه آن قسمتهایی از بورژوازی که منافع آنها با پیشرفت صنایع متضاد است و بطور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای بیگانه، طی همه این مبارزات بورژوازی ناگزیر است از پرولتاریا استمداد کند و وی را به یاری طلبد و بدین سان او را به عرصه جنبش سیاسی بکشاند. بنابراین این خود بورژوازی است که به پرولتاریا عناصر آموزش خود را میدهد، به عبارت دیگر سلاح ضد خویش را در اختیار وی میگذارد.

و اما بعد، چنانکه دیدیم ترقی صنایع قشرهای تام و تمامی از طبقه حاکمه را به داخل پرولتاریا میراند و یا لافل شرایط زندگی آنها را دستخوش تهدید قرار میدهد. اینان نیز به میزان زیاد، عناصر آموزش را برای پرولتاریا همراه میآورند. سرانجام، هنگامی که مبارزه طبقاتی به لحظه قطعی نزدیک میشود، جریان تجزیه ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام میپذیرد، چنان جنبه پرجوش و شدیدی بخود میگیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روگردان شده به طبقه انقلابی، یعنی طبقه ای که آینده از آن اوست، میپیوندد. به همین جهت است که مانند گذشته، که بخشی از نجباء بسوی بورژوازی میآمدند، اکنون نیز قسمتی از بورژوازی و یا عده ای از صاحب نظران بورژوازی که توانسته اند از لحاظ تئوری به درک جنبش اجتماعی نائل آیند، به پرولتاریا میگروند. « (۲)

همانطور که در مرور تاریخچه مبارزات کارگری دیدیم، طبقه کارگر از درون مبارزه طبقاتی خود تنها به درک لزوم اتحاد علیه کارفرمایان برای بهبود شرایط زندگی و کار خود رسید. این سوء استفاده سرمایه داران از تضاد منافع پرولتاریا در رقابت درونی خود بود که کارگران را به عمل سیاسی کشانند و زمینه تجربه مستقیم و جمعی ایشان را در این زمینه مهیا ساخت. باز هم دیدیم که این تجربه، باعث پی بردن فعالان کارگری به لزوم استقلال سیاسی شان در همان چارچوب های تعیین شده سرمایه داران گشت. برای ارتقاء کامل مبارزات کارگران بمثابه ی مبارزات یک طبقه مستقل انقلابی، نیاز به آگاهی ای بود که در طی تکامل جنبش سوسیالیستی روشنفکران بورژوازی و توسط عناصری از همین قشر کشف شده و در اثر "جریان تجزیه ی درونی طبقه حاکم" از طریق پیوستن و آموزش به طبقه کارگر منتقل گشت. طبقه کارگر تنها زمانی از یک نیروی بالقوه انقلابی به طبقه ای مستقل انقلابی تبدیل می گردد که مسلح به برنامه ای سیاسی - اقتصادی و اجتماعی طراحی شده بر مبنای اصول سوسیالیسم علمی شده باشد. من در مطلب " درباره پرولتاریا و راه پیش رو " بر

روی اهمیت این عامل پافشاری کردم. (۳) « پس سوال تحمیل شده در چنین شرایطی این نیست که آیا طبقه کارگر را باید به جدالی نا برابر و محکوم به شکست دعوت کرد یا نه؟ بلکه اینست که آیا طبقه کارگر باید به میل خود به قربانگاه رفته و به صورت «مسالمت آمیز» گردنش را در خدمت قصاب بگذارد؟ یا اینکه باید خود را آماده جدال کند؟ و اگر هستند گروهی از کمونیست ها که معتقد به لزوم جدال طبقاتی می باشند، آیا باید این جدال را محدود به تاکتیک های تدافعی و بی حاصل سازند؟ و یا اینکه تمامی کوشش خود را به کار گیرند تا طبقه کارگر را در این جدال به پیروزی برسانند؟ در این نقطه است که ما به ضرورت و یا عدم ضرورت اتخاذ استراتژی و تاکتیک انقلابی می رسیم. و در همین نقطه است که ما باید گفته ی مارکس را به خاطر بیاوریم که می گفت: **طبقه کارگر یا انقلابی است یا هیچ چیز نیست!**

واقعیت نیز این گفته را تصدیق می کند. اگر ما کمی واقع بینانه به دور خود نگاه کنیم و اقبشار مختلف کارگری را در نظر بگیریم، آن را آلوده به انواع نظریات ارتجاعی می یابیم. گزارشات میدانی نشان می دهد که بخشی بسیار کوچکی از کارگران توسط حکومت دیکتاتوری اسلامی خریداری شده و در لباس های شخصی و فرم بسیج به سرکوب مبارزات توده ای می پردازند. آن سرباز و یا کادر تهتانی نیروهای سرکوبگر و پلیس نیز جزئی از طبقه کارگر تعریف می شود. اعضای شوراهای اسلامی کار نیز از اعضای طبقه کارگر می باشند که در زمانی جاسوسی آنها را در واحدهای تولیدی می کردند(البته اکنون می بینیم که با قدری تغییر، نگران دستمزدها و شرایط زندگی شان نیز شده اند و گهگاه اعتراضاتی هم می کنند). بازهم این بخشی از کارگرانند که تحت تأثیر دیدگاه های محدود نگر بورژوازی قرار گرفته و نا آگاه به حقیقت تاریخی، جایگاه و نقش شان در مبارزه طبقاتی را محدود به مبارزه برای فروش گران قیمت تر نیروی کارشان به بورژوازی کرده اند. برخی از این دیدگاه ها بصورت عریان مدافع "غیر قابل تغییر بودن" شرایط اجتماعی و سیاسی می باشند. اما، برخی دیگر، با پوشیدن لباس های سرخ و ژست های "کمونیستی"، مانند حزب توده و اکثریت و ... همان باور را تبلیغ می کنند.

در سطح جهانی نیز اوضاع تغییر چندانی با ایران ندارد. برخی از فاشیست ترین عوامل بورژوازی از کارگرانند. در کشورهای غربی، قشرهایی از طبقه کارگر از جمله نژاد پرستان دو آتشه و مذهبی های متعصب و ناسیونالیست های کور می باشند. اینها همان اقبشاری از کارگرانند که در مواقع ضروری، بنابر نیازهای کارفرمایان و حکومت های سرمایه دار به جان کارگران انقلابی و مهاجر می افتند. در دیگر کشورهای جهان نیز اوضاع طبقه کارگر به همین گونه است و تفاوت چندانی با ما ندارد.

پس ما با جرأت می توانیم به کلمات مارکس اضافه کنیم که «طبقه کارگر یا انقلابی است و یا ضد خود است!»

مارکس در نامه ی خود به شوایتزر توضیح می دهد: « همانطور که حزب بورژوائی در پروس با باور به اینکه با آغاز "دوران جدید" دولت به لطف شاهزاده نایب السلطنه به دامنش می افتد خود را بی اعتبار ساخت و در وضعیت خوار کنونی قرار گرفت، به همین ترتیب حزب کارگران خود را حتی بی اعتبار تر خواهد ساخت اگر که تصور کند دوران بیسمارک یا هر دوران پروسسی دیگری توسط لطف شاهانه سیب طلائی را در دهانش خواهد گذاشت. شکی نیست که توهم بد یمن لاسال به اینکه یک دولت پروسسی با اقدامات سوسیالیستی (در اوضاع) دخالت خواهد کرد، به یأس و نا امیدی ختم خواهد شد. این را آینده نشان خواهد داد. اما خوشنامی و آبروی حزب کارگران به این بستگی دارد که قبل از اثبات تو خالی بودن این توهم، آن را طرد سازد. طبقه کارگر یا انقلابی است یا هیچ چیز نیست. » (۳)

ادامه دارد ...

(۱) اهداف شنسگانه چارتیست ها از قرار زیر بود:

۱. حق داشتن نماینده برای همه مردم و تقسیم انگلستان به دوپست منطقه انتخاباتی با جمعیت برابر.
۲. تجدید سالیانه پارلمان.
۳. رأی عمومی برای همه مردان ۲۱ سال به بالا که از ۶ ماه قبل حوزه انتخاباتی مربوطه ساکن بوده اند.
۴. الغاء شرط ثروت در مورد فعالیت های انتخاباتی.
۵. رأی مخفی از طریق صندوق آرا.
۶. پرداخت مستمری برای نمایندگان و کارکنان پارلمان.

(۲) مانیفست حزب کمونیست، فصل اول، بورژواها و پرولتارها

(۲) درباره پرولتاریا و راه پیش رو، بسوی انقلاب شماره ۲۹، ص اول

«بسوی انقلاب» هفته نامه سیاسی -

تبلیغاتی کارگران کمونیست

تماس با ما: maktabema@maktabema.net

آدرس سایت ورودی <http://www.cwiran.com>

سایت بسوی انقلاب <http://mag.cwiran.com>

خبرنامه کارگری ندای سرخ <http://fa.cwiran.com>

سایت انگلیسی <http://en.cwiran.com>

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان

مردم پخش کنید!

اخبار محل اشتغال و سکونت و مقالات خود را به آدرس

maktabema@maktabema.net

بفرستید

ترکیه : همبستگی با مقاومت کارگران تکل علیه دولت و اتحادیه ها!

جریان کمونیست بین الملل

در زیر گزارشی از اعتصاب کارگران تکل منتشر میشود که توسط بخش ترکیه جریان کمونیست بین الملل تهیه و ارسال شده است.

مارش اعتراض به سوی آنکارا

در تاریخ ۱۴ دسامبر، ۲۰۰۹، هزاران نفر از کارگران تکل از شرکت ها و شهرهای مختلف، به همراه خانواده های شان خانه های خود را بسمت آنکارا ترک کردند. سفر آنها با هدف مبارزه علیه شرایط وحشتناکی که توسط سیستم سرمایه داری به آنها تحمیل شده انجام گرفته است. این مبارزه ستودنی، در حال حاضر مدت یک ماه است که ادامه دارد، این مبارزه تحت تاثیر ایده اعتصاب عمومی که همه کارگران در آن شرکت کنند قرار گرفت. بدین طریق کارگران تکل رهبری جنبش طبقه کارگر در سراسر کشور را در دست گرفتند. ما در اینجا تلاش خواهیم کرد گزارش وقایع مربوط به اعتصاب تکل را تا این لحظه منعکس نمایم. این نکته را نباید فراموش کرد که این گزارش نه فقط مربوط به کارگران تکل، بلکه مربوط به همه کارگران جهان است. ما در اینجا از کارگران تکل سپاسگزاریم، زیرا آنها با نوشتن این مقاله گام موثری در جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی برداشتند، با مبارزه استوارشان، با بیان تجارب و افکارشان و هر آنچه که بر آنها رفته است.



شرایط مربوط به سیاست C-4

قبل از هر چیز باید توضیح دهیم چرا کارگران تکل دست به این مبارزه زدند. آنها در مقابل سیاست C-4، ۴ دولت ترکیه مبارزه میکنند. دولت ده هزار نفر از کارگران شاغل را تحت شرایط C-4 قرار داده است. این شرایط بزودی بر دهها هزار نفر از کارگران دیگر نیز اعمال خواهد شد. نخستین قربانیان این سیاست کارگران تصفیه خانه شکر هستند. علاوه بر این، بخش های بسیاری از طبقه کارگر حملاتی مشابه را با عناوین متفاوت تجربه کرده اند. C-4 چیست؟ این عمل در واقع نوعی "دعای خیر" بود که از سوی دولت ترکیه پیشنهاد شد در زمانیکه بیم آن میرفت تعداد کثیری از کارگران بدلیل خصوصی سازی شغل خود را از دست بدهند. وضعیت موجود کارگران را در شرایطی قرار داد که علاوه بر کاهش شدید دستمزد، آنها را نیز از بخش دولتی به بخش های مختلف داخل کشور در شرایط اسفناک منتقل کردند. بدترین شرایطی که توسط سیاست C-4، بر کارگران تحمیل شده است، دادن قدرت مطلق به کارفرمایان برای اتخاذ هر گونه تصمیم گیری علیه منافع کارگران میباشد. حقوق و دستمزد که توسط دولت تعیین می شود در حقیقت حداکثر دستمزد است. چرا که مدیران دولت میتوانند به اختیار خود دستمزدها را به نحو شگفت انگیزی کاهش دهند. ساعات کار ثابت برای افرادی که باید تحت شرایط C-4 کار کنند کاملاً از بین رفته است. کارفرمایان شرکت های دولتی مجازند در صورت تمایل کارگران را تا اتمام کار آنها را در محل کار خود نگاه دارند. کارگران در ازای این کار فوق العاده بعد از ساعات عادی از کارمندان در خدمات عمومی و یا در طول تعطیلات چیزی دریافت نمیکند. بر اساس این سیاست، کارفرمایان میتوانند خودسرانه کارگران را بدون هر گونه تعهد به پرداخت هزینه ای اخراج کنند. علاوه بر این، مدت زمانی که کارگران در سال می توانند کار کنند، بین سه و ده ماه می باشد. در ماههایی که درخواست کار برای آنها موجود نیست هیچ مزدی دریافت نمیکند. و برگشت به کار و مدت زمان کار دوباره کاملاً خودسرانه توسط کارفرمایان تعیین می شود. با این وجود برای کارگران جستجوی شغل دوم ممنوع است حتی اگر در مدت زمان داده شده کار نمیکند. در سیاست C-4 پرداخت پول نقد برای تامین اجتماعی و هزینه های خدمات درمانی از بین رفته است. خصوصی سازی همانند شرایط C-4 مدتها پیش آغاز شده است. در شرکت های تکل ابتدا بخش سیگار و الکل بود که به بخش خصوصی واگذار شد و سپس این روند منجر به بسته شدن کسب و کارکل شرکت دخانیات گردید. امروزه برای ما روشن است که مشکل فقط بر سر خصوصی سازی نیست. ما فکر میکنیم که سرمایه خصوصی، که کارگران را بیکار میسازد، و دولت سرمایه که هدفش استثمار طبقه کارگر بوسیله محکوم کردنش در بدترین شرایط غیر قابل باور، با هم علیه کارگران توطئه میکنند. ما از این نظر میتوانیم بگوئیم که مبارزه کارگران تکل منافع طبقاتی همه کارگران را علیه کلیت سیستم سرمایه داری نمایندگی میکنند.

تنها کارگران تکل مورد حمله واقع نشدند...

نگاه به مبارزه کارگران تکل به ما کمک میکند تا جنبش طبقه کارگر در سراسر ترکیه را درک کنیم در آن دوره ای که این مبارزه را آغاز کردند. در ۲۵ نوامبر ۲۰۰۹ یک اعتصاب یک روزه بر گزار شد، سازماندهی شده توسط KESK، Disk و Kamu-sen [۳]. همانطور که گفته شد کارگران تکل در روز ۱۴ دسامبر به آنکارا رفتند، چند هفته بعد از اعتصاب یک روزه. در همان هفته که کارگران تکل به آنکارا آمدند دو اعتراض دیگر هم اتفاق افتاد. اولین اعتراض در اوایل ۲۰۱۰، توسط کارگران آتش نشانی صورت گرفت که در خطر از دست دادن شغل خود بودند. دومین اعتراض اعتصاب یکروزه کارگران راه آهن در اعتراض به اخراج بعضی از همکارانشان که در اعتصاب ۲۵ نوامبر مشارکت داشتند. پلیس ضد شورش، که شاهد مبارزه طبقاتی در حال گسترش بود، بطور وحشیانه ای به کارگران راه آهن و آتش نشانی حمله ور شد. با کارگران تکل هم با همین شیوه رفتار گردید. تعدادی از کارگران راه آهن که شغل خود را از دست داده بودند بدلیل شرکت در اعتصاب تقریباً به پنجاه نفر رسید. بسیاری از کارگران توسط پلیس دستگیر شدند. بعد از حملات وحشیانه علیه کارگران آتش نشانی چند وقت طول کشید تا آنان درمان شوند. کارگران راه آهن بدلیل بورش وحشیانه هنوز قادر نشده اند تا به صفوف مبارزه طبقاتی بپیوندند. کارگران تکل بمتابه مهمترین نیرو در این مبارزه در صف اول آن قرار داشتند. هفته مقاومتی که ۱۴ دسامبر سرآغاز آن بود، آنها توانستند تا در

برابر فشارهای دولت دست به یک مقاومت جانانه بزنند و موفق شدند مبارزه شان را به پیش ببرند .

چگونه مبارزه نکل آغاز شد؟

واقعاً چگونه نبرد نکل آغاز شد؟ در واقع اقلیت کوچکی که می خواست مبارزه را شروع کند، اما جرقه ای که مبارزه را تسریع کرد، در تاریخ ۵ دسامبر، مراسم افتتاحیه ای که با حضور اردوغان اولین نخست وزیر [۳] حضور داشت، کارگران تکل، به اتفاق خانواده هایشان بطور غیر منتظره ای خطاب به اردوغان در حین مراسم از او خواستند آنچه را که قرار است برای آنها رخ دهد اعلام کند. آنها با قطع سخنرانی اردوغان با کلمات: "کارگران تکل منتظر خبر خوش از شما هستیم. اردوغان پاسخ داد: "متأسفانه افرادی مانند این ها در ترکیه وجود دارد. آنها پول میخواهند بدون اینکه کاری انجام دهند. در حال حاضر دوران دریافت پول، بدون اینکه هیچ چیزی انجام دهی پایان یافته است (...). آنها اموال دولتی را مثل دریا می بینند که هر کسی در آن چنگ نزند خوک است. آنها چیزها را اینگونه دیدند. ما آنرا به گونه ای دیگر می بینیم. این بیمه پیری شماسست. ما می توانیم شما را تحت قانون C-۲ قرار دهیم. یا اینکه گورتان را گم کنید و بروید پی کارتان. ما همچنین اعلام کرده بودیم که با اتحادیه ها به توافق رسیدیم. من با آنها صحبت کرده بودم. من به آنها گفته بودم: برای آنها زمان تعیین کرده بودم آنچه که احتیاج است انجام دهید. با وجودیکه ما توافق داشتیم، یک راهی را اشتباه رفتیم، ضمن اینکه حدوداً دو سال سپری شده است. مردم هنوز اینجا هستند با خواسته هایشان که نمی خواهند شغل هایشان را از دست بدهند، ما میخواهیم به راه قبلی خودمان ادامه بدهیم، ما همان حقوق را در جاهای دیگر داشته باشیم. نه ما در این باره صحبت کردیم؛ هزینه ده هزار تن از کارگران تکل در ماه ۴۰ میلیارد دلار میباشد [۴]. اردوغان نمیتواند تصور کند که خودش را در چه دردسری قرار داده است. بسیاری از کارگران که قبلاً دولت را حمایت میکردند از این وضعیت عصبانی بودند. کارگران شروع به صحبت کردند که چگونه میتوانند این مبارزه را به محیط کار منتقل کنند. یک کارگر از Adryaman [۵]، در یک روزنامه چپ گرا طی یک مقاله اعلام کرد، که این روند چنین پیش رفت: این پروسه موجب شد تا همکارانشان که تاکنون به مبارزه نپیوسته بودند آنان را تشویق کرد تا در این مبارزه شرکت کنند. بدلیل اینکه این نبرد هنوز نا روشن بود، آنها شروع کردن به نشان دادن چهره واقعی حزب عدالت و توسعه [AKP, mvdv]، بعد از اولین سخنرانی نخست وزیر. اولین اقدام آنان پس دادن کارت های عضویت حزب بود. در بحث های که در محیط کار انجام گرفته بود، آنها تصمیم گرفتند که برای دفاع در همان محل کار خود باقی بمانند. [۶] اتحادیه ها [۷] اردوغان که ادعا میکرد با اتحادیه ها به توافق رسیده است، و در این مدت اتحادیه ها هیچ گونه حرکتی در دفاع از کارگران نداشتند، تصمیم گرفتند یک جلسه در آنکارا برگزار نمایند. نتیجه این شد تا کارگران به پایتخت بروند.

نمایش حکومت: ارباب و سرکوب، بخش مانور

نیروهای دولتی با حمله به کارگران یک تصفیه حساب گسترده را علیه آنها آغاز کردند. پلیس ضد شورش کلیه اتوبوسهای حامل کارگران را متوقف و مورد بازرسی قرار داد، و اعلام کرد که کارگران از شهرستانهای کردنشین اجازه ندارند در محل کار تکل تمرکز یابند، اما کارگران از مناطقی از غرب، مناطق مدیترانه ای، مرکزی آناتولی و دریای سیاه اجازه عبور دارند. منظور آنها این بود که با طرح تفاوت های قومی کارگران کرد را در مقابل دیگر ملیت ها قرار دهند تا بدینوسله بین جنبش طبقاتی تفرقه ایجاد کنند. این حمله در حقیقت دو نقاب را سریعاً از چهره دولت برداشت اتحاد و هماهنگی، و دیگری اصلاحات در کردستان. اما کارگران تکل نه تنها در دام پلیس نیفتادند. بلکه به سرکردگی کارگران Tokat و به همراه کارگران خارج از شهرهای کردنشین در برابر یورش پلیس، دست به اعتراض زدند، و با تمام قوا در مقابل پلیس ضد شورش ایستادند تا جائیکه بدون استثناء همه کارگران با هم وارد شهر شوند. پلیس ضد شورش که قادر به ارزیابی مواضع دولت نبود، می بایست در نهایت به همه کارگران اجازه ورود به شهر را بدهد. این حادثه در تعمیق روابط درون طبقاتی میان کارگران از شهرها، مناطق و اقوام مختلف نقش بسزایی ایفا کرد. پس از این اتفاق برای کارگران در غرب، دریای مدیترانه، آناتولی مرکزی و دریای سیاه مشخص شد چه چیزی الهام بخش مقاومت شان در این مبارزه گردید، عزم اراده و آگاهی کارگران کرد. آنها با شرکت خود در این نبرد از این کارگران چیزهای زیادی آموختند. کارگران تکل نخستین پیروزی خود را هنگامی که بطور مشترک وارد شهر شدند بدست آوردند.

تجمع تظاهرکنندگان در جلوی ساختمان اتحادیه مرکزی ... اما علیه اتحادیه

در تاریخ ۱۵ دسامبر کارگران تکل اعتراض خود را در برابر ستاد ملی عدالت و حزب توسعه در آنکارا آغاز کردند. یکی از کارگران تکل، آن روز، به آنکارا آمده بود، و وقایع را به شرح زیر توضیح داد: "ما به طرف مقر حزب عدالت و توسعه حرکت کردیم. شبانگاه با برافروختن آتش، در جلوی ساختمان تا ساعت ۱۰ شب منتظر ماندیم، وقتی که هوا خیلی سرد شد، ما به ورزشگاه آتاتورک رفتیم. ما حدود پنج هزار نفر بودیم. ما فرشها و مقوایمان را آوردیم و با استفاده از آنها شب را سپری کردیم. در صبح روز بعد پلیس ما را با زور به عیدی İpekci پارک کشاند و محاصره کرد. برخی از رفقای ما، به مقر حزب عدالت و توسعه برگشتند. هنگامی که ما در پارک در انتظار بودیم، ما میخواستیم برای یافتن یارانمان، که در جلوی مقر حزب عدالت و توسعه در انتظار ما بودند به پیوندیم و آنها میخواستند به ما ملحق شوند. پلیس با گاز اشک آور حمله کرد. در ادامه موفق شدیم در ساعت ۷ شب به رفقایمان در پارک بپیوندیم. چهار ساعت تمام در اطراف پارک پیاده روی کردیم. ما شب را در پارک در زیر باران گذراندیم". [۸] از سوی دیگر وحشیانه ترین حمله پلیس در تاریخ ۱۷ دسامبر به وقوع پیوست. به دستور دولت و شاید برای انتقام گیری، زیرا آنها موفق نشده بودند که از ورود کارگران کرد به شهر جلوگیری کنند زمانیکه پلیس به محل رسید. پلیس ضد شورش کارگران را در پارک با خشونت و نفرت تمام مورد حمله قرار داد. هدف از سرکوب پلیس این بود تا کارگران را از هم جدا سازد، اما چیزی اتفاق افتاد که نیروهای دولتی تصور آنرا نمی کردند: کارگران با قدرت اقدام به سازماندهی خود کردند. کارگرانی که توسط پلیس پراکنده شده بودند موفق شدند دوباره خود را سازمان دهند بدون کمک حتی یک بورکرات. در بعد از ظهر همان روز در یک تظاهرات گسترده مقابل مقر Is- Türk [۹] به هم پیوستند. در همان روز کارگرانی که هیچ جایی برای اقامت نداشتند، دو طبقه از ساختمان Türk-Is را اشغال کردند. در روزهای بعد از تظاهرات ۱۷ دسامبر کارگران تکل در خیابان باریکی مقابل مقر Is- Türk در مرکز آنکارا تظاهراتی بسیاری از طرف کارگران تکل صورت گرفت.

این رشد آگاهی است که پیشروی را گسترده تر میکند

مبارزه میان کارگران تکل با اتحادیه Türk-Is تا سال جدید را مشخص کردند. در واقع کارگران، از شروع مبارزه به دفتر اتحادیه اعتمادی نداشتند. آنها از هر شهری دو نفر از کارگران را به همراه نمایندگان اتحادیه به تمام مذاکرات نمایندگان اتحادیه ها فرستاده بودند. هدف از این اقدام این بود که همه کارگران از تمام مسائل جاری با اطلاع باشند. نه تنها Gıda-Is Tek و Türk-Is، بلکه دولت ترکیه هم امیدوار بودند که کارگران تکل طرف چند روز بدلیل وجود زمستان سرد آنکارا، فشار و سرکوب پلیس و مشکلات مادی به مبارزه شان خاتمه بدهند. جای شگفتی نیست که درهای ساختمان Türk-Is برای جلوگیری از ورود کارگران به داخل ساختمان سریعاً بسته شدند. کارگران به مقابله با این اقدام برخاستند به بهانه استفاده از نواتل وارد ساختمان می شدند تا بدینوسیله بتوانند استراحت کنند، این حرکت آنان تا جای ادامه پیدا کرد که ورود و خروج شان به ساختمان غیر قابل کنترل شد. با بکار گیری این روش مبارزه کارگران با پیروزی به پایان رسید. آنها به هیچ وجه قصد نداشتند تا برنامه مبارزه شان را تغییر دهند. کارگران تکل از پشتیبانی کامل طبقه کارگر آنکارا، به ویژه دانشجویان با پیشینه کارگری برخوردار شدند. که دررفع مشکلات مادی کارگران برای یافتن محل اقامت شاید کوچک به آنها یاری رسانند. در هر صورت بخش قابل توجهی از طبقه کارگر آنکارا خود را متشکل کرد تا کارگران را در خانه های خود میهمان کنند. هر روز قبل از ترک و بازگشت، کارگران تکل در یک خیابان کوچک در مقابل ساختمان Türk-Is جمع میشدند و پیرامون چگونگی پیشبرد نبرد خود به بحث و گفتگو می پرداختند. طولی نکشید که کارگران متوجه شدند که تنها راه رهائی از انزوای خود گسترش مبارزه شان در پیوند با بقیه طبقه کارگر میباشد.

پلیس به کمک روسای اتحادیه می شتابد

در این راستا کارگران رزمنده همه شهرها تلاش کردند، آنها دیدند که Gıda - İş و Türk - İş هیچ کاری نمی خواهند برای آنها انجام دهند، باید یک کمیته اعتصاب تشکیل دهند، با این هدف که خواستهای خود را به اتحادیه ها اعلام کنند. از جمله این الزمات استقرار چادر اعتصاب و برگزاری دستجمعی سال نو توسط کارگران، همراه با اعتراض در خارج از ساختمان Türk - İş شدند. روسای اتحادیه ها مخالف این طرح ابتکاری کارگران بودند.

وجود اتحادیه دیگر فاقد ارزش بود در جائیکه کارگران عزم خود را جزم کرده تا این بارادامه مبارزه را به دست خود تعیین کنند! این نگرش در خود یک تهدید پنهان داشت: کلیه کارگران پراکنده از این می ترسیدند که کاملاً منزوی گردند وقتی که مورد حمایت اتحادیه ها واقع نشوند. بنابراین کمیته اعتصاب منحل شد. اما کارگران خواهان این بودند که کنترل اعتصاب را در دست خود نگهدارند میخواستند این کمیته همچنان باقی بماند. کارگران سریعاً تلاش کردند تا با کارگران تصفیه خانه شکر تماس حاصل کنند، این کارگران هم بزودی تحت سیاست شرایط ۴- C قرار خواهند گرفت، آنها به مناطق کارگری رفتند و به دانشگاهها دعوت شدند تا در باره مبارزات خود توضیح دهند. در همین حال کارگران مبارزه خود را علیه İŞ - Türk، که از کارگران پشتیبانی نمی کردند ادامه دادند. روزی که روسای اتحادیه İŞ - Türk با هم ملاقات داشتند کارگران درهای مقر اتحادیه را با قدرت تخریب کردند تا به داخل وارد شوند. پلیس ضد شورش موفق شد مصطفی کوملو، رئیس اتحادیه را در مقابل هجوم کارگران محافظت کند. کارگران به سر دادن شعارهایی از جمله "کسی که بخواد ما را ارزان بفروشد به ارزان فروختن خودش تبدیل میکنیم"، "İŞ - Türk باید وظیفه خود را انجام دهد و اعتصاب عمومی را اعلام کند"، "کوملو باید استعفا بدهد"، کوملو جرات رو در روئی با کارگران را نداشت قبل از اینکه اعلام کند کاری انجام داده است، حتی اعتصاباتی که هر هفته برگزار خواهند شد، برای شروع اعتصاب یک ساعته، که هر هفته زمان آن دو برابر میشد، و هر هفته یک تظاهرات جلوی ساختمان İŞ - Türk برگزار میشد. او برای زندگی اش می ترسید. حتی بعد از اینکه کوملو یک سری از اعتصابات را اعلام کرد، کارگران همچنان به İŞ - Türk بی اعتماد بودند. زمانیکه یکی از کارگران تکل از دیاربردیک مصاحبه ای اظهار داشت که: "ما در برابر هر گونه تصمیمی از طرف اتحادیه که بخواد پایان مبارزه با عقب نشینی را اعلام کند سرخم نخواهیم کرد. و اگر تصمیمی منی بر پایان مبارزه گرفته شود بدون داشتن دستاورد و پیروزی مانند سال گذشته، ما در باره آن فکر میکنیم که ساختمان İŞ - Türk را تخلیه کرده و به آتش خواهیم کشید" [۱]، او احساسات بسیاری از کارگران دیگر تکل را بروشنی بیان کرد.

کدام سلاح مبارزه؟ اعتصاب غذا یا گسترش خود سازماندهی

İŞ - Türk دست به عقب نشینی زد، وقتی که در اولین اعتصاب که یک ساعت به طول انجامید ۳۰ درصد کارگران در آن شرکت کردند. روسای اتحادیه İŞ - Türk مثل دولت از کلیت مبارزه کارگران تکل وحشت زده شده بودند. پس از تظاهرات موفقیت آمیز سال نو جلو مقر İŞ - Türk یک رای گیری در تداوم اعتصاب صورت گرفت. در این رای گیری ۹۹ درصد کارگران رای به تداوم مبارزه دادند. در همین حال کارگران شروع به بحث در مورد طرح جدید پیشنهاد شده توسط اتحادیه نمودند. در ادامه در روز ۱۵ ژانویه یک تخریب ۳ روزه و بدنبال آن یک اعتصاب غذای سه روزه به وقوع پیوست. دفتر İŞ - Türk اطمینان داد که یک تظاهرات با مشارکت گسترده مردم برنامه ریزی خواهد شد. در آغاز کارگران تصور کردند که اعتصاب غذا ایده درستی بود. با اینکه منزوی و جدا شده بودند نمی خواستند فراموش شده یا نادیده گرفته شوند، گمان کردند که یک اعتصاب غذا میتواند مانع از آن گردد. همچنین آنها احساس کردند که آنجا در مقابل İŞ - Türk قرار میگیرند، و احساس کردند باید روش دیگری اتخاذ کنند. یک اعتصاب غذا میتواند بعنوان یک نوع تهدید و ارباب در تقابل İŞ - Türk دیده شود.

فراخوان به همبستگی با خود سازماندهی

یکی از قابل توجه ترین متن هایی که توسط کارگران تکل در آن روزها منتشر شد نامه سر گشاده ایست که یکی از کارگران تکل به کارگران تصفیه خانه شکر نوشته بود. کارگر تکل ساکن شهر بتمن [۱۲] چنین نوشت: "به برادران و خواهران سخت کوش و محترم تصفیه خانه شکر، امروز مبارزه بر حق کارگران تکل یک فرصت تاریخی برای کسانی که حقوق آنها سلب شده بوجود آورده است. پس بیاید این فرصت را از دست ندهیم و با شرکت در این نبرد موجب خوشنودی و استحکام مبارزه برحق ما گردید. دوستان من، میخواهم مخصوصاً اشاره کنم که اتحادیه ها در حال حاضر بشما وعده میدهند که آنها از صمیم قلب به پرونده شما رسیدگی می کنند. اما از آنجائیکه ما همین مراحل را تجربه کرده ایم بخوبی میدانیم که آنها در موقعیت خوبی قرار دارند و نگران زنده ماندنشان نیستند. اما شما کسانی هستید که حقوق شما سلب شده است. اگر شما امروز به این مبارزه نپیوندید فردا برای شما دیر خواهد بود. بطور کلی این مبارزه موفقیت آمیز خواهد بود صرفنظر از اینکه شما بخشی از آن باشید یا نباشید. ما شک نداریم که این مبارزه به نفع ماست، زیرا ما اطمینان داریم که اگر کارگران بعنوان یک تن واحد عمل کنند هیچ چیز باقی نمی ماند که آنها در آن نتوانند موفق شوند. با این احساسات به شما با عمیقترین احترام و عزت از طرف همه کارگران تکل بشما خوش آمد میگویی" [۱۳]

این نامه نه تنها کارگران تصفیه خانه شکر را به اعتصاب فراخواند، بلکه آنچه که بر کارگران تکل رفته بود بوضوح منعکس کرد. این نامه همزمان بیانگر رشد و آگاهی کارگران تکل بود، آنها نه تنها برای خودشان در حال مبارزه بودند بلکه برای منافع کل طبقه کارگر در ستیزند.

محاسبه اتحادیه ها- سرما بمناب اهرم فشار غلط از آب درآمد

در تاریخ ۱۵ ژانویه کارگران تکل به آنکارا آمدند تا در تحصن از قبل اعلام شده شرکت کنند. تعداد شرکت کنندگان حاضر در میدان Sakarya بالغ بر ۱۰ هزار نفر بود. برخی از بستگان کارگران هم بهمراه آنها آمده بودند کارگران در این روز بدلیل مرخصی بیماری و یا درخواست مرخصی به آنکارا آمده بودند. خیلی ها می بایستی به دفعات درخواست مرخصی کنند که با مرخصی آنها موافقت شود. تقریباً همه کارگران تکل گرد هم آمده بودند روز شنبه ۱۶ ژانویه تظاهرات بزرگی برگزار شد. ماموران انتظامی از این تظاهرات وحشت زده شده بودند، زیرا این تظاهرات میتواند زمینه مساعدی برای تعمیم و گسترش عظیم این مبارزه باشد. احتمال اینکه کارگرانی که در روز شنبه برای تظاهرات آمده بودند شب شنبه و تمام روز یکشنبه را در کنار کارگران تکل بسر ببرند، میتواند به برقراری روابط محکم بین این کارگران و کارگران تکل منجر شود. به همین دلیل ماموران انتظامی به کارگران فشار آوردند که تظاهرات را به روز یکشنبه منتقل کنند، و İŞ - Türk به تضعیف تظاهرات پرداخت، از طریق مانورهای معمول نظیر ممانعت از ورود کارگران شهرهای کردنشین برای پیوستن به این تظاهرات. اتحادیه ها محاسبه کرده بودند که سپری کردن دو شب تحصن در سرمای طاقت فرسای زمستان آنکارا مقاومت و استحکام کارگران تکل را در هم خواهد شکست. آنها انتظار داشتند که طبق این محاسبات به این نتیجه برسند که تظاهرات ۱۷ ژانویه یک اشتباه جدی بود.

طبقه کارگر خود سخن میگویی

تظاهرات در تاریخ ۱۷ ژانویه به آرامی آغاز شد. کارگران و گروه های مختلف سیاسی در ایستگاه قطار جمع شدند و ساعت ۱۰ به طرف میدان Sihhiye حرکت کردند، در این تظاهرات دهها هزار نفر شرکت کردند، قبل از همه یکی از کارگران تکل شروع به سخنرانی کرد بدنبال آن یک کارگر آتش نشانی و یک کارگر از تصفیه خانه شکر به سخنرانی پرداختند. در خاتمه یک انفجار رخ داد. بعد از سخنرانی کارگران، مصطفی کوملو رئیس İŞ - Türk روی صحنه آمد کوملو بود توجه به مبارزه و زندگی مشقت بار کارگران تکل، یک سخنرانی بی محتوا و سازشکارانه را انجام داد. İŞ - Türk منتهای تلاش خود را انجام داده بود که کارگران را از اطراف تریبون سخنرانی دور نگهدارد، از طریق ایجاد سد معبر توسط کارگران فلز کار، کارگران فلزکار نمیدانستند که چه عاقبت شومی در انتظارشان است. اما کارگران تکل از کارگران فلزکار خواستند راه را برای آنان باز کنند، آنها موفق شدند به محل تریبون دست پیدا کنند. در خلال صحبت های کوملو کارگران با دادن شعارهای رادیکال سخنرانی او را برهم زدند. آخرین اهانتی که واکنش شدید کارگران را برانگیخت، اعلام برگزاری یک کنسرت توسط خوانند پاپ بنام آلیسان، خواننده ای که کوچکترین پیوندی با جنبش کارگری ندارد در محل تظاهرات برگزار میکند.

اشغال اتحادیه مرکزی

کارگران تریبون رئیس مجلس را اشغال کردند، و شروع به سردادن شعارهای خود نمودند و با وجود اینکه روسای اتحادیه ها بلندگوها را قطع کردند کارگرانی که به تظاهرات آمده بودند به صفوف شعار دهندگان پیوستند و به دادن شعار پرداختند. برای مدت طولانی کنترل اوضاع کاملاً از دست روسای اتحادیه خارج شده بود، کارگران همه چیز را در دست خود گرفته بودند. روسای اتحادیه به سرعت شروع به دویدن بطرف تریبون کردند، از یک طرف با سخنرانی های رادیکال و از سوی دیگر تلاش کردند تا کارگران را از تریبون خارج سازند. وقتی که با مقاومت کارگران روبرو شدند به ضرب و شتم آنها پرداختند، و سعی کردند با تحریک کردن کارگران را در مقابل یکدیگر و در مقابل دیگر دانشجویان و کارگرانی که به حمایت از آنها آمده بودند قرار دهند.

روسای اتحادیه تلاش کردند کارگرانی که از آغاز مبارزه در آنکارا حاضر بودند موجب فرار کارگران جدید شوند، آنها تلاش کردند کسانی که برای حمایت و پشتیبانی آمده اند هدف حمله قرار دهند. در خاتمه روسای اتحادیه موفق شدند کارگرانی که تریبون را در اشغال خود داشتند بیرون کنند و آنها را متقاعد ساختند بسرعت به خیابان مقابل ساختمان اتحادیه باز گردند. واقعیت این است که سخنرانی هایی ایراد شد در دفاع از اعتصاب غذا و روزه در حد مرگ، تلاش کردند تا شعار اعتصاب عمومی را به حاشیه برانند از نظر ما این جالب بود. در برابر ساختمان اتحادیه این شعارها طنین افکن بود، شعارهای مثل "اعتصاب عمومی، تحصن عمومی"، "İş - Türk صبر ما را امتحان نکنید"، کسانی که با نام ما به ما خیانت میکنند آنها را ارزان می فروشیم". چند ساعت پس از آن یک گروه ۱۵۰ نفره از کارگران موفق شدند سد دفاعی مقابل درهای ساختمان Türk-İş را شکسته و ساختمان را اشغال کردند. کارگران مستقر در ساختمان در جستجوی مصطفی کوملو بودند. هنگامیکه به درب دفتر کوملو رسیدند شعار دادند "دشمن کارگران نوکر AKP است".

ایجاد یک کمیته اعتصاب جدید

پس از تظاهرات ۱۷ ژانویه کارگران تلاش کردند یک کمیته اعتصاب جدید راه اندازی کنند. این کمیته متشکل از کسانی بود که با اعتصاب غذا موافق نبودند و این عمل را بعنوان تنها راه مبارزه قبول نداشتند. تلاش برای فرم این کمیته برای همه کارگران شناخته شده بود و اکثریت قریب به اتفاق آنها از آن حمایت میکردند. کسانی که موافق با این فرم نبودند سخنی علیه آن نگفتند، از جمله مسائلی که به عنوان وظایف کمیته محسوب میشد به جز انتقال مطالبات صنفی، وظایف دیگری، دستیابی به ارتباطات و خود سازماندهی در میان کارگران بود. این کمیته مانند کمیته اعتصاب قبلی از کارگران تشکیل شد و بطور کامل مستقل از اتحادیه است. همان عزم و اراده به خود سازماندهی آن را امکان پذیر کرد که صدها نفر از کارگران تکل در روز ۱۹ ژانویه در تظاهرات و اعتصاب یک روزه بخش خدمات درمانی شرکت کردند. همان روز در حالی که فقط ۱۰۰ نفر از کارگران اجازه شرکت در یک اعتصاب غذای ۳ روزه را داشتند، ۳ هزار نفر از کارگران تکل به آنها پیوستند. برغم این واقعیت که نگرش کلی غالب در میان کارگران موافق با اعتصاب غذا بعنوان راه درست برای پیشبرد مبارزه نبود. علت اساسی شرکت شان در این تظاهرات این بود که آنها نمی خواستند دوستانشان را در اعتصاب غذا تنها بگذارند. آنها میخواستند با شرکت شان همبستگی خود را با آنها نشان دهند، اینکه میخواستند با آنها در تمامی سختی ها شریک باشند. گرچه کارگران تکل بطور منظم با هم جلساتی دارند به نسبت شهرهایی که از آن می آیند، اما هنوز یک مجمع عمومی که همه کارگران در آن شرکت کنند وجود ندارد. با توجه به مطالب فوق الذکر خیابان روبروی ساختمان Türk-İş از روز ۱۷ دسامبر به محل غیر رسمی ولی منظم مجمع عمومی وسیع کارگران تبدیل شد. این روزها میدان Sakarya مملو از صدها نفر از کارگران شهرهای مختلف است که در باره چگونگی پیشبرد مبارزه، نحوه گسترش آن و اینکه در حال حاضر چه باید کرد با یکدیگر به بحث و گفتگو می نشینند. یک ویژگی مهم دیگر این مبارزه این بود که کارگران چگونه با داشتن ریشه های قومی مختلف موفق شدند، با وجود تحریکات دولت علیه نظام سرمایه داری با هم متحد شوند. شعار "کارگران کرد و کارگران ترک با یکدیگر همکاری میکنند" از اولین روزهای این نبرد به وضوح منعکس شده است. در مبارزه تکل، بسیاری از کارگران دریای سیاه Semamme رقصیدند و تعداد کنیری از کارگران کرد رقص Horon را برای اولین بار در زندگی شان رقصیدند. [۱۴] نکته دیگری که در رویکرد کارگران تکل قابل توجه است ارزش والای است که آنها برای گسترش مبارزه و همبستگی کارگری قائل هستند، این همبستگی محدود به چشم انداز ملی نیست بلکه براساس کمکهای متقابل کارگران جهان است.

کارگران مواظب خطر احزاب بورژوازی هستند

کارگران نیز موفق شدند از سواستفاده بخشهایی از طبقه حاکم در اپوزیسیون جلوگیری کنند. آنها میخواستند از مبارزه کارگران برای رسیدن به منافع خود (منافع طبقه حاکم) بهره برداری کنند، آنها کوچکترین اعتمادی به احزاب مخالف ندارند. کارگران آگاهند چگونه حزب جمهوریخواه مردم [۱۵] به کارگرانی که توسط کنت السلام [۱۶] اخراج شده بودند حمله کردند، حزب ملی [۱۷] چه سهمی در طراحی سیاست ایالتی دارد و عکس المعل شان در مقابل طبقه کارگر چیست. یکی از کارگران این آگاهی و شناخت را در یک مصاحبه به روشنی بیان میکند. او گفت "ما میدانستیم که آنها چه کسانی بودند، افرادی که به مقررات خصوصی سازی رای دادند امروز به ما میگویند که آنها چگونه شرایط ما را درک میکنند. تا حالا من همیشه به حزب جنبش ملی رای داده ام، من تازه با انقلابیون ملاقات کرده ام، من در این مبارزه شرکت میکنم چون من خود یک کارگرم. انقلابیون همیشه در کنار ما می ایستند، حزب جنبش ملی و حزب جمهوریخواه مردم پنج دقیقه سخنرانی میکنند و سپس میروند. وقتیکه ما برای اولین بار به اینجا آمديم در میان ما افرادی بودند که به این احزاب خوش آمد گفتند ولی این دیگر اتفاق نمی افتد". [۱۸] مهمترین نمونه آن بود که چگونه کارگران تکل از سخنرانی سازمان فاشیستی [۱۹] [Alperen] جلوگیری بعمل آوردند. همان کسانی که به تظاهرات کارگران اخراجی Kentas که در محل پارک Ipechipark Abdi حمله کرده و آنان مورد ضرب و شتم قرار دادند.

مبارزه تکل همچنین کمک شایان توجهی به مبارزه آتش نشانان کرد، آتش نشانان که پس از اولین تظاهراتشان بطور وحشیانه ای مورد حمله قرار گرفتند. با کمک و مونتاژ ماشینها توسط کارگران تکل دوباره به مبارزه بازگشتند. بطورکلی تکل نه فقط به آتش نشانان بلکه به همه بخشهای طبقه کارگر ترکیه که خواهان مبارزه هستند امید بخشید. به همین دلیل است که کارگران تکل بذر اعتصاب دسته جمعی را در دست دارند، که از مصر تا یونان، از بنگلادش تا اسپانیا، از انگلستان تا چین سراسر جهان را در طی سالهای گذشته دچار شوک کرده است. این نبرد شرافتمندانه همچنان ادامه دارد و ما فکر میکنیم هنوز تمام درسهای لازم این مبارزه گرفته نشده است. طرح ایده اعتصاب غذا تا پای جان از یک طرف، و کمیته اعتصاب متشکل از کارگرانی که فکر میکنند ایده اعتصاب غذا با مبارزه آنها و گسترش آن سازگار نیست از طرف دیگر؛ با بورکراتهای Türk-İş که خود بخشی از دولت هستند از یک طرف و کارگرانی که خواهان اعتصاب عمومی هستند از طرف دیگر، پیش بینی مبارزه پیشاروی، سمت سوی آن، و نتیجه نهائی آن به کجا خواهد انجامید را دشوار میسازد. با توجه به مسائل فوق ما باید تاکید کنیم که نتیجه مبارزه هر آنچه که باشد باز کارگران تکل به نتایج خیلی مهمی دست یافته اند و درسهای بسیار ارزشمندی برای تمامی طبقه کارگر بجای خواهند گذاشت.

Gerdun

۲۰۱۰-۲۰۰۱

ترجمه: از سارا- م

زیر نویس:

تکل قبلاً تحت انحصار شرکت دولتی متشکل از شرکتهای تولیدی تنباکو و الکل بود.

اولترا چپ "کنفدراسیون عمومی کارگران اتحادیه های کارگری"، کنفدراسیون اتحادیه های کارگران انقلابی و کنفدراسیون بزرگ "عمومی کارمندان کنفدراسیون"، درهمدردی فاشیستی اشان شناخته شده اند.

رهبر AKP، حزب عدالت و توسعه.

<http://www.cnnturk.com/2009/turkiye/12/05/erdogana.tekel.iscilerinden.protesto/554272.0>

شهری در کردستان

http://www.evrensel.net/haber.php?haber_id=63999

Gida -Is - Tek، اتحادیه کارگران مواد غذایی، الکل و تنباکو عضو اتحادیه Türk-İş است.

http://www.evrensel.net/haber.php?haber_id=63999

کنفدراسیون اتحادیه های تجارت ترکی، قدیمی ترین و بزرگترین فدراسیون اتحادیه های تجارت در ترکیه، تحت نفوذ ایالات متحده آمریکا در ۱۹۵۰، همانند مدل AFL - CIO و از آن پس در مبارزه کارگران خرابکاری میکند.

شناخته شده به عنوان پایتخت غیر رسمی کردستان.

<http://www.kizilbayrak.net/sinifhareketi/haber/arsiv/2009/12/30/select/roportaj/artikel/136/direnisteki-tek.html>

کوبا نیازمند سوسیالیسم مشارکتی و دمکراتیک است

نوشته پدرو کمپوس - ترجمه از س.شایان

متن پیشنهادی برای بحث عمومی با کارگران، توده ها و مردم انقلابی کوبا که خود را برای برگزاری کنگره ششم حزب کمونیست کوبا آماده می کنند. تهیه شده از سوی پدرو کمپوس و چند تن از رفقا

"هیچ چیزی که سیستم بهره کشی سرمایه داری را سرپا نگهداشته باشد، قادر نیست نقطه پایانی بر رنج توده ها بگذارد. به همین دلیل تغییر کامل سیستم تولید و توزیع ضروری است."

کارلوس بالینو بنیانگذار PCC و PRC

مقدمه

کوبا، به دلیل کندی و تعلل در کلکتیویزاسیون که از یک سو محصول کنترل کاملاً بروکراتیک بر جامعه، ابزار تولید و ارزش اضافی بدست آمده از سوی دولت و نیز فشارهای بی وقفه و جنایتکارانه امپریالیستی از سوی دیگر است، با بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عمیقی دست و پنجه نرم می کند. با این وجود، تغییرات تکنیکی، علمی و فرهنگی عظیمی در کوبا صورت گرفته که زمینه را برای ایجاد و توسعه روابط تولیدی نوین سوسیالیستی فراهم کرده است. کاهش جمعیت، وجود نسل جوان، نرخ پایین زاد و ولد و مهاجرت گروهی نسل جوان از کشور و نارضایتی عمومی نتایج ملموس بحران موجود در کوبا است. در کل، کوبایی ها ناامید، از خود بیگانه و سرزندگی سابق را ندارند و نسل بی انگیزه جدید نسبت به "سوسیالیسم ضعیف و بدون چشم انداز روشن موجود"، حس نسل قبلی را نسبت به سوسیالیسم رزمنده ندارد. از اینرو دشمنان با آز و ولع بر روی این بی آیدگی و بی انگیزگی مردم و نوع ویژه ای از "شرایط انقلابی" بوجود آمده، سرمایه گذاری می کنند.

برای حمایت و دفاع از انقلاب ضروری است از دولتیسیم به سوی سوسیالیسم گام برداشته شود. در غیر این صورت، تضاد فزاینده بین برنامه های مالکیت دولتی، کارگران با دستمزدهای بسیار نازل، تمرکز تصمیم گیری ها و توزیع ارزش اضافی تولید شده (جنبه های روابط تولید) از یک سو و سطح علمی، فرهنگی و تکنیکی طبقه کارگر کوبا و ابزار تولید (عوامل بنیادی نیروهای مولد) از سوی دیگر مبارزه بر سر کنترل ارزش اضافی بین کارگران-صاحبان واقعی آن- و دولت بروکراتیک که همه تصمیم گیری ها و برنامه ریزی ها را در ید اختیار انحصاری خود گرفته و آنها را در راه اهدافی که خود مناسب می داند، بکار می اندازد، هرچه بیشتر تعمیق خواهد یافت. ضمناً این مسئله موجب بروز مشکلات اقتصادی خواهد شد که موجب بی علاقی مردم به این اقدامات "غیر سوسیالیستی" شده و خطر احیای کامل سرمایه داری و انضمام کوبا به اردوی سرمایه را در برخواهد داشت که مصیبتی جبران ناپذیر برای کشور و جنبش انقلابی جهانی خواهد بود.

برای نجات مردم، کشور و انقلاب، سوسیالیسم نوین مشارکتی و دمکراتیک مورد نیاز است که بتواند راه حل های سازنده را در برابر این مشکلات عرضه کند و انسانها را و نه دولت را در مرکز حیات ملی قرار دهد و روح انقلابی را در کالبد کارگران پدید و فکری بدمد. روحیه ای که اتحاد کارگران و دهقانان (کشاورزان) را احیا کند و اعتماد مردم را به خودشان برگرداند و جوانان را به سرنوشت سوسیالیسم علاقمند کند و به این ترتیب اقتصاد را به تحرک درآورده و ضمن حیات بخشی به اقتصاد، تلاش جمعی را بهبود بخشد و بسترهای محاصره داخلی و خارجی را بخشکاند و متعاقباً نقشی موثر در احیا و اوچگیری سوسیالیسم در آمریکای لاتین بازی کند.

مصیبت "سوسیالیسم دولتی" در اروپا که همان نئوکاپیتالیسم ایستا است موجب تمرکز ثروت، انباشت و تصمیم گیری بر سر مزد کارگران از سوی مراکز تصمیم گیری غیرکارگری شده است که در چین نیز موجب احیای سرمایه داری گردیده و همه اینها روحیه ای را در بین انقلابیون کوبا ایجاد کرده که کوبا سوسیالیسم آینده ای ندارد. در کنگره چهارم PCC به سال ۱۹۹۱ ایده هایی در خصوص برنامه نوین سوسیالیستی عرضه شد، اما زمانی که اوضاع بین المللی به خاطر سقوط اتحاد شوروی و بلوک سوسیالیستی بسیار مشکل شد و حرکت بسوی سوسیالیسم دمکراتیک و مشارکتی به ضرورت تام بدل گردید، متاسفانه رهبری تصمیم به جلوگیری از اجرای آن تصمیمات گرفت و به جای آن سانتالیسم سنتی خود را قوت بخشید و تنها پس از بحران عمیق سال ۹۴ تصمیم به اجرای پاره ای از رفرمها - بدون ایجاد تغییرات بنیادی - و خصوصاً در حوزه های اقتصادی گرفت.

سخنرانی فیدل در هفدهم نوامبر ۲۰۰۵ با اعتراف به بعضی از عقب گردهای احتمالی انقلاب و خصوصاً سخنرانی راتول در ۲۶ جولای سال ۲۰۰۷، موجب پیش کشیده شدن بحث مجدد در باره ی لزوم رویکرد به سوسیالیسم دمکراتیک و مشارکتی شد. سه سال پس از نخستین و یک سال بعد از دومین سخنرانی هنوز نتایج این مباحثات و راهکارهای جامع و عملی رهبری برای خروج کشور از بحران، در اختیار افکار عمومی قرار نگرفته است. رهبری با خشونت و عوامفریبی اکثر تحلیل ها و پیشنهادها آکادمیسین های سوسیالیست و اندیشمندان سیاسی و اجتماعی کوبایی و غیرکوبایی را نادیده گرفته است. رهبری هنوز جلوی دسترسی به نشریات تئوریک انقلابی غیر حکومتی را می گیرد و هنوز به بهانه محاصره و تضيیقات امپریالیستی جلوی پیشروی به سوی کلکتیویزاسیون (که از نظر تکنیکی چندان پیشرفته نیست اما شیوه های بهره برداری اش پیشرفته است) را سد کرده است. رهبری هنوز بار مسئولیت بحران را به دوش کارگران و کلاً مردم کوبا می اندازد. خطر مشکلات زمانی گسترش می یابد که با تغییر در سیاست ایالات متحده در قبال کوبا روبرو می شویم بدون اینکه از نظر اقتصادی و سیاسی آمادگی مقابله با این تغییرات را داشته باشیم. کسانی که می خواهند همه چیز را بخرنچ و پیچیده کنند به نظر می رسد در پی سقوط کوبا هستند. دولت رفیق راتول فصلی را در تاریخ کوبا گشوده است که نمی توانیم آن را نادیده بگیریم. اما مقاومت طبیعی باند بوروکرات در برابر آن موجب شده تنها اقدامات ایزوله و نامربوط به هم - که بعضی از آنها حتی ضد تولید هستند- برای بهبود وضعیت مردهای دریافتی، انجام گیرد. این اقدامات به شعارهای سنتی و بی اثر کار بیشتر، فدکاری و دیسپلین مزین شده بی آنکه به عمق قضیه بپردازد. کنگره ششم PCC در پایان سال ۲۰۰۹ برگزار خواهد شد.

در مواجهه با این وضعیت، عده ای از انقلابیون و کمونیست های کوبایی در این سند پیشنهادی، نتایج مطالعات، تحقیقات و بالاخره پیشنهادات خود را در معرض مباحثه و قضاوت و نظرخواهی کارگران، مردم و همه انقلابیون کوبا و جهان قرار می دهند تا با بررسی و [ارزیابی] خود به غنا و اصلاح آن کمک کنند. پیشنهادات سازنده هر کسی برای مقابله و غلبه بر بحران جاری با آغوش باز پذیرفته خواهد شد.

این همه اما نه تنها پایان کار بلکه حتی طرحی ابتدا به ساکن و خارق العاده نیست؛ در واقع همه حرف ما این است که جمهوری مارتی نیاز به هماهنگی، همدلی و همراهی در اداره کشور و سروسامان دادن به اوضاع دارد. پیشنهاد ما حرکت از دولتیسیم به سوی کلکتیویزاسیون است. جایگزینی شیوه قدیمی پرداخت مزد با توزیع عادلانه ارزش افزوده است. حرکت به سوی کنترل ابزار تولید، منابع و تصمیم گیری ها از بروکراسی به کلکتیوهای کارگری، اجتماعی و مردمی است. پیشنهاد ما تبادل اندیشه ها در باره مشکلات موجود است به شکلی که دیگر جلوی اجرای آنها از سوی مقامات دولتی گرفته نشود. پیشنهاد ما حرکت به سوی مشارکت و دمکراسی بیشتر است.

دشمنان کوبا از اشتباهات ما بهره مند می شوند و در صدد نابودی انقلاب و اشغال کوبا هستند. مارتی می گفت "نقشه در برابر نقشه". ما باور داریم

در نبود راه حل های مناسبتر، برنامه عملی ما مناسب ترین است.

۱- **عزیمت از " سوسیالیسم دولتی" به سوسیالیسم مشارکتی و دمکراتیک.** برای پشت سر گذاشتن سیستم پرداخت کار مزدی دولتی - سائتریزم و عمودی از بالا به پایین، که میراث شکست خورده استالینیزم است و حرکت به سوی سوسیالیسم شورایی و مشارکتی مدرن و کارآیی قرن بیست و یکم، به سوی سیستم کمونال غیرمتمرکز و دمکراتیک که پشتیبان اش روابط تولیدی سوسیالیستی از پایین و افقی که با رعایت عدالت، وظایف هماهنگی و برنامه ریزی دولتی را به عهده می گیرد، ضروری است.

سوسیالیسم باید **مشارکتی** باشد زیرا در تصمیم گیری و فرمولاسیون تصمیمات، توده ها، کارگران و همه مردم درگیر تولید، به طور مستقیم و فعال مشارکت می کنند و نیز **دمکراتیک** باشد زیرا در تصمیمات مهم که مربوط به سرنوشت همه شهروندان کشور و یا جامعه است، مردم و گروههای تولید کننده و اکثریت مجامع باید با علاقمندی و احساس مسئولیت دخالت کنند... **لیبرتاریایی** باشد زیرا برای نخستین بار شرایط واقعی را خلق می کند که در آن هر کسی از آزادی بی حد و حصر انسانی در عرصه تولید و عمل، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه حقوق اقتصادی و مدنی که دستاورد مبارزات انسانی است، بهره مند می گردد. **اومانیست** باشد زیرا لازم است حقوق انسانها و ارزش های اخلاقی و روحی آنها در بطن حیات اجتماعی رعایت گردد. **خودگردان** باشد زیرا کاری که به شکل خودگردانی سامان یابد، ضرورتاً سیستم نوینی از سازماندهی تولید و کارکرد متناسب کل جامعه را پایه گذاری خواهد کرد. **عموم شمول** باشد زیرا به هیچ نوعی از انواع سکناریسم، تبعیض و جداسازی مستبدانه به هر دلیل و به جلوگیری از مشارکت مردم در امر تعیین سرنوشت خود بطور دمکراتیک و مشارکتی میدان نخواهد داد. به این ترتیب مردم با علاقمندی خود را وقف اجرای پروژه های اجتماعی خواهند کرد. **وحدت آفرین و انترکراسیونیست** باشد زیرا تنها با اتحاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ملل مختلف پیروزی سیستم جدید حاصل خواهد شد. برای اینکار باید مردمان دیگر هم در این مسیر گام بردارند و باید از آلبا (ALBA) که موثر حمایت کرد و در نهایت لازم است رابطه متقابل و برابر مردمی که برای یک سیستم اقتصادی واحد با پول و پاسپورت یکسان فعالیت می کنند، ایجاد گردد.

۲- **عزیمت از " سوسیالیسم دولتی" به سوسیالیسم مشارکتی و دمکراتیک** برای حل چالش های بنیادی که ریشه در ایستایی کنونی سوسیالیسم در کوبا دارد ضروری است. چالش بین پتانسیل موجود در نیروهای مولد و روابط تولیدی دولتی - مبتنی بر کار مزدی، این امر مبین این حقیقت است که هماهنگی توسعه روش ها، توانمندی ها و تکنیک های انسانی با اشکال مناسب تولید و در نتیجه حرکت از شکل روابط تولیدی، توزیعی و مصرف نئوکاپیتالیستی دولتی، مبتنی بر سیستم کارمزدی، به سوی - چیزی که فاز اجتماعی انقلاب طلب می کند - روابط تولیدی سوسیالیستی - نوین خود گردان شورایی - مشارکتی تا اکثریت مردم بتوانند رابطه ای کالکتیویستی، دمکراتیک، شورایی، متحد، مشارکتی و لیبرتاری مبتنی بر اصول انسانی در مالکیت شان بر ابزار تولید و سازماندهی امر تولید، توزیع و مصرف برقرار کنند تا بتوانند جامعه جدید را اداره نمایند و با تعمیم آنها به همه موسسات، نهادهای اجتماعی همگن، هماهنگ و کارآ را ایجاد کنند. باید در بخش خصوصی و دولتی امر خودگردانی برقرار شود و در هر واحد تولیدی و بالاخره در کل جامعه تعمیم یابد.

روابط تولیدی - خودگردان شورایی - نوین دارای ویژگی های زیر است: الف) کارگران متحد، صاحبان یا کاربران مادام العمر ابزار تولیدی شان، صرفاً از نیروی کار خود بهره کشی می کنند و ارزش اضافی تولیدی خود را تصاحب می کنند؛ ب) بطور دمکراتیک واحد تولیدی خود را مدیریت می کنند (کنترل هزینه ها، برنامه ریزی و انتخاب رهبری) و ج) نیروی کار اضافی را کنترل و توزیع می کنند و بعد نوبت به کنترل و توزیع ارزش اضافی می رسد: بخشی از آن برای بازتولید واحد، بخشی صرف ایجاد و ایقاع امنیت اجتماعی، امور مربوط به بودجه و توسعه کلی برنامه ها و باقیمانده باید بطور عادلانه صرف مصارف مستقیم کارگران بشود. کوپراتیو شکلی از دارایی و نهاد اجتماعی است که در آن مدیریت و توزیع کوپراتیوی سازماندهی می شود. در مانیفست کمونیست آمده است که " کار مبتنی بر کارمزدی عامل بقای سرمایه داری است " بنابراین سوسیالیسم از طریق غلبه بر کارمزدی به پیش می رود.

۳- **وفق و تعدیل دارایی ها جهت توسعه نیرو های مولد:** به شکلی انجام گیرد که نیروی کارگران و مردم عینیت یافته و توسعه و گسترش روابط نوین سوسیالیستی را امکان پذیر سازد. لازم است ابزار تولید، منابع، و سرمایه گذاری هایی که اینک در اختیار بروکراسی هستند، تحت اختیار و کنترل لایه های مختلف قدرت مردمی، در سطح ملی، منطقه ای، اجتماعات، کلکتیوهای کارگری و عموم مردم در آیند. از آنجا که ثروت حاصل بهره کشی است، لازم است وضعیت کارمزدی بتدریج جای خود را به شیوه های کلی زیر، به کلکتیوهای اجتماعی و دارایی سوسیالیستی کارگران بدهد: **کوپراتیوها**، شامل اتحاد اختیاری و آزادانه جمع های کوچک کشاورزی، صنایع کوچک و خدماتی (ساختمانی، اغذیه و مغازه های تعمیراتی) به استثنای کارگران ماهر صنعتی می شود زیرا ابزار تولید مورد استفاده آنها (کارگران ماهر صنعتی) اساساً در مالکیت کارگران است. خودگردانی برای شرکت های متوسط و کوچک با توجه به سطح توسعه یافتگی آنها (کارخانه های کوچک، کارگاهها، رستوران ها، هتل های کوچک با امکانات پایین) به این صورت خواهد بود که مالکیت ابزار تولید در آنها بطور مستقیم واز طریق فروش، نقدی و غیرنقدی و یا تضمین دولتی به خودشان واگذار خواهد شد. کارگران در واحد سرمایه گذاری خود در مورد همه چیز راساً از طریق خودگردانی و ارگانهایی که به شکل دمکراتیک انتخاب شده اند، تصمیم خواهند گرفت. **اداره مشترک** (بین دولت و کارگران) در مورد صنایع و شرکتیهای اعمال می شود که دارای اهداف استراتژیک ملی با سطح بالای تکنولوژی هستند و میزان زیادی از منابع و وپرسنل کارآموده و ماهر را که تامین آنها تنها از طریق بودجه دولتی یا سرمایه خارجی امکان پذیر است، نیاز دارند. انواع مختلفی از شرکتیهای با اداره مشترک بین دولت و کلکتیوهای کارگری می توانند بوجود آیند که در آنها همه دارایی ها و اداره شرکت میتوانند سهام بندی شوند ویا مطابق سطوح استاندارد دولتی بخشش و یا کلاً به کارگران واگذار شود و کارمندان دولت حقوق خود را از کارگران بگیرند و اداره و رهبری شرکت از طریق انتخاب دمکراتیک و آزادانه جمعی و تقسیم عادلانه سودهای حاصله انجام گیرد. جزئیات امر و غلط و درست بودن موارد پیشنهادی ما می تواند در شوراهای خود کارگران و حزب مسئول دولتی مورد بحث و تصمیم گیری نهایی قرار گیرد. ویژگی سهامی بودن مجموعه و دارایی میان کارگران و دولت می تواند تضمین کننده این امر باشد که منافع ملی به خطر نخواهد افتاد و تنش های محلی و منطقه ای ایجاد نخواهد شد. همه این اشکال مالکیت را باید در جریان توسعه مورد بررسی قرار داد و باید در حوزه منطقه ای، بخشی و یا شاخه ای و در اتحادیه های کوپراتیو و سایر نهادها جهت ایجاد گروههای کارآیی بزرگتر بررسی نمود تا اینکه مشخص شود کدامیک از آنها بطور دمکراتیک از سوی کارگران و مسئولین دولتی مورد پذیرش واقع می شوند و بالاخره شورای بزرگتری از نهادهای خودگردان بوجود آیند که غیرقابل تفکیک و غیرقابل فروش به غیر خصوصاً سرمایه گذاران خارجی گردند و مسئله ادغام آنها با دیگر شرکتها و نحوه همکاری شان با دیگران به قانون واگذار شود.

۴- **در سوسیالیسم به انواع دیگر دارایی و تولید اجازه داده می شود.** به دلیل اینکه جامعه در حال گذار بوده و موجودیت نیروهای مولد در سطح پایین توسعه قرار دارد اجباراً سایر شیوه ها و روابط ماقبل سوسیالیستی مثل تبادل ساده کالاها و خدمات و از جمله مشاغل حرفه ای (پزشکان، دندانپزشکان، وکلا، آرشیوتکت ها، مشاورین اقتصادی، کارمندان روابط عمومی، هنرمندان و...) به شکل انفرادی و یا خانوادگی به حیات خود ادامه خواهد داد. در ضمن سایر مواردی که نیازهای تولید اجتماعی، باقی ماندن آنها را تا مرحله بخصوصی، ضروری تشخیص دهد. برای مثال استفاده از

سرمایه گذاری های خارجی که بهتر است بشکل غیرمستقیم و کنترل شده و مشترک باشد. دوران گذار به همه این موارد نیاز دارد. خود اشتغالی به دلیل اینکه فرد از نیروی کار دیگران بهره گیری نمی کند و قابل گسترش و توسعه نیست و نیز نیاز طبیعی جامعه به آنها به قوت خود باقی است به شکل بخش خصوصی ضروری خواهد بود. این شیوه تولید همزمان خصوصی و عمومی خواهد بود چون در عین انفرادی و شخصی بودن در خدمت رفیع نیازهای عمومی جامعه است. طبیعی است که در سوسیالیسم گرایش کلی به سوی کلکتیویسم باشد. جایی که در آن کارمزدی نباشد خبری از سرمایه داری نیز نخواهد بود.

کلیه فعالین شخصی و بخش خصوصی در حوزه کالا و خدمات مالیات متناسب درآمدهای خود را پرداخت خواهند کرد که این امر ضمن جلوگیری از انباشت ثروت و گسترش استثماریانه سرمایه، جلوی شیوع فعالیت های بانکی و پولی را خواهد گرفت. نهادهای عمومی از جمله بهداشت، آموزش (دانشگاه های مستقل) فرهنگ و مراکز تفریحی و بازروری و .. که از بودجه شهرداری ها و ملی بهره مند خواهند شد طبیعتاً و ماهیتاً در خدمت کل جامعه خواهند بود. در عمل، نوع و شیوه این خدمات مشخص و مورد تصمیم گیری مناسب جمعی و شورایی قرار خواهد گرفت. نهاد اصلی جامعه سوسیالیستی مراکز کار خواهند بود و حیات اجتماعی بر مدار آنها خواهد چرخید: مدارس، مراکز مراقبت از کودکان و مراکز اجتماعی، فرهنگی، ورزشی و بازروری و تفریحی و ... بنیان های اصلی اجتماع هستند.

۵- **ایجاد شوراهای کارگری در همه مراکز کار** جهت اعمال کنترل بر همه تصمیم گیری ها: انتخاب / تایید رهبران تجاری، برنامه ریزی ها، مدیریت و کنترل دمراکریک طرح های تولیدی، هزینه ها، مخارج و سرمایه گذاری ها و جایگزینی شیوه های پرداخت مزد با توزیع عادلانه و مناسب بخشی از سود حاصله.

این پروسه را حزب و شوراهای سرو سامان خواهند داد اما طبقه کارگر نمی تواند منتظر بروکراسی زمینگیر شده و غیرخلاق بماند چنانکه تاکنون عموماً در خصوص تعمیق انقلاب و ارائه طرح های توسعه سوسیالیستی ناتوان باقی مانده است. طوریکه از بحث و گفتگو هم در این خصوص سرباز زده است. رهایی کارگران تنها به دست خود آنها امکان پذیر است. کارگران، تهیدستان، اعضای فقیر حزب، نهادهای توده ای و دولت طرف خطاب ما در فراخوان برای اجرای کلکتیویزاسیون و آموزش عموم مردم هستند. آنها با ابداعات و ابتکارات خود می توانند در بهبود و پیشرفت طرح های پیشنهادی بسیار موثر و موفق عمل کنند و موجب رادیکال تر شدن اقدامات گردند. لازم است به خاطر داشته باشیم که به جای تلاش برای "آموزش دادن به کارگران" بکوشیم از آنها بیاموزیم.

۶- **مفاهیم نوینی از برنامه ریزی، بازار و سیستم گردش پولی عرضه و به کار گرفته شود.** برای رسیدن به فرماسیون نوین اقتصادی-اجتماعی حیاتی تر و تعیین کننده تر از همه چیز، یکسان سازی نرخ پولی، برنامه ریزی دمکراتیک و تغییر تدریجی روابط تجاری-پولی و بازار سودآور به یک سیستم تهاتری است. در میان اشتباهات جدی "سوسیالیسم دولتی" که به اشتباه در حوزه توزیع پیگیری می شود، تمرکز فزاینده برنامه ریزی و کنترل مطلق بازارهای داخلی است.

برنامه ریزی دمکراتیک پروسه ای پیچیده است و با ترکیب کلی منافع ملی و منطقه ای و شرکتها، انسانها و طبیعت با سازماندهی در سطوح مختلف بر اساس بودجه مشارکتی متناسب مربوطه که در سطح ملی، استانی یا واحدهای اقتصادی، بر اساس درآمد، مالیات اختصاصی و میزان اعتبار آنها به تایید رسیده باشد، قابل اجراست. تولید قراردادی، بازار که نه تنها مشخصه سرمایه داری، بلکه رابطه تولید آن نیز است از سوی سوسیالیسم به ارث برده می شود. بنابراین لازم است در طی زمانی مشخص و با کنترل قوانین انحصاری از تعمیق و گسترش آن جلوگیری کرد. در حال حاضر، کنترل انحصاری دولت بر بازارهای داخلی باید از بین برود و جای خود را به فعالیتهای تجاری به مثابه یکی از خدمات عرضه شده و تحت نظارت سازمان های خود گردان کوبراتیو اجتماعی، بدهد. و به این ترتیب کنترل مرکزی بر مجوز صادرات از سوی شوراهای مردمی انجام گیرد. تا زمانی که لازم باشد پول واقعی برای محاسبه ارزش و ابزار پرداخت هرچند بصورت انتزاعی باقی خواهد ماند. اما لازم است بلافاصله تک نرخی شود تا اقتصاد ملی به یکپارچگی برسد و تا آنجا که مقدور باشد خصوصاً در رابطه با ارز جهانی تعادل برقرار گردد. سوسپید تنها به نیازمندان تعلق خواهد گرفت.

۷- **پذیرش این مسئله که دولت مجری اقتصاد نخواهد بود بلکه به بهتر عمل کردن آن کمک می کند.** اشتباه جدی سوسیالیسم دولتی در برنامه ریزی و اجرای اهداف اقتصادی، وضع قوانینی است که با نیازهای واقعی انسانها سروکاری ندارد. مسئله بر سر نابودی دولت در دوران انتقال نیست بلکه موضوع متفاوت کردن وظیفه دولت برای کارآیی بهتر و مؤثرتر است: دولت به جای اینکه مستقیماً و راساً درگیر مسائل اقتصادی گردد و اجرای آن را عهده دار شود می تواند در نقش ناظر اجرا و راهنمای توسعه روابط تولید در هماهنگی با سطح رشد نیروهای مولد با تاسی به برنامه ریزی دمکراتیک، انسانی و توسعه هماهنگ مناطق و واحدهای تولیدی اقدام کند. در راستای این اقدامات دولت می تواند با تخصیص و اجرای بودجه مشارکتی تصویب شده از سوی شوراهای کارگری در رشد و توسعه هماهنگ کلیه مناطق کشوری خصوصاً در رابطه با زیر ساخت ها و بخش های حمل و نقل و ارتباطات عمل کند و جلوی ناموزونی در رشد و توسعه را در عرصه اقتصاد ملی بگیرد. علاوه بر اینها حسن اجرای قراردادهای بین المللی و نظارت بر نحوه سرمایه گذاری های خارجی در صورت لزوم و حل و فصل مسائل و مشکلات قانونی و حقوقی با دیگر کشورها از وظایف دولت است. دولت بفا و توسعه سیستم خودگردان کوبراتیو سوسیالیستی را در کل حوزه اقتصادی مورد حمایت خود قرار می دهد و در طراحی قوانین با شوراهای همکاری کرده و حسن اجرای آنها را تضمین می کند. دولت از سوی بانک مرکزی اعتبارات مورد نیاز خود را برای کمک به عملکرد مناسب اقتصاد دریافت خواهد کرد.

دولت در هر سطحی جمع آوری مالیاتها برای بودجه مشارکتی تصویب شده از سوی شوراهای که برای هزینه هایی مثل بهداشت و سلامتی، آموزش و نیروهای مسلح، اجرای برنامه های زیرساختی و ... لازم باشد را دریافت و جمع آوری خواهد کرد. دولت در هر سطحی از وجود وزرابی بهره خواهد گرفت که بتواند -بطور متدولوژیک مبادلات داخلی و خارجی را طرح و توسعه ببخشد.

۸- **تاکید بر کشاورزی و صنایع غذایی** به منظور بقای جمهوری و فرهنگ کوبا. مشکل نه تنها در توزیع منطقی زمین های کشاورزی بلکه در آزادسازی تولیدات کشاورزی از انسداد دولتی در خصوص برنامه ریزی ها، برداشت، قیمت گذاری، حمل و نقل و بازاریابی است. بدون حمایت دولتی، تخصیص اعتبارات، منابع و بدون اولویت دادن به تولیدات مورد نیاز ملی و ایجاد بازار اتحادیه های کوبراتیو قادر به توسعه و پیشروی در کلکتیویزاسیون نخواهیم شد. شکل خودگردان و کوبراتیو کشاورزی باید در اولویت باشد. اگر از کلکتیویزاسیون عقب نشینی نشود زمین های توزیع شده نمی تواند منبع سرمایه داری و کارمزدی بشود. همه سرمایه گذاری های جاری در محصولات صادراتی کشاورزی نیاز به تغییر هدف به سوی تولید محصولات مورد نیاز مصرف داخلی، به استثنای محصولاتی که در داخل کشور به عمل نمی آیند و بازار گارانتی شده ای دارند، دارند.

برای حل این مشکل نیاز به تقویت اتحاد کارگر-دهقان داریم. طوریکه خانواده های کشاورز در روستاهای کوبا از اعتبار و موقعیت اجتماعی مناسب برخوردار شوند و با برخورداری از تسهیلات برابر با نقاط شهری، انگیزه کافی برای فعالیت در این بخش داشته باشند. کشاورزان بخش اصلی اقتصاد کوبا

هستند. زمین دارایی ملت کوبا خواهد بود و بطور مادام العمر در اختیار کشاورزان قرار خواهد گرفت و خلع ید از آن در مواقع استثنایی و در صورت تخطی از قوانین مربوطه امکان پذیر خواهد شد. یعنی در صورتیکه کشاورز زمین اش را ترک گوید و یا آن را بی حاصل به حال خود رها کند و یا اقدام به کشت محصولات کند که مورد نیاز جامعه نبوده و خلاف تصمیمات شوراهای کارگری- دهقانی باشد. طبیعی است که در این صورت دهقان حق طلب غرامت نخواهد داشت. لازم است سایر موارد جهت ترغیب ساکنان روستایی برای شرکت فعالانه در تولید مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. به خاطر نیاز فوری به توسعه کشاورزی و با توجه به سطح پایین مکانیزاسیون، به کشاورزان و کوپراتیوها اجازه داده خواهد شد تا موافقی که میزان تراکم کار در فصول کاشت و برداشت زیاد باشد اقدام به استخدام نیروهای کمکی بکنند.

۹- **انجام پاره ای تغییرات در ساختمان دولت :** جمهوری دمکراتیک انقلابی بیواسطه ی کارگری شکلی از دولت انتقالی است که به نظر می رسد با اهداف مورد نظر خلق کوبا بیشترین همخوانی را داشته باشد و بتواند سوسیالیسم مشارکتی و دمکراتیک را به سرانجام برساند و سرپا نگهدارد. به دلیل حمایت توده ها و تناسب دمکراتیک نهادهای آن، قوی ترین دولت ممکن خواهد بود. چهارچوب این دولت از نیروی مشارکت خواهانه و دمکراتیک مردم برپا خواهد شد. همه قدرت بنیادی قانونگذاری و تصمیم گیری - قانون اساسی- و قوانین داخلی و خارجی آن در ید اختیار مردم خواهد بود و از طریق رفراندوم تغییرات مورد لزوم انجام خواهد گرفت.

برای واقعیت بخشیدن به قدرت واقعی مردم، در هر سطحی، و برای دادن اختیار کامل کنترل نهادهای اداری و کارمندان دولتی - که باید از طریق دخالت مستقیم، آزادانه و دمکراتیک مردم انتخاب شوند - به شوراهای مردمی و کنترل نحوه جمع آوری و هزینه مالیاتهای گرفته شده در نهادهای دولتی و کوپراتیوهای خود گردان، قدرت باید در اختیار شوراها قرار گیرد.

در سوسیالیسم مشارکتی لازم است تمام ادارات مرکزی دولتی خود را با وظایف واقعی خود هماهنگ کنند. باید اساساً به وظایف دولتی، حقوق بشر، برنامه های وسیع اجتماعی، کنترل بر برنامه های حیاتی مثل دفاع، امنیت، روابط بین الملل، تجارت، امور محلی ملی، فابنانس، سیستم حقوقی، محیط زیست و سایر ملزومات عملی، آشنا بوده و بی کم و کاست عمل کنند و هر لحظه آماده پاسخگویی در برابر پرسش گری های نمایندگان مردم و شوراها باشند. نقش بانک مرکزی باید طوری تغییر و توسعه یابد که بتواند پاسخگوی مؤثر در برابر نیازهای جدید اعتباراتی و نظارت بر حسن اجرای آنها باشد.

۱۰- **سیستم انتخاباتی کامل و دمکراتیک :** برای مطالعه و اجرای شیوه های دمکراتیک، مستقیم و کاملاً مشارکتی در پروسه انتخاباتی و ساختمان دولت و اجرای وظایف دولتی، ضرورت دارد.

۱۱- **به روز کردن قوانین جزایی مطابق با قوانین و دستاوردهای نوین حقوق بشر (حقوق فردی و سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)** که به امضای دولت کوبا رسیده است. لازم است هرچه سریعتر در خصوص مجازات های سنگین برای متهمین سیاسی تجدید نظر گردد. " کمک" دول خارجی با هدف تخریب اصول مندرج در قانون اساسی باید غیرقانونی اعلام شود. باید تبلیغ برای بهره کشی از انسان غیرقانونی اعلام شده و مرتکبین این امر مجازات شوند. در عین حال هرگونه عمل نژادپرستانه، فاشیستی و سایر اعمال ضد انسانی ممنوع و مرتکبین اش مجازات شوند. تحت این شرایط آزادی بیان و اجتماعات تضمین خواهد شد. " تنها ستمگران از اعمال مطلق آزادی می هراسند" در ضمن لازم است تدابیری برای دفاع از طبیعت، زمین و محیط زیست و نیز هماهنگی انسان با سیستم اکولوژیکی و نه تسلط بر آن، اتخاذ شود. علم و تکنولوژی نه برای نابودی طبیعت بلکه برای حمایت و حفاظت از آن باید بکارگرفته شود. بدون رهایی از قیود اقتصادی و بردگی مزدی، آزادی و برابری کامل و عدالت اجتماعی امکان پذیر نیست. این پیشنهادات و تمهیدات علاوه مسائلی که در تکمیل این گفته ها به ابتکار توده ها عرضه خواهد شد راه را برای تعمیق انقلاب و توسعه سوسیالیستی خواهد گشود. در ضمن همه این موارد در معرض رفراندوم عمومی خواهد بود.

۱۲- **عزیمت از " سوسیالیسم دولتی" به سوسیالیسم مشارکتی و دمکراتیک. برای فعالیت درست حزب، شوراها و سازمانهای سیاسی و توده ای ضرورت دارد.** برای نمایندگی اهداف کل طبقه کارگر و مردم، حزب کمونیست (PC) باید کاملاً دمکراتیک باشد و وجود افکار، ایده ها و گرایشات مختلف را در حوزه تنوع سوسیالیستی تحمل و مورد حمایت قرار دهد. در غیر اینصورت وحدت قلابی ایجاد خواهد شد و دورویی و ریاکاری رواج خواهد یافت و موجب انشقاق و پراکندگی خواهد شد. حزب کمونیست باید همچون سایر نهادهای خودگردان از طریق حق عضویت اعضای اش به امور مالی خود سرو سامان دهد و نه از سوی کمک های سازمانها و نهادهای دولتی. ضمناً دمکراسی درون حزبی و انتخابات آزاد همواره باید بر سانترالیسم غلبه کند. به این ترتیب حزب نخواهد توانست کاندیداهای خود را بر شوراها تحمیل کند و شوراها را به انحلال و یا به صورت نهادهای صوری درآورد. به این ترتیب شوراهای کارگری امر رهبری و پیشبرد منافع و علائق کارگران را بر عهده خواهند داشت. سازمانها و نهادهای سیاسی بودجه خود را از مجموعه های مربوط به خود دریافت خواهند کرد.

۱۳- **برای بذل توجه به سوالات ضروری زیر در رابطه با اقتصاد و ملت کوبا**

الف- این پلاتفرم تدریجاً و در عین حال بلاوقفه اجرا خواهد شد.
ب- برای ایجاد ارتباط تنگاتنگ بین مطبوعات، مراکز مطالعاتی عالی و تحقیقات علمی به مراکز تولیدی و برای دادن اعتبار اقتصادی و اجتماعی به کار اساتید و نیز برای رتالیزه کردن نرم ها و قوانین عملی مراکز آموزشی اقدامات عملی ضروری انجام می گیرد.
ج- اعطای امتیازات انحصاری به شرکت های خارجی در حوزه هایی با اهمیت استراتژیک، تنها پس از تایید و تصویب NAPP و در صورت تایید لزوم واگذاری و نبودن هیچ منبع جایگزین داخلی صورت خواهد گرفت.
د- برای احترام گذاشتن به دارایی های شخصی و تصمیم گیری خود فرد در باره آنها که نتیجه آن آزاد سازی فروش اینگونه اموال از جمله ماشین و خانه و اجاره دادن آنها به هموطنان خواهد بود و نیز آزادسازی کار از سوی بازنشستگان و از کارافتادگان در صورت تمایل خودشان و آزادسازی خویش فرمایی.

ه- ایجاد تسهیلات در ایجاد کوپراتیوهای ساختمانی که ساختمان سازی برای افراد و یا شرکت ها را عهده دار می شوند و دادن اجازه به ایجاد کوپراتیوها در حوزه های غذاخوری و تفریحی و خدمات اجتماعی و بخش اعظم حمل و نقل.

و- قانون مهاجرت جدید بسیار مورد نیاز است که بتواند موضوعاتی مانند صدور روادید مهاجرتی و دعوت نامه ها، تضمین حق بازگشت و نیز شرایط خاصی مانند درمان، ورزش و سایر موارد را در بر بگیرد. این قانون تضییقات بر علیه جوانان، سیاهپوستان، حاشیه نشین ها و سایر کوبایی ها که بدون دلیل طبق ماده ۲۱۷ قانون از جابه جایی و اسکان در محدوده جغرافیایی کوبا بازداشته می شوند را از بین خواهد برد.

ز- بخاطر سوسیالیسم مدرن، توسعه تکنولوژی های نوین در علوم کامپیوتری و دیجیتال حیاتی است. اولویت دادن به ارتباطات، علوم کامپیوتری و نیز

ایران و اینترنت همراه با طرح های دسترسی و دستیابی به اطلاعات، که برای برنامه ریزی دمکراتیک، مبادلات برابر و اجرای دمکراسی مشارکتی واقعی حیاتی هستند، ضرورت تام دارد.

ح- قبل از اجرای قانون جدید تامین اجتماعی که سن بازنشستگی را افزایش می دهد، برای حل مشکل جمعیتی، قبل از هر چیز، لازم است انگیزه لازم برای جوانان جهت کار و ماندن در کشور و بازتولید ایجاد شود. برای حل مشکلات جاری در زمینه انگیزه تولید، بیکاری واقعی و بیکاری پنهان، نابرابری درآمدها و ارز دو نرخی موجود در سیستم پولی عزیمت از "سوسیالیسم دولتی" به سوسیالیسم مشارکتی و دمکراتیک ضروری است. این مسائل باید بطور ریشه ای و در حوزه علت ها حل شود و نه در سطح معلول ها.

ط- هر گونه پروژه سوسیالیستی باید در خصوص نسل هایی که انقلاب را آغاز کردند، توسعه دادند و به هر صورت با راستی ها و ناراستی هایش به این مرحله رسانده اند با سپاس گزاری و قدردانی برخورد کند. اتحادیه مبارزان انقلاب کوبا باید خود در طرح و اجرای این پروژه پیش قدم شود. اگر مجبور شویم برای غلبه بر مشکلات و از میان برداشتن محاصره اقتصادی و تضییقات اعمال شده امپریالیستی و نیز امکان بقا و پیشرفت های آتی، به جای تکامل سوسیالیستی خود خواسته و تکیه بر نیرو و اراده مردم به توصیه های محافظ سرمایه داری گوش و عمل کنیم، در حقیقت کوبا را در قبال یک دستاورد بی ارزش در بشقاب طلایی تقدیم دشمنان دیرینه اش کرده ایم.

رهبری کشور باید بفهمد که ما مردم تحصیل کرده خود را مدیون انقلاب می دانیم و در پی عرضه پارادایم نیستیم بلکه با تاسی به آرمانها و اهداف مردمی می خواهیم نیازهای کارگران و زحمتکشانشان را به صورت قانون و برنامه عمل در بیاوریم: **بپذیریم و عمل کنیم**. تنها از این طریق است که آنچه باید تغییر کند، تغییر می کند و پیشروی سوسیالیستی تضمین می شود. **تداوم در تغییر است.**

هاوانا، ۱۷ اگوست ۲۰۰۸؛ هشتاد و سومین سالگرد بنیانگذاری حزب کمونیست کوبا و پنجاه و هفتمین سالگشت مرگ ادواردو چیباس رهبر حزب ارتدوکس.

نظرات، انتقادات و پیشنهادات با کمال میل پذیرفته می شود. آنها را به perucho1949@yahoo.es یا به پدرو کامپوس سانتوس بفرستید. مطالب جالب و بدیع در گاهنامه مجله دیجیتالی kaosenlared.net منتشر خواهد شد. لطفاً خلاصه مطلب ارسالی را نیز بفرستید. نقل کامل و یا بخشی از مطالب مجاز است.

لنینیسم و آنارشیزم (مشارکتی) *

نوشته مایکل مک گه هی
ترجمه س. شایان

« خیالیاف! »

« بدبین! »

لنینیست ها دلیل خوبی دارند تا به اعتبار (اندیشه و آموزه های) خود، بدبین [۱] باشند. لنین شخصاً آدمی اهل عمل (پراگماتیست) با عشق صادفانه به انقلاب سوسیالیستی بود و به کارآیی اهمیت می داد- او آنچه را که گمان می کرد بهترین گزینه برای کار با امکانات موجود است، به خدمت می گرفت و انجام می داد. این مسئله قابل قبول است. می توانم بفهمم چرا و چگونه لنین مارکسیسم و سانترالیسم دمکراتیک را مفید و کارآمد تشخیص داد، اما در عین حال می بینم که چگونه منتقدین وی، آن دو را، خصوصاً آن آخری را، غیر سازنده می دانند. رزا لوکزامبورگ، که خود یک مارکسیست بود، اینگونه از سانترالیسم دمکراتیک انتقاد می کند:

«... دو اصلی که سانترالیسم لنین بر روی آنها استوار شده بطور خلاصه عبارتند از:

۱- اطاعت بی قید و شرط همه ارگان های حزبی، در همه مسائل، از مرکزیت حزب که به تنهایی و به نیابت از همه، فکر می کنند، تصمیم می گیرند و هدایت می کنند. ۲- جدایی شدید هسته های سازمان یافته انقلابی از محیط انقلابی جامعه.»

اگر حق با مارکس و انگلس بود که " امر رهایی طبقه کارگر، کار خود طبقه کارگر است" - که من هم همین نظر را دارم - پس آوانگارد های انقلابی یا طبقه هماهنگ کننده (coordinator) نمی توانند هدایتگر ما به سوی سوسیالیسم باشند.

استفان شالوم [۱] گفته بود یکی از اشتباهات لنینیست ها " این تصور بود که گمان می کردند عاری از غرور، خودخواهی و نادانی هستند و صلاح دیگران را بهتر از خودشان می فهمند و با این اطمینان کاذب، به خود حق می دادند هر کسی را که موافق ایده هایشان نبود، تحت پیگرد قرار دهند." برای مثال بخاطر موقعیتی که لنین و یارانش در طبقه هماهنگ کننده داشتند و نا آگاهی شان نسبت به پیامدهای احتمالی تصمیمات یک جانبه اقتصادی و سیاسی آن دوران، هنوز هم جای بحث دارد. هر چند امید چندانی به توافق آنارشیزم ها و لنینیست ها بر سر مسائل تاریخی که با گذشت زمان اختلاف نظرشان از سوی متعصبین و سخت سران هر دو طرف بسیار عمیق شده، نمی رود، اما انصافاً گفته های شالوم معتبر هستند.

همچنین مسئله اطمینان کاذب و خود مطلق انگاری، نتیجه گیری های سوسیو بیولوژی (sociobiology) روبرت تریورز [۲] را منعکس می کند که در آن به " هنر خود فریبی در خدمت خدعه " اشاره می کند و این فنومن را در بسیاری از گونه ها طبیعی می داند. به گفته وی، ما خود را فریب می دهیم تا بتوانیم دیگران را بهتر فریب بدهیم. آنچه به مثابه مکانیسم بقا عمل می کند در تنظیمات اجتماعی نفوذ و عمل می کند. شکی نیست که لنین عموماً آگاهانه به این کار دست نمی زد اما در هر حال او هم انسانی مثل ما بود. اما آیا لنینیست ها می توانند این جریان ها را تشخیص دهند و آنها را حل کنند یا در پی توجیه آنها بخواهند آمد (مثل مواضع اتخاذی در ۱۹۱۷ و عدم تلاش و حمایت از انقلاب در بقیه اروپا و ...) و تجاهل (برای مثال: هیچ طبقه هماهنگ کننده ای [در اتحاد شوروی] وجود ندارد؛ هیچ دلیلی برای متهم کردن لنین و بلشویک ها وجود ندارد زیرا آنها قهرمانان انقلابی واقعی بودند) نمی خواهم در اینجا به این حقیقت اشاره کنم که اگر بقیه اروپا انقلاب سوسیالیستی نکردند بعضاً تقصیر لنینیست ها بود و یا تنها جنگ داخلی در اتحاد شوروی عامل دگر دینی و انحراف انقلاب نبوده بلکه می خواهم بگویم واقعیت این است که انتقادهای وارده به لنین و بلشویک ها از مدتها قبل از انقلاب وجود داشت. این امر توجیهاات لنینیست ها را زیر سوال می برد و در عین حال سوال دیگری را پیش می کشد: آیا لنینیست ها توانایی/ اراده لازم جهت قبول این مسائل و تصحیح آنها را دارند؟

و آنارشیزم ها اوتوپایی (utopian) هستند. از اینرو که اغلب با چیزهایی مثل " باید بشود " سرو کار دارند. بزرگترین نقطه ضعف آنها نداشتن استراتژی و چشم انداز مشخص و با جزئیات معین برای عملی کردن اوتوپای شان است. واقعیت این است که " جنبش آنارشیزم " وجود ندارد چون در واقع چیزی غیر از شعارهای توخالی و لفاظی های مبهم وجود ندارد که بتوان حول محور آنها گرد هم آمد. ضد اقتدار، ضد سرمایه دار و ضد هر چیز دیگر بودن انگیزه برای مبارزه و فداکاری در راه انقلاب در مردم عادی ایجاد نمی کند.

همانگونه که پل استریت از قول نوام چامسکی در مقاله *بازآفرینی تصویر جامعه* [۳] می نویسد:

چامسکی با جزئیات و دقت کافی روشن کرد " ... اینکه ادعا کنیم در جوامع صنعتی پیشرفته، توده های مردم چیزی جز زنجیرهایشان برای از دست دادن ندارند کاملاً دور از حقیقت است. نیازی به وارونه گویی نیست. بر عکس مردم دارای منافع زیادی در حفظ نظم اجتماعی موجود هستند."

در ضمن "هیچ جنبش اجتماعی رادیکال و جدی ... نمی تواند خود را با مناجات های مربوط به شیوه ها و اشکال ستم و بی عدالتی مشغول نگهدارد. جنبش رادیکال باید به روشنی نشان دهد چگونه می توان بر این ستم ها و زشتکاری ها از طریق انقلاب و یا اصلاحات همه جانبه فایق آمد... تهدید استبداد و مصیبت و حتا نمود پیشاپیش آنها نمی تواند مینا و انگیزه ی کافی برای ایجاد جنبش رادیکال و توده ای وسیع ایجاد کند. در واقع، چه بسا همین نمودها موجب اغوای توده ها برای اتخاذ واکنش دفاعی محافظه کارانه هم بشوند. برای کسی که خود را وقف جنبش برای تغییرات اجتماعی رادیکال - با همه عدم اطمینان و خطراتی که دارد- می کند باید اعتماد، ایمان و دلیل محکمی داشته باشد که احتمال پیروزی و ایجاد نظم اجتماعی جدید را بدهد." موضوع اصلی این است.

به نظر من دلیل سرسخت و متعصب بودن لنینیست ها (و سایر سکت های مارکسیستی) این است که ایدئولوژی آنها حاوی تمام جزئیات مربوط به مبارزه است. چیزهای زیادی هستند که می توان و باید نسبت به آنها متعصب و سرسخت بود. البته منتقد خود بودن و آمادگی رشد و تغییرات را داشتن، کار مشکلی است. این چیزی است که همه ما به آن نیاز داریم و باید با کار سخت به تمرین و ممارست پردازیم. درست مثل همین مشکل لنینیست ها، آنارشیست ها هم باید به این سوال قبل از اینکه از آنها پرسیده شود جواب دهند: آیا آنارشیستها اراده/توان و آمادگی برای اصلاح خود و انتقاد از خود را دارند؟

در این امر شکی نیست که مارکسیستها از هر نوع و دسته ضد سرمایه داری و علاقمند به انقلاب سوسیالیستی هستند اما در توانمندی آنها برای فکر کردن خارج از چهارچوب روشنفکری خود شک دارم. و واضحتر اینکه من صرفاً تا حدودی ایدئولوژی آنها را به خاطر آن درون گرایی که البته جزء اصلی آن هم نیست، مقصر می دانم بخش دیگر تقصیر در این است که بالاخره (هر طور می خواهید تعبیر و تفسیر کنید و از این جمله من برداشت نمایید) آنها هم بنشر هستند و مثل همه انسانها در معرض اشتباه هستند. ما چه بسا از موضع شک خودمان، بهره مند هم شده ایم.

یکی از نکات مثبتی که به نظر من آنارشیستهای مشارکتی از آن بهره مند هستند یکی شدن آنها با تحلیل های خود انتقادی - هسته اصلی هولیسم کامل [۴]- است که بر جنبه های مثبت و منفی رشته گسترده ای از ایدئولوژی ها حاکم بوده و نشان می دهد چگونه از مجموعه آنها برای دستیابی به دیدی همه جانبه نسبت به مسائل کلی و جزئی در جهان استفاده کنیم و دیدگاهی را توسعه دهیم که می خواهد بر همه موانع فایق آید و به حد کافی در برابر شیوه های هدایت ما به سوی هدف منعطف باشد. به جای انگاشت های قبلی، آنارشیست های مشارکتی بر امپریسیسم تاکید می کنند. با اعتقاد به این اصل، آنها فکر می کنند باید بی وقفه اعتقادات خود را بازبینی کنند.

مارکس نوشت " سنت همه نسل های نابود شده گذشته، همچون بختکی بر جسم و اندیشه موجود زنده سنگینی می کند. و درست زمانی که به نظر می رسد خود و چیزها (محیط) را متحول (انقلابی) می کنند، در خلق چیزی کاملاً نو (ناتوان می مانند)، صریحتر بگویم در دوره بحران های انقلابی آنها ملتسمانه و مضطرب ارواح گذشتگان را به خدمت می خوانند و از نامها، شعارهای نبرد و الیسه شان به خاطر عرضه صحنه نوبنی از تاریخ جهان اینبار با جامه میدل احترام آمیز(به دلیل قدمت و زبان عاریتی) بهره می گیرند ... انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم نمی توانست نظم اش را از گذشته بلکه باید از آینده می گرفت."

این چیزی است که آنارشیست ها و خصوصاً بخش مشارکتی آن، کاملاً درک می کنند و چیزی است که مارکسیستها خصوصاً لنینیست ها، استالینیست ها، مائوئیست ها و تروتسکیست هاو ... نیز باید نشان دهند که درک می کنند. آیا آنها در پی احضار ارواح نسل های گذشته هستند؟ دلایل متقنی برای باور اینکه آنها در این اندیشه اند، وجود دارد. ایدئولوژی هیچ کسی مقدس و مصون از خطا نیست و کسی نباید تصور کند که عقل کل است. مارکسیست ها در معرض این تهدید هستند که کاملاً اکونومیست باشند و متوجه نشوند که طبقه هماهنگ کننده چیزی بیش از تهدید است. این طبقه ضد اهداف سوسیالیستی آنها است. این را نه به عنوان مخالف بلکه به عنوان یک دوست می گویم.

روشن است چرا اقتصاد مشارکتی این موضوعات را پیش می کشد: مالکیت اجتماعی، برنامه ریزی مشارکتی، مشاغل پیچیده متعادل شده و مزد منصفانه. اگر کسی مالک بنگاه اقتصادی نباشد، اگر بازار و یا گروه طراحان مرکزی اقتصاد وجود نداشته باشند، اگر امتیازات انحصاری نباشند، و اگر به گروههای سوداگر و معامله کننده پاداش داده نشود، بلکه برعکس؛ همه مالک ابزار تولید باشند، همه در طراحی تولید تا جایی که به آنها مربوط باشد، شرکت کنند، همه وظایف بطور منصفانه بر اساس (الف) خواست فرد و (ب) توانایی انجام آن و (ج) امکانات موجود برای انجام آن، تقسیم شود، بطریقی که همه در رابطه با بهره گیری از ابزار تولید برابر باشند و اگر مردم به خاطر انجام کارهای داوطلبانه و سخت پیش قدم شوند (مثل تلاش هایی که نیاز به از خود گذشتگی داشته باشد) پاداش مناسب دریافت کنند بدون اینکه منجر به شکاف طبقاتی شود. در نتیجه می توان مطمئن بود که تضاد طبقاتی بوجود نخواهد آمد.

من واقعاً متوجه نمی شوم چه چیزی در اقتصاد مشارکتی است که طرفداران آن را از مخالفین سوسیالیست اش جدا می کند؟ من فکر نمی کنم اعتقاد به مالکیت اجتماعی مشکل ساز باشد. من هیچ سوسیالیستی را نمی شناسم که موافق بنگاههای اقتصادی خصوصی باشد. ما سوسیالیست هستیم نه طرفدار فردگرایی، نه هواخواه بخش خصوصی.

من شنیده ام در خصوص برنامه ریزی مشارکتی از مسئله " زمان" شکایت شده است. می گویند ممکن است زمان زیادی در شوراهای کارگری و مصرف کننده ها صرف مباحثات و مجادلات شود. اما این شکوه را عمده کردن منطقی به نظر نمی رسد. نخست اینکه حالا هم زمان زیادی در مباحثات برنامه ریزی و تصمیم گیری صرف می شود بدون اینکه کارگران در جریان آنها قرار بگیرند. این یکی از نگرانی های ماست. اگر ما می خواهیم کارگران و مصرف کنندگان، اقتصاد را کنترل کنند، کنترل زمان هم یکی از این برنامه ریزی ها و کنترل ها خواهد بود. حساب کنید اگر در ایالات متحده ما ۲۶۰ درصد نسبت به " عصر طلایی سرمایه داری " کاراً تر باشیم چه اتفاقی خواهد افتاد. معنی این گفته ای است که می توانیم زمان کار را فوق العاده پایین بیاوریم و هنوز هم مولد باشیم. در اقتصاد مشارکتی که تولید اضافه از طریق پروسه طراحی و برنامه ریزی کنترل شود، زمان زیادی صرفه جویی خواهد شد که می تواند صرف برنامه ریزی و بهره گیری از اوقات فراغت شود. درست همانگونه که تکنولوژی می تواند در سبک شدن گرانباری و سنگینی کار کمک کند در عین حال می تواند برای گردهمایی ها و برنامه ریزی ها هم مفید باشد.

من همچنین فکر نمی کنم موضوع مشاغل پیچیده متعادل شده، مشکل ساز باشد. اگر ما در پی جامعه غیر طبقاتی هستیم بنابراین ضروری است کارها را طوری سازماندهی کنیم که کارگران در رابطه شان با منابع تولیدی جامعه، شقه شقه نشوند. اگر عده ای صاحب اختیار انحصاری اطلاعات باشند همین امر تقسیم طبقاتی را ایجاد می کند. تنها با توزیع منصفانه وظایف که به طرق متعددی قابل حصول است گام بلندی را به سوی جامعه بی طبقه بر می داریم.

من متوجه شده ام عده ای مخالف استاندارد پاداش به مثابه جایزه در قبال تلاش بیشتر و فداکاری هستند. آن ماس در مباحثه با میشل آلبرت می گوید:

باید بگویم پاداش در قبال تلاش بیشتر و فداکاری امتیاز دادن به ایدئولوژی بازار آزاد است. در جامعه ای با وفور و فراوانی واقعی که در آن منابع و ابزار تولید بطور دموکراتیک کنترل می شوند، مطمئن نیستم که واژه " فداکاری" معنی داشته باشد. مطمئناً دلیلی نخواهد داشت یک نفر مجبور به انجام کاری که دوست ندارد بشود. جامعه کامل سوسیالیستی ابزار های تکنولوژیک لازم را جهت نابود کردن کارهای غیرضروری که کسی میل انجام آنها را ندارد، ایجاد خواهد کرد. (سیستم جمع آوری زباله ها یک مثال کلاسیک است).

همبستگی اصل هدایت کننده جامعه سوسیالیستی خواهد بود، بنابراین می توانم تصور کنم که هر عضو جامعه وظیفه خود خواهد دانست تا سهم خود را از کار انجام دهد. بی آنکه نیازی به دادن پاداش به خاطر فداکاری باشد. پاداش بر اساس نیاز خواهد بود نه کیفیت و کمیت کار.

اگر من بیشتر و سخت تر از شما کار کنم چه دلیلی دارد دستمزد شما و من یکسان باشد. و چرا ما باید مستحق دریافت آنچه نیاز داریم باشیم؟ من نیازی به گیتار ندارم اما از ناوختن آن خوشم می آید. آیا من مجاز نیستم یک گیتار دریافت کنم؟ انسانها برای به دست آوردن خوشبختی و خرسندی به چیز های بیشتری از نیازهایشان احتیاج دارند: علایق شان. البته فی النفسه چیز بدی در این امر وجود ندارد. اما اگر قرار است این خوشبختی از طریق استثمار دیگران بدست آید، آری، من هم معتقدم که نادرست است. اما اگر من علایق ام را با کار بیشتر و فداکارانه تر در جامعه ای که به تلاش بیشتر ارزش می دهد، بدست آورم کسی را استثمار نکرده ام. ما تنها به همان میزانی که از ما خواسته شده تولید می کنیم و بهای تولیدات مان را بر اساس اکولوژی و ... تعیین می کنیم و گمان می کنیم که قوانین سیاسی برای حفاظت از محیط زیست وضع شده اند، بنابراین اگر من قادر باشم بیش از نیازهایم از زندگی لذت ببرم باید مجاز به این امر باشم. کریس اسپانوس یکی از هوادان اقتصاد مشارکتی، در سخنرانی خود در خصوص بهره کشی

گفت: تنها عاملی که ما شخصا بر آن کنترل داریم و به همین علت تنها انگیزه ای که به عنوان پاداش فرد را وادار به انجام حداکثر سعی خود می کند، تلاش است.

من شخصا امیدوارم که همه ما آماده شنیدن، پذیرفتن و عمل به انتقادهای سازنده باشیم و به " نسل های مرده ای [که] چون بختکی بر کل زندگی ما سایه افکنده اند" اویزان نباشیم.

آنارشیستها می توانند در خصوص اهمیت برپایی نهاد های عینی شوق انگیز و کار آ از لنینیست ها بسیار بیاموزند و تنها در اندیشه " نابودی دولت " نباشند. حق با حال دربر است وقتی می گوید آنارشیسم " روی دیگر سکه استبداد بوروکراتیک است- که با همه ویژگی های پشت و رو شده است- نه اینکه راه حل و آلترناتیوی برای آن باشد." [۵] از اینرو چامسکی خطاب به آنارشیست ها و کارگران برزیل توصیه می کند فضای قفس را بزرگتر کنند. [۶]

و لنینیست ها (و نیز سایر مارکسیست ها و ...) می توانند چیزهای زیادی از آنارشیست ها بیاموزند، از جمله نگاه بی وقفه به آینده و چالش دائم با مشروعیت قدرت. آنگونه که دربر در یادداشتهایی در خصوص " برنامه ریزی گرای " می نویسد: " در حقیقت اهمیت تام دارد بگوئیم، جدا کردن برنامه ریزی از کنترل دمکراتیک از پایین، به سخره گرفتن اصل برنامه ریزی است." [۷]

مارتین بوبر، فیلسوف یهودی، زمانی نوشت: " کسی نمی تواند با توجه به ماهیت اشیاء در طبیعت از یک درخت کوچک انتظار داشته باشد یک شبه برگ و بار فراوان ببار آورد" درس اخلاقی این گفته این است که هدف وسیله را توجیه نمی کند. وسیله باید متناسب با هدف باشد. ما بدون دگرگونی انقلابی جامعه که از کل افراد سرچشمه بگیرد نمی توانیم به هدف خود که ایجاد جامعه سوسیالیستی است برسیم. چامسکی در سال ۱۹۷۰ در جمع بندی سخنرانی خود تحت عنوان " دولت در آینده " می گوید:

" ما امروزه تکنولوژی و مواد لازم برای برآورده کردن نیازهای حیوانی انسانها را در اختیار داریم اما منابع اخلاقی و فرهنگی و یا اشکال دمکراتیک سازمان اجتماعی که بتواند کاربرد انسانی و عاقلانه منابع مالی و قدرت مان را امکان پذیر کند، توسعه نداده ایم."

ایده الهای لیبرالی کلاسیک آنگونه که در شکل سوسیالیسم لیبرتاریایی آنها آمده قابل دسترسی است. اگر اینچنین است این امر تنها با یک جنبش انقلابی مردمی که ریشه در طیف های گسترده مردم داشته و متعهد به نابودی نهادهای سرکوبگر و اقتدارگرا چه دولتی و چه فردی باشند، امکان پذیر است. برای ایجاد چنین جنبشی، چالشی که با آن روبرو هستیم باید به سر انجام برسد و این امکان پذیر نیست مگر اینکه از بربریت معاصر خلاصی یابیم.

به لحاظ ایدئولوژیک، دسته بندی های غیر ضروری در بین چپ های سوسیالیستی وجود دارد. ما همه علاقمند جامعه سوسیالیستی هستیم و همه ما توافق داریم که سوسیالیسم چهار پایه اصلی دارد (الف) جامعه غیر طبقاتی (ب) مالکیت و برنامه ریزی اجتماعی اقتصاد (شامل کارگران و مصرف کنندگان) (ج) کنترل مراکز کار از سوی کارگران و (د) تقسیم عادلانه و منصفانه ثروت. همه ما باید قبول کنیم که تنها با تلاش برای عملی کردن این فاکتورها می توانیم به جامعه ای که سوسیالیستی اش می نامیم برسیم. معنی این گفته این است که می توان و باید حول مبارزات جاری متحد شد (برای مثال مراقبت های بهداشتی، آموزش، مسکن، شغل، دستمزد زندگی، نژادی، جنسیت و برابری جنسیتی، حمایت و تحکیم امنیت اجتماعی، ایجاد اتحادیه های پاسخگو، عدالت مالیاتی، حفظ حمایت های قانونی، تغییرات آب و هوایی، خاتمه جنگهای تجاوزگرانه، وفاداری به قوانین بین المللی و ...) و انجام اصلاحات (هم در داخل گروهها و سازمانهای خودمان و هم در خارج و در کل جامعه) که نفوذ و تاثیر کارگران و مصرف کنندگان بر سیستم اقتصادی و سیاسی را تقویت کند.

ما با دو حقیقت ساده نیاز و امکان دستیابی به این اهداف داریم: (الف) ما خصوصا در رابطه با اهداف مان، نقاط مشترک خیلی زیادتری از نقاط افتراق مان داریم و (ب) تقسیم های طبقاتی غیرقابل گذشت هستند. بدون تلاش برای جلورفتن - هرچند مشکل- از طریق داشته های ایدئولوژیک مان و اتخاذ استراتژی و چشم انداز مشترک که اهداف آن مشخص باشد انقلاب و آزادی اجتماعی غیرقابل دسترس خواهد بود.

یادداشت ها:

* آنارشیستهای مشارکتی آنارشیستهای خاصی هستند که حامی و شرکت کننده در ساختن جامعه مشارکتی هستند- تئوری و عملی که همه مردم باید از طریق نهادهای اجتماعی جهت داشتن نقشی در مدیریت مسائل شان در اتحاد با دیگران بر اساس میزان تاثیرشان، قدرتمند شوند.

[۱] کریس اسپانوس کلمه بدبین (cynic) را که در فارسی - **بدبین و عیجو پیرو مکتب کلیون** - معنی شده است، اینگونه توضیح می دهد:

"A blackguard whose faulty vision sees things as they are, not as they ought to be."

کسی که چیزها را آنگونه که هست می بیند نه آنگونه که باید باشند. در اینصورت به جای بدبین باید بگوئیم: واقع بین.

[۲] <http://www.warsocialism.com/SelfDeception.pdf>

[۳] **Reimagining Society**

[۴] تئوری که بیان می کند موجودیت ها يك واحد کامل هستند و بایستی با یکدیگر رابطه داشته باشند و نباید به اجزاء تقسیم شوند:

<http://files.visionsofpring.org/liberating-theory.pdf>

[۵] <http://www.marxists.org/archive/drafer/۱۹۶۶/twosouls/۹-۶strains.htm>

[۶] چامسکی: فضای قفس را بزرگ کنید

<http://www.chomsky.info/interviews/199704--.htm>

[۷] <http://www.marxists.org/archive/drafer/۱۹۶۶/twosouls/۴-anarch.htm>

یک ضایعه بزرگ برای جریان کمونیست بین الملل: مرگ رفیق مان جری گروین

با بزرگ ترین غم و اندوه مرگ رفیق جری گروین را به اطلاع خوانندگان مان میرسانیم (وی با حروف اول G شناخته میشد) او در ایالات متحده امریکا زندگی میکرد. در ۱۱ فوریه پس از یک حمله قلبی ناگهانی در بعد از ظهر همان روز چشم از جهان فرو بست. مرگ این رفیق برای همه ما مثل یک شوک بود بویژه برای رفقای امریکائی برای آنان که هر روز با او کار میکردند. خیلی از رفقا رفیق جری را به مدت بیش از ۳۰ سال می شناخته اند، تعهد عمیق وی به کمونیسم زبانه همه بود در دوران جوانی با آغاز جنگ و یتام وی بطور فعالی در جنبش ضد جنگ شرکت داشت. قبل از اینکه در سال ۱۹۷۰ به جریان کمونیست بین الملل به پیوند در بخش امریکایی جریان کمونیست بین الملل یک جایگاه مرکزی داشت، در دوره دشواری که در ۱۹۹۰ جریان کمونیست بین الملل آنرا تجربه کرد، او با انگیزه ای قدرتمند در مسیر پیشرفت تماسها در امریکا نقش بسیار مهمی داشت. همه رفقای که جری را می شناختند او یادآور و سمدل عشق و حس شوخ طبعی در شرایط بسیار سخت شور به زندگی را به ارمغان می آورد. از دست دادن جری فقط ضایعه ای برای بخش امریکا نیست، بلکه یک ضایعه وحشتناک برای کل جریان کمونیست بین الملل و کل طبقه ما محسوب میشود. بزودی ما بطور مفصل تر با ادای احترام به یاد رفیق عزیزمان در این باره بیشتر خواهیم نوشت. در هر صورت ما با ابراز همبستگی با همه رفقا ی جری، خانواده و دوستان و در تداوم مسیر عزم انقلابی او صمیمانه اعلام همبستگی می کنیم.

مقاله ترجمه شده ذیل، در گرامیادداشت رفیق جری گروین میباشد، که قلب تپنده اش در دفاع از کمونیسم در برابر نظام سرمایه داری برای همیشه از حرکت باز ایستاد.

نظرخواهی گزارشگران از رامین رحیمی درباره اوضاع کنونی

لطفاً و برای آشنائی خوانندگان سایت خود را معرفی نمایید :

من رامین رحیمی مسئول انتشارات کارگران کمونیست ایران و سردبیر نشریه "بسوی انقلاب" هستم. اعتراضات خیابانی که از نزدیک به یک سال پیش شروع شد امروزه بطور محسوسی فروکش کرده است و یا به تعبیری شکل عوض کرده است و در مناسبتهای مختلف انجام میپذیرد. بطور کلی و در حال حاضر وضعیت این جنبش عمومی را چگونه ارزیابی میکنید؟

پاسخ: قبل از آنکه بخواهیم به سوال شما پاسخ دهیم بهتر است اصلاً ببینیم که درباره چه چیزی صحبت می کنیم. چرا که در مورد آنچه پدید آمد نظر مشترکی در سطح اندیشمندان سیاسی وجود ندارد که بتوانیم با زمینه ی مشترکی درباره ی افول فعلی و دلایل و آینده ی آن گفتگو کنیم.

جامعه ایران مدت ها بود که آستان چنین حادثه ای بود. تمامی فعالان سیاسی و کارگری ای که در درون این جامعه به سر می بردند در اینکه چنین حادثه ای عنقریب بوقوع خواهد پیوست متفق القول بودند و بحث هایشان بیشتر در مورد زمان و واقعه ای بود که جامعه را وارد یک شرایط انقلابی می کرد. جالب اینجاست که بیشتر این فعالان هنگامیکه با تحرک انقلابی مردم به عینه روبرو گشتند و به علت واقعه ی خاصی که آن را به واقعیت تبدیل نموده بود تا مدت ها سر در گم بودند که آیا این همان چیزی است که پیش بینی می کردند. سکوت چند ماهه اکثریت این دوستان نیز از همین سردرگمی بر می خاست. در آغاز بسیاری از این دوستان با ناپاوری تحركات انقلابی مردم را به مبارزه درونی جناحین حکومتی منسوب می ساختند و ماهیت انقلابی آن را باور نداشتند. این کژنگری از سوی تبلیغات گروه های سازشکاری چون حزب توده (هر دو جناح)، مارکسیست های علنی، و چریک های اکثریت در کنار فرصت طلبان خارج از کشوری نیز تقویت می شد. تا آنکه پس از مدتی واقعیت آن چنان واضح گشت که دیگر انکار آن را غیر ممکن می کرد. مثلاً جناحی از حزب توده و مارکسیست های علنی درون کانون های لیبرالی (نویسندگان و وکلا) همزمان با جناح کودتاجی امنیتی - سپاهی این جنبش را نتیجه توطئه های امپریالیستی در هماهنگی با اصلاح طلبان ارزیابی و محکوم می کردند. از طرف دیگر، جناح دیگر حزب توده و چریک های اکثریتی آن را به رهبری اصلاح طلبان منسوب کرده و سعی داشتند در چارچوب لیبرالی معرفی و محدودش سازند. اما واقعیت جز این بود.

در حقیقت روز ۲۳ ام خرداد ۱۳۸۸ نقطه ای بود که توده ی جوان و دانشجویی که تحت تأثیر تبلیغات لیبرال های چپ و راست به انتخابات دوره دهم چشم دوخته و رهبری اصلاح طلبان را پذیرفته بودند و در حین پیشبرد تبلیغاتی آن با "تظاهرات خیابانی" آشنا گشته بودند، اولین قدم را در مسیر جدایی از این رهبری برداشتند. طبق اطلاعاتی که خودم داشتم و گروه های دیگری نیز آن را مخابره نمودند، تمامی ستادهای انتخاباتی اصلاح طلبان پیروی اعلام موسوی در مصاحبه مطبوعاتی شب قبل اش (مصاحبه اعلام عدم پذیرش نتیجه انتخابات) پرهیز از مبارزه خیابانی و درگیری با نیروهای حکومتی را تبلیغ کرده و از جوانان و دانشجویان می خواستند که یا به مساجد بروند و یا به محوطه ی دانشگاه ها عقب نشینی کنند. و حتی زمانیکه جمعیت ده ها هزار نفره مردم در مقابل ستاد مرکزی انتخابات موسوی و حزب اعتماد ملی کروی اجتماع کرده بودند، تمامی سخنرانان اصلاح طلب که از بام ها و ایوان های این مراکز مردم را مورد خطاب قرار می دادند، آنها را به ترک خیابان ترغیب می نمودند. اما جوانان و دانشجویان انقلابی زیر بار این توصیه ها و رهنمودها نرفته و لحظه به لحظه شعارهای خود را از حمایت کاندیداهای شکست خورده و اعتراض به نتیجه انتخابات به سمت محکوم نمودن دیکتاتوری جمهوری اسلامی و احمدی نژاد ارتقا می دادند. این رویه جدایی از رهبری اصلاح طلبان بخصوص تا قبل از برگزاری راهپیمایی میلیونی در دوشنبه ۲۵ خرداد ادامه داشت تا حدی که دانشجویان دانشگاه تهران در صبح دوشنبه در پاسخ به درخواست زهرا رهنورد (همسر موسوی) به صرف نظر از راهپیمایی آن روز شعار "مرگ بر سازشکار" را سر دادند. در همان روز بود که رهبران اصلاح طلب برای پر کردن فاصله ی خود از توده ها مجبور به تمکین گشتند و با برداشتن قدم به سمت خواسته های ایشان و تأیید تظاهرات های خیابانی برای به "سکوت" کشاندن و مهار ایشان تغییر تاکتیک دادند.

از آن لحظه تا روز تظاهرات قدس و ۱۳ آبان و ... رویه به همین شکل ادامه داشت. رهبران اصلاح طلب رهنمودهای سازشکارانه مطرح می کردند و با گذار مردم از رهبری ایشان، دوباره مجبور می شدند برای پر کردن فاصله به خواسته های مردم تمکین کنند. شما اگر به پیام ها و سخنرانی های ایشان نیز رجوع کنید خواهید دید که خود بوضوح اعلام می کردند که رهبری با مردم است و ایشان تنها دنباله روان توده ها هستند. این تنها تبلیغات لیبرال های راست و چپ "سبز" بود که سعی داشتند به محافل سیاسی غرب و مردم جهان و توده هایی که در این مبارزات شرکت نداشتند بقبولانند که رهبری این مبارزات با اصلاح طلبان است و جنبشی است سازشکارانه برای اصلاحات درون حکومتی و ... اما هر چه بیشتر می گذشت، استقلال این حرکت واضح تر می گشت. بنظر من هرکس که پس از اعتراضات و درگیری های خونین و قهرآمیز شنبه ۲۰ خرداد هنوز به انقلابی بودن این مبارزات و گذار آن از چارچوب اصلاح طلبانه باور نداشت و یا هنوز در شک و تردید بود، یا غرق در اوهام خویش بود و یا مغرضانه سخن می گفت.

حال می رسیم به اینکه چه چیزی باعث این وقفه و افول مبارزات گشته است؟ متأسفانه جنبش انقلابی مردم کاملاً خودبخودی (نا آگاه به ریشه ها و علم مبارزه طبقاتی) آغاز گشت و در طول آن نیز تغییری در این وضع بوجود نیامد. در چگونگی عبور این جنبش از مراحل مختلف آن سه نیرو دخیل بودند. دو نیروی اصلی و تعیین کننده ی شرایط میدان مبارزه، یکی جناح حاکم حکومتی نظامی - امنیتی، و دیگری توده های مردم در شکل پوپولیستی (تمام خلقی) و بدون داشتن ساختار طبقاتی بودند. مثلاً دیدیم که هنگامیکه خامنه ای حکم تیر را در نماز جمعه ۲۹ خرداد صادر نمود و عدم تحمل اعتراضات

را پیشه کرد، با عدم سازش و عدم عقب نشینی مردم روبرو شد و تقابل این دو نیرو برای چند هفته شرایط انقلابی را در پایتخت حاکم کرد. تنها پس از تغییر تاکتیک جناح حاکم، از سرکوب قهرآمیز به "کنترل جمعیت" بود که رفته رفته حالت را کمی معتدل کرد و از حد بودن تقابلات کاست. با فروکش نسبی شرایط بود که نیروی سوم، یعنی رهبری اصلاح طلبان و لیبرال ها توانست فرصت تأثیر گذاری یابد. یعنی تا زمانیکه دو نیروی اصلی در حال جنگ خیابانی بودند، درخواست سازشکارانه ی اصلاح طلبان به پرهیز از برخوردهای قهرآمیز گوش شنوایی نمی یافت. اما، پس از فروکش نسبی شرایط انقلابی، تاکتیک های "عدم خشونت" اصلاح طلبان و فراخوان جناح لیبرال رادیکال "جنبش سبز" (از خارج از کشور) که تمرکز نیروهای مردمی در مراکز حساس حکومتی بصورت روزمره را تبلیغ می کرد دنبال شد. در کنار این سه نیرو، هسته ها و جمع های انقلابی نیز حضور داشتند که طویل المدت بودن دوران مبارزه و نیاز به سازماندهی محلی و صنفی را تبلیغ می کردند و از جنبش های اجتماعی و بخصوص جنبش کارگری و زنان می خواستند تا با شعارها و خواسته های مشخص و متشکل قدم به میدان گذارند. اما تعداد و نفوذ این عده آنقدر کم بود که حتی نمی توان نام یک "نیرو" را بر آنها گذاشت.

وقفه و رکود اول این جنبش رفته به رفته صورت پذیرفت و پس از تجمع در مقابل روزنامه اعتماد ملی در روز ۲۶ مرداد کاملاً متوقف گشت. علت اصلی این رکود شکست تاکتیک مورد توصیه ی لیبرال رادیکال ها بود که از طرف مردم پذیرفته شده بود. لیبرال رادیکال ها هر تجمع اعتراضی را تجمع نهایی اعلام می داشتند که بالاخره جناح نظامی - امنیتی را وادار به عقب نشینی و یا استعفا خواهد کرد. اما پس از گذشت چند هفته نیروی مردم که بصورت روزمره درگیر پیشبرد این تاکتیک بود فرسایش یافت و به رکود انجامید. البته مردم خود را شکست خورده نمی پنداشتند. نسل کنونی برای اولین بار به قدرت اتحاد توده ها پی برده بود و توانسته بود حکومت را به عقب نشینی وادار کند و رهبران اصلاح طلب را به دنبال خود بکشاند. همین که حکومت جمهوری اسلامی نتوانسته بود این جنبش را با سرکوب متوقف سازد، خود دستاوردی بود که مردم را امیدوار می ساخت. اما آنها به بی نتیجه بودن مبارزه ی "عدم خشونت" برای اصلاح پذیر نمودن حکومت جمهوری اسلامی پی برده بودند. این رکود را می شد به قطع امید از لیبرالیسم و درون نگری و بازنگری جمعی مردم تعبیر کرد. بنابراین کاملاً محرز بود که این رکود موقتی است و به زودی نیروی مردمی با تجدید قوا و رادیکال تر از قبل دوباره به میدان خواهد آمد. همین گونه نیز شد. از روز قدس مردم با شعارهایی که بوی سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی را می داد و تاکتیک های خیابانی رادیکال تر، که از درگیری با نیروهای سرکوبگر پرهیزی نداشت به میدان آمدند و رفته رفته در هر آکسیون قاطع تر و رادیکال تر از قبل می شدند. تا اینکه در روز "عاشورای سرخ" به اوج خود رسیدند.

در این مقطع بود که نیروی سوم (اصلاح طلبان حکومتی) کاملاً از مردم روی گرداند و از هراسش به دامن ارتجاع غلطید. دیدیم که کروی علیاً ریاست جمهوری احمدی نژاد را به رسمیت شناخت (مصاحبه ۴ بهمن ماه با خبرنگاری فارس) و "جنبش سبز" در تمامیت اش، با بهانه های تبلیغاتی متنوع (اسب تروا و ...) تصمیم به برگزاری مشترک مراسم ۲۲ بهمن با جناح حاکم گرفت. با اینکه تجمعات مردمی در ۲۲ بهمن در سراسر کشور بسیار پر شمارتر از تظاهرات های رسمی حکومتی بود، و هنوز هم رادیکالیسم بعد از دوره اول مبارزه را داشت، اما جناح حاکم که به کمک "سبزها" توانسته بود حدود ۵۰ الی ۱۰۰ هزار نفر را از سراسر کشور بسیج کرده و در میدان آزادی به نمایش بگذارد، برای روحیه دادن به هوادارانش، آن را یک پیروزی اعلام نمود. باید گفت که پیروزی ایشان بر "جنبش سبز" در شب عاشورا و پناه بردن رهبران اصلاح طلب در زیر عبا ی رهبری به دست آمده بود، اما هرگز نمی شود نتیجه مراسم ۲۲ بهمن را پیروزی ای در برابر نیروی اصلی مقابلش، یعنی توده های مردمی دانست.

رکود کنونی جنبش نیز به علت احساس شکست مردم بوجود نیامده است. مردم کاملاً به نیروی متحد خود اعتماد دارند و بخصوص پس از "عاشورای سرخ" متوجه ضعف عمومی حکومتی و شکننده بودن پایه های قدرتش شده اند. اما بازهم در نتیجه ی "عاشورای سرخ" متوجه گشتند که حتی با رادیکالترین و قهرآمیز ترین تاکتیک های خیابانی نیز قادر به در هم شکستن قدرت حکومتی نیستند. بنظر من افت کنونی جنبش انقلابی، بازهم به علت عدم احساس شکست از طرف مردم، مقطعی است. اما آنچه که شکست خورده و مردم را دوباره به درون نگری و بازنگری وا داشته است، شکل و سازماندهی پوپولیستی و غیر طبقاتی جنبش انقلابی است. مردم متوجه گشته اند که صرفاً از طریق تظاهرات خیابانی نمی توانند یک حکومت را سرنگون سازند، بلکه باید از طریق سازماندهی و تشکلات پیشرفته و دموکراتیک به این مقصود برسند. اما از آنجا که نیروهای انقلابی ایکه به آلترناتیو حکومتی و علم مبارزه ی طبقاتی دسترسی دارند، بسیار کم تعداد و پراکنده هستند، این امر ممکن است طولانی تر از دور اول باشد. البته نیرویی که مراسم روز جهانی کارگر (اول ماه مه) امسال را برپا نمود و باید قبول کرد که نسبت به گذشته دارای آگاهی و آمادگی و نفوذ بیشتری گشته، امید به آینده را با خود به ارمغان آورده است. اما، این اتحاد عمل، هنوز هم دارای یک سمت و سوی مشخص نیست و در مجموع یک نیروی التقاطی است. امید است تا با کار بیشتر و متحدانه تر آگاهان انقلابی و حاملان تنها آلترناتیو انقلابی (جمهوری شوراهای) این مشکل نیز حل شود. **آیا خشونت اعمال شده از سوی حاکمان در برابر اعتراضات مسالمت آمیز مردم که منجر به کشته شدن دهها نفر و صدها زخمی و بازداشتی دیگر شده است میبایستی همچنان و همواره با پاسخی مدارا طلبانه روبرو گردد؟**

پاسخ: اینکه چه باید باشد و چه نباید باشد بستگی به دیدگاه و هدف هر فرد و گروه و نیرویی دارد که مورد پرسش قرار می گیرد. مسلماً اصلاح طلبان و لیبرال رادیکال هنوز شعار "عدم خشونت" می دهند و منظورشان از عدم خشونت، تسلیم طلبی "گاندی گونه" و "سیلی به گونه ی دیگر" عیسی مسیح است. اگر از پیروان مشی چریکی پرسید، آنها می گویند همین الآن باید با کلاشینکف و نارنجک و ترور مستقیماً به حکومت حمله برد. جالب

“بسوی انقلاب” را بخوانید و در میان مردم پخش کنید!

اینجاست که هر دو نیروی مذکور زمینه‌ی موجه نمودن دیگری را مهیا می‌سازند و در حقیقت موجودیت یکدیگر را توجیه می‌کنند. به علت تسلیم مطلق اصلاح‌طلبان است که شعارهای مشی‌چریکی بر دل عده‌ای از جوانان نشسته و از لحاظ روانی ارضاءشان می‌کند. به عبارت دیگر "دلشان را خنک می‌کند". و دوباره به علت این شعارهای ماجراجویانه و غیر حقیقی و بی‌اثر است که توصیه‌ی سازشکاران اصلاح‌طلب و لیبرال به تسلیم‌پذیری و "عدم خشونت" موجه می‌نماید.

اما حقیقت این است که همواره توده‌ی مردم در تمامی انقلاب‌ها مورد خشونت حکومتی بوده‌اند و همواره از خود صبر و تحمل نشان داده‌اند. "نافرمانی مدنی" به معنای مقاومت جمعی، که اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها مدعی اختراع آن می‌باشند، تا تاریخ نشان داده است، از آغاز مبارزه طبقاتی، شیوه مبارزات توده‌ها علیه حکومت‌های استبدادی و ظالم بوده است. این اصرار و مقاومت مسلحانه و وحشیانه‌ی حکومت‌ها است که در نهایت به یک قیام مسلحانه توده‌ای ختم می‌شود. مردمی که سازمان یافته‌اند و در طول مبارزات خود حکومت را حتی از قشر کارگری نیروهای مسلح (سربازان) منزوی ساخته‌اند با یک عمل فوری و جهشی مسلح می‌شوند، که معمولاً هسته‌ی اصلی چنین ارتش توده‌ای را نیز همان سربازان جدا شده از حکومت تشکیل می‌دهند، و در مقطع بسیار کوتاهی (نقطه‌ی قیام) نیروهای مسلح حکومت را که تنها نهاد باقی مانده برای بقائش است خلع سلاح کرده و مقاومتش را در هم می‌شکنند. در هر انقلابی، جوشیدن جامعه و رسیدن به چنین نقطه‌ای ناگزیر است. همین ارتش توده‌ای داوطلب از توده‌های سازمان یافته است که اراده‌ی مردم را بر طبقه سرنگون شده تحمیل خواهد کرد. پس تا زمانیکه به چنان شرایطی نرسیم، سخن از اسلحه و مسلح شدن تأثیر مثبتی در مسیر انقلاب ندارد. همانطور که همیشه گفته‌ام "مشی‌چریکی" مبلغ مسلح شدنی است که نسبت به قیام مسلحانه مردمی، یک ترقه بازی شب چهارشنبه سوری است.

به همین صورت هم سخن گفتن از یک "انقلاب مسالمت آمیز" و بدون در هم شکستن ماشین حکومتی ارتجاع نیز خواب و خیالی است که منافع طبقات ممتاز جامعه را نمایندگی می‌کند که می‌خواهند ابزار حکومت استبدادی و ارتش مزدوران حرفه‌ای را برای جلوگیری از پیشروی انقلاب و سرکوب مجدد مردم و تحمیل اراده‌ی خود به جامعه دست نخورده نگاه دارند.

پس هریک از سه دیدگاه فوق، پاسخ متفاوتی به سوال اخص شما خواهد داد. اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها اینک بیش از هر زمان دیگری تداوم تسلیم‌طلبی و "مزایای" کاربردی شیوه‌ی "عدم خشونت" را در بوق‌های تبلیغاتی خود و بنگاه‌های امپریالیستی مدافع‌شان می‌دمند. چرا که متوجه گذشته‌اند که در دور اخیر مبارزات، یعنی از تظاهرات‌های روز قدس تا عاشورای خونین، مردم از تسلیم‌طلبی مطلق دور شده و قاطعانه و سازمان یافته از تاکتیک‌هایی برای دفاع و حمایت از صفوف خویش استفاده می‌کنند. به نازگی شاهدیم که هواداران "مشی‌چریکی" نیز از رادیکالیزه شدن تاکتیک‌های مقاومت و تعرض توده‌ای به هیجان آمده و دوباره "فیل‌شان یاد هندوستان" کرده و ساز "کلاش به گردن و سیانور زیر لب پیشاهنگ" را می‌نوازند. اما، خوشبختانه بنظر می‌رسد که مردم به هیچ یک از این دو نوای ناموزون گوش نمی‌دهند.

با این توصیف، پاسخ من به سوال شما اینست که، مردم در دور دوم مبارزات‌شان (روز قدس تا عاشورای سرخ) دیگر "مدارا طلبی" را به کناری گذاشته‌اند و تا حدی که روحیه‌ی جمعی و میزان سازمان یافتگی‌شان اجازه می‌دهد به تقابل متقابل روی آورده‌اند. اما مشکل اصلی همان "میزان سازمان یافتگی"‌شان است که باید مرکز توجه اندیشمندان و رهبران انقلابی قرار گیرد.

بنظر شما پاشنه آشیل جمهوری اسلامی کدام است؟ آیا با تمرکز مبارزات مردمی بر نقطه ضعف‌های رژیم میتوان نتایج موثرتری حاصل کرد؟

پاسخ: پاشنه آشیل هر طبقه حاکمه‌ای اخلاص در منابع مالی، نظام‌های بوروکراتیک و نیروهای مسلحش است. یعنی سازمان اعمال قدرت سیاسی‌اش. برای در هم ریختن چنین سازمانی "تمرکز" چه معنی‌ای می‌تواند داشته باشد؟ برعکس، باید نیرویی را سازماندهی کرد که بتواند از همه طرف ضربات اساسی‌ای بر آن وارد سازد. باید طبقه کارگر در شوراهای کارگری متشکل شود تا بتواند قدرت ضربه زدن سراسری و متحدانه را بر منابع درآمدی و بروکراسی تولیدی و اقتصادی آن وارد کند و همزمان خودش آنها را در دست بگیرد. همچنین، نیاز به شوراهای محلی است که بتوانند بروکراسی سیاسی و کشورداری و نظم و امنیت جامعه را از دست آن سازمان گرفته و بدست خود اجرا کند. و شوراهای کارگری و محلی مسلح لازم است تا بتوانند مقاومت نیروهای مسلح آن سازمان را در هم بکوبد و وظایف امنیت مرزها و سرکوب مقاومت‌های پراکنده و احياناً ضد حملات متشکل بازماندگان حکومت متلاشی شده را خنثی سازد. پس پاشنه‌ی آشیل جمهوری اسلامی سازمان یافتگی تمامی جامعه در شوراهای صنفی و محلی است. تا زمانیکه مردم سازمان لازم را نیابند تا بتوانند ساختار حکومت آلترناتیو دموکراتیک را بسازند، مبارزاتشان نهایتاً به جایگزینی جناحی از جناح‌های درون حکومتی و طبقه حاکمه می‌شود و به دموکراسی ختم نخواهد گشت.

کاستی‌های جنبش خیابانی کدامند؟

پاسخ: جنبش خیابانی خودش تظاهر کاستی‌ها است. عدم سازمان یافتگی اجتماعی است که جنبش پوپولیستی و در هم بر هم بودن آن را باعث شده است. مبارزات خیابانی تنها زمانی نتیجه جدی و موثری خواهد داشت که نشاندهنده‌ی سازمان یافتگی بیشتر مردمی باشد. متأسفانه، همانطور که در بالا گفتیم، به اینصورت به خیابان ریختن، حتی اگر رادیکال‌ترین اشکال مبارزه را نیز به خود بگیرد، بی‌تأثیر است. فردای تظاهرات، درآمدهای نفتی خرج خواهند شد تا مزدوران مسلح و بروکرات‌ها را به پایداری و بازسازی سازمان‌های مختل شده بگمارند. مبارزات خیابانی تنها نمایشی از قدرت است، هرگز خودش به تنهایی منشاء هیچ چیز نیست. برعکس، اقدامات غیرنمایشی سازماندهی در سطح مراکز تولیدی و اداری و تجاری و محلی است که منشاء قدرت مردمی است. اگر منظور و هدف مان از مبارزه تلاش‌های حکومت دیکتاتوری و برقراری دموکراسی است، پس می‌بایست از طریق تبلیغ و ترویج این اهداف و سازماندهی مورد نیاز یک جامعه دموکراتیک قدرت مردم را بصورت روزمره هر چه

بیشتر کنیم تا نهایتاً قادر به تحمیل اراده ی خود بر جامعه شوند. یعنی "حکومت مردم بر مردم" را برقرار سازند.

مبارزات خیابانی تنها زمانی می تواند موثر باشد که توده های مردم در سازمان های طبقاتی-کارگری شان با خواسته های مشخص به میدان آیند تا با تکیه به نیروی طبقاتی شان و تاکتیک های اصلی مبارزه، مانند اعتصابات و تصرف کارخانه ها و ایجاد اختلال در ترابری کالاها و بستن کانال های وارداتی و صادراتی و مراکز مالی و اداری رژیم بتوانند آن را وادار به عقب نشینی نموده و در این روند انسجام تشکیلاتی بهتر و اعتماد به نفس بیشتری بیابند و نیروی خود را به رُخ حکومت کشانده و توده های عقب مانده تر را به میدان مبارزه جذب کنند. در غیر اینصورت، همانطور که مردم خودشان نیز به این واقعیت پی برده اند و افت کنونی در مبارزات ناشی از همین آگاهی جمعی است، مبارزات بی هدف و در هم و بر هم پوپولیستی و خیابانی بی نتیجه است.

نقش ایرانیان خارج از کشور در حمایت از مردم را چگونه دیدید؟

پاسخ: ایرانیان خارج از کشور نیز تحت تأثیر همان دسته بندی های درون کشورند و تناسب نیرویشان نیز تقریباً به همان اندازه است. بنابراین از "ایرانیان خارج از کشور" بصورت کلی صحبت کردن معنا ندارد. ایرانیان طرفدار اصلاح طلبان "سبز" بسیار بهتر از رهبری شان در داخل عمل کردند. آنها عملاً توانستند در سطح جهانی به این توهم دامن بزنند که گویا علت این مبارزات به همان نتیجه ی انتخابات محدود می شود و رهبری "سبز" مطلق است.

"غیر سبزها" برای ماه ها گیج بودند و حتی موضع علیه مبارزات انقلابی توده ها می گرفتند. ایشان به پیروی از تحلیل مرتجعانه ی مارکسیست های علنی و دیگران که تحلیل جناحی از حزب توده که طرفدار احمدی نژاد بودند را تکرار می کردند و مبارزات مردمی را توطئه ی مشترک امپریالیسم آمریکا و "جنبش سبز" اصلاح طلبان معرفی می ساختند، برخوردی بسیار غیر فعالانه و تأثیر مخربی داشتند. عده ی معدودی که از این مبارزات به هیجان آمده بودند نیز با حل شدن در میان "سبزها" عملاً به اصلاح طلبان و نیروهای هوادارشان یاری رساندند. بخصوص "آنارشویست های سبز" که از کاسه داغ تر شده و آنچنان "سبز سبز" راه انداخته بودند که حتی پس از اینکه جوانان و دانشجویان داخل نمادهای سبزشان را به گوشه ای پرت کرده بودند، ایشان به تعریف دوباره ی آن مشغول شدند و بیرق "سبز" را همچنان بالای سرشان نگاه داشته بودند. همین اینها بودند که "جنبش سبز" را "شیکه ای" و بدون داشتن رهبری و مزخرفاتی از این قبیل می خواندند که از طرف لیبرال رادیکال هایی چون سازگارا و گنجی و ... مورد بهره برداری بسیاری قرار گرفتند.

بدین ترتیب نمی توانیم از "ایرانیان خارج از کشور" بصورت کلی صحبت کنیم و باید تمایلات مختلف را دسته بندی کرده و عملکردشان را بصورت مجزا مورد بررسی قرار دهیم.

طیف رهبری کننده این جنبش را چگونه معرفی می کنید؟

پاسخ: اصولاً رهبری کننده ی مشخصی ظاهر نگشته است. اتفاقاً حرکت های پوپولیستی برای تداوم و به نتیجه رسیدن شان نیاز به رهبری کوریژماتیکی دارند که بتواند خود را بعنوان آلترناتیو در مقابل هیئت حاکمه کنونی معرفی و تثبیت کند. مانند خمینی در سال ۱۳۵۷. اما اینک تجربه عمومی مردم از انقلاب ۱۳۵۷ آنها را از پیامد رهبری فردی ترسانده و ایشان را از عاقبت دیکتاتوری فردی ناگزیر پس از فروپاشی حکومت کنونی آگاه ساخته است. به همین علت نیز پس از آنکه حکومت های غربی و اصلاح طلبان و لیبرال های داخل و خارج سعی در کوریژماتیک نشان دادن موسوی کردند تا او بتواند سوار بر جنبش شود و تحرکات و اقدامات مردم را مهار کند، در عمل نشان دادند که حاضر نیستند به هیچیک از کاندیداها و چهره های معروف اقتدا کنند. شعار "جمهوری ایرانی" دقیقاً این نقش را بر عهده گرفت. این شعار دقیقاً در زمانی مطرح گشت که اصلاح طلبان سعی کردند تا با ایجاد تشکیلات "راه سبز امید" و محوری قرار دادن "قانون اساسی جمهوری اسلامی" رهبری متمرکزی را بر این جنبش تحمیل کنند. طرح شعار "جمهوری ایرانی" اگر چه فراتر از یک شعار لیبرالی و نهایتاً اصلاح طلبانه در بُعد وسیع حکومت سرمایه داری نرفت، اما در آن مقطع نقش خنثی کننده ی اقدامات برای ایجاد انحصار رهبری را بازی کرد.

بنابراین، می بینیم که با تعاریف گذشته از "رهبری"، مردم آماده پذیرش آن نیستند. مردم می دانند که خواسته شان برجسته شدن و با عبارت شعارگونه، "سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی" است. آنها آماده شنیدن راه حل ها و پیشنهادات آندسته از افراد آگاه تر از خود هستند که در عمل همراه ایشان می باشند و در راهی که برگزیده اند، در همفکری با خودشان، راهنمایی شان کنند. پس اگر این تعریف عملی را تعریف نوینی از "رهبری" ارزیابی کنیم، طیف رهبری مردم، آندسته از خودشان خواهند بود که در چارچوب سرنگونی حکومت به ایشان راه و چاه را نشان دهند و بتوانند افت جنبش را به دور بعدی تحرکات و اقدامات مردمی بکشانند. اما اینکه بخواهیم چند چهره و یا تشکلاتی را با این تعریف مشخص کنیم، باید در دور بعدی مبارزات ببینیم که کدام چهره ها و یا تشکلات خاصی توانسته اند این نقش را بازی کنند.

فکر میکنم که پاسخ بالا جواب سوال شما در مورد "شعارهای گویای سطح مبارزات" نیز باشد. بنظر من تنها شعاری که گویای ذهنیت فعلی مردم می باشد، همان شعار "سرنگونی جمهوری اسلامی" است.

صرفنظر از اینکه شما بعنوان مخاطب این نظرخواهی خود را در محدوده فعالین چپ تعریف میکنید یا نه - جایگاه جنبش چپ را در

جنبش عمومی مردم کشورمان چگونه ارزیابی میکنید؟

پاسخ: بارها چه خودمان در نشریات گروه و چه هممنظران غیر تشکیلاتی مان در مقالات و مصاحبه هایشان گفته اند، "چپ" واژه ای نیست که مفهوم خاص و مشترکی را تداعی کند. اگر "چپ" را بخواهیم به عام ترین معنای آن تعریف کنیم، باید بگوییم که "چپ" اینک در تمامی صحنه ها و جایگاه ها حاضر است و محدوده ای برای حضورش وجود ندارد. همانطور که گفتیم، یک جناح از حزب توده و بخشی از مارکسیست های علنی، به بهانه ی "ضد

امپریالیست" بودن هیئت حاکمه در کنار احمدی نژاد قرار گرفته اند. اتفاقاً رسانه های غربی ای که می خواهند مردم را علیه کمونیست ها بدین کنند، مانند صدای آمریکا و ... آنها را دعوت به مصاحبه کرده و نظراتشان را بمثابة "دیدگاه چپ" تبلیغ می کنند. جناح دیگری از حزب توده و چریکهای اکثریت نیز در کنار اصلاح طلبان و موسوی قرار گرفته و مشغول رنگ کردن مردم با "جنبش سبز" می باشند.

اما اگر از "چپ" معنای محدودتر "غیر وابسته" را بخواهیم به کار گیریم، مشخص نمودن شان از این هم مشکل تر می شود. در این محدوده با آش شله غلمکاری روبرو می شویم مملو از ادعاهای سازمانی و حزبی و کمونیستی و کارگری و ... که مجموعاً هنوز جایگاه و تأثیری در روند مبارزات نداشته اند. امید ما به آینده است که بخشی از این "چپ" بتواند خود را از آلودگی های ضد انقلابی سده بیست میلادی رها کند و با پذیرفتن "جمهوری شورایی" به عنوان آلترناتیو مستقلی از اصلاح طلبان "جمهوری خواه" (از نوع غربی) ظاهر گردد. والا تا زمانیکه ایشان هم نوعی جمهوری پارلمانی را تبلیغ می کنند، نخواهند توانست در مقابل راست ها عرض اندام کنند. و یا بد تر! اگر به تبلیغ درک بورژوازی از "دیکتاتوری پرولتاریا" در همان سطح "دیکتاتوری حزبی" بمانند، و مردم نیز ایشان را بعنوان نمادی از "چپ" بشناسند، آنوقت نه تنها در این دوره نمی توانند جایگاهی در مردم بدست آورند که تا سالها و دهه ها کمونیسم را در انزوا قرار خواهند داد.

آنچه که ما نیاز داریم این است که کمونیست های انقلابی مرز مشخصی را با دیدگاه های یاد شده رسم کنند و با تبلیغ "جمهوری شوراها" اهداف کلاسیک جنبش کمونیستی را به مردم معرفی کرده و نشان دهند که در این انقلاب، "قدرت سیاسی" را برای نهادهای شورایی مردم می خواهند و در صورت پیروزی انقلاب و تثبیت شوراها صنفی و محلی بعنوان "جمهوری شورایی"، پیشگام خلع سلاح کلیه نیروهای غیر شورایی می شوند. و تشکیلات حزبی را وقف تثبیت آزادی و حکومت شورایی و کشف راهکارها و تبیین اهداف لازم برای رسیدن به برابری و رفع ستم طبقاتی خواهند کرد.

جمهوری اسلامی در پی اعدام بسیاری از دستگیرشدگان اعتراضات اخیر است و در امتداد آن تسویه حساب با بسیاری که قبل از آغاز این اعتراضات در بازداشت بسر میرند. چگونه میتوان کشتار زندانیان سیاسی را متوقف کرد؟

پاسخ: بنظر من روی آوری حکومت اسلامی به اعدام و قهر آشکار، متأسفانه بیش از آنکه برای تسویه حساب و انتقام باشد، برای پاسخ به ضرورت حفظ قدرت اش است. می گویم متأسفانه به این دلیل که اگر تصور من صحیح باشد، با هرچه حادثه شدن شرایط مبارزه طبقاتی و شدیدتر شدن و وسیع تر شدن مبارزات مردمی، توسل به اینگونه وجوه آشکار از قهر حکومتی، چه در شکل "قانونی" اعدام و قصاص و چه در شکل تیراندازی به صفوف معترضان و چه در شکل "غیر رسمی" گروه های سیاه ضربت و ترور شخصی بیشتر خواهد شد. و این روند تا پیروزی انقلاب ادامه خواهد داشت. باید تأکید کنم که در صورت عدم پیروزی انقلاب و رکود مبارزات مردمی هم ما همچون گذشته شاهد دوران سیاه ترور حکومتی خواهیم بود. پس تنها راه برای جلوگیری دائمی چنین جنایت هایی در راستای چیرگی مردم و انهدام ماشین سرکوبگر حکومتی خواهد بود.

البته این بدین معنا نیست که تلاش های وسیع داخلی و بین المللی علیه چنین اقدامات ضد بشری ای فایده نخواهد داشت. منظور من این است که این تلاش ها را نیز باید در راستای منزوی ساختن حکومت اسلامی قرار داد و به آنها بصورت درازمدت نگاه کرد و نه آنکه فکر کنیم که این حکومت قادر خواهد بود تا در مقابل فشارهای سیاسی دست از این اعمال بر دارد. خیر! هیچ فشاری باعث نخواهد شد تا حکومت اسلامی تا زمانیکه پایه های قدرتش را متزلزل می بیند دست از این اعمال آشکار جنایتکارانه بر دارد.

آیا ناگفته ای دارید؟

پاسخ: خوب گفتنی زیاد است. اما محدودیت ها را نیز باید در نظر گرفت و نباید از یک نظرخواهی انتظار داشته باشیم که به تمامی سوال ها و ناگفته ها بپردازد. بنابر این از دوستان و رفقای که مایلند بیشتر و دقیق تر از نظرات ما و دیگر هممنظران مان اطلاع پیدا کنند دعوت می کنم که به سایت های مختلف "کارگران کمونیست ایران" و "گاهنامه بسوی انقلاب" مراجعه کنند و یا با آدرس ایمیل هایی که در آن سایت ها موجود است مکاتبه کنند تا برای سوالهای دقیق تر شان پاسخ مناسبی را دریافت کنند.

همچنین، از شما دوستان سایت گزارشگران تشکر می کنم که چنین کانالی برای ارتباط عمومی فعالان سیاسی و خوانندگان پایه گزاری کرده اید.

آدرس سایت: <http://www.cwiran.com>

ایمیل: proletariat1871@gmail.com

با تشکر

رامین رحیمی

با سپاس از شما

گزارشگران

www.gozareshgar.com

نان، مسکن، آزادی – جمهوری شورایی

«باشد که طبقات حاکم از دهشت انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند!»

گرامی باد اول ماه می روز جهانی کارگر

اول ماه می به مثابه روز همبستگی کارگران و زحمتکشان علیه نظام سرمایه داری جهانی و برای رهایی از هر گونه استثمار و سلطه اجتماعی مهمترین روز در تقویم مبارزاتی جنبش چپ محسوب می شود. روز جهانی کارگر نماد جنبشی است، به تمامی چپ و رادیکال که موجودیت خود را در بلوک بندی سرخ طبقاتی علیه کلیت نظام سرمایه داری تعریف کرده و در نبرد تاریخی کار و سرمایه، پرچمدار ارتش کار به شمار می رود.

گرامی داشت اول ماه می امسال در ایران علاوه بر آنچه گفته شد با جنبش توده های بپا خاسته علیه رژیم سرمایه داری پیوند خورده است. جمهوری اسلامی ضمن اعمال خشونت بار تبعیض طبقاتی علیه کارگران و زحمتکشان، با توجه به ایدئولوژی ارتجاعی خود، حداقل حقوق دموکراتیک در حوزه اقتصادی و تامین اجتماعی را نیز به طور مستمر مورد تهاجم قرار داده و در نتیجه کارگران ایران از ابتدایی ترین حقوق خود از حیث تامین معاش و تشکل یابی محروم می باشند.

در مقطع کنونی که رشد و تعمیق مبارزات توده ها نظام حاکم را دچار بحران کرده و به چنان موضعی کشانده که حتی برگزاری مراسم های رسمی خود چون ۲۲ بهمن را نیز صرفاً در سایه استقرار میلیتاریسم آشکار و حکومت نظامی برگزار می نماید، وظیفه نیروهای کمونیست و سوسیالیست های انقلابی است که ضمن افشای تمامی جناح های سرمایه داری حاکم از جمله رهبری موسوم به جنبش سبز و مرزبندی با انواع رفرمیسم که مطالبات کارگران را صرفاً در چارچوب نظم موجود جستجو می کنند، با اتحاد و یکپارچگی در جهت ارتقاء و اعتلاء جنبش جاری کوشا بوده و در این مبارزه سعی و تلاش خود را در تشکل یابی تمامی کارگران و زحمتکشان متمرکز کنند.

در این راه آموزه های درخشان بنیانگذاران سوسیالیسم کارگری چراغ راه توده های انقلابی بوده و تز جاودانه مارکس که «رهایی کارگران، رهایی کل انسان ها است» پرچم مبارزاتی آنان خواهد بود.

کارگران جهان متحد شوید!

سرنگون باد تمامی اشکال نظام سرمایه داری!

زنده باد انقلاب سوسیالیستی، زنده باد کمونیسم!

هسته کمونیسم انقلابی (هکا) / اردیبهشت ۱۳۸۹

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان

مردم پخش کنید!

«بسوی انقلاب» هفته نامه سیاسی -

تبلیغاتی کارگران کمونیست

mailto:maktabema@maktabema.net

http://www.cwiran.com

تماس با ما:

آدرس اینترنتی:

روز کارگر! و شعار: نان، آزادی، سوسیالیسم!

فعالین جنبش کارگری-کمونیستی! ما در تاریخ ۲۰ آبان ۸۸ در ارتباط با منافع آتی و آتی جنبش کارگری و سیر برآمد این جنبش و برخورداری آن از موقعیت تاریخی-طبقاتی اش در مجموعه تحرکهای انقلابی چنین نوشتیم:

"سیر رویدادها حاکی از آن است که پیامدهای تقابل جنبش کارگری و ارتجاع حاکم در شرایط کنونی سیر بعدی جنبش اعتراضی-انقلابی را رقم خواهد زد. سرنوشت نبرد برای آزادی منوط و مشروط به چگونگی تحولات در روبرویی آتی در میان جنبش کارگری و ارتجاع بورژوازی است. این دقیقا همان نکته ای است که سبب سبوعیت عنان گسیخته کنونی دستگاه سرکوب در مقابله با نبردهای کارگری گردیده است. نکته ای که بایستی کمونیستهای انقلابی را به مجاهدتی همه جانبه جهت برپائی سازمانهای کارگری انقلابی در صفوف جنبش کارگری بکشاند. تشکلهائی که مشخصه اشان این باشد که نبرد برای نان را تابعی از مبارزات آزادیخواهانه و سوسیالیستی طبقه کارگر محسوب دارند. تشکلهائی که مقابله با تهاجم ارتجاع را سنگری از مبارزات آزادیخواهانه طبقه کارگر دانسته و کانون وسیعترین تبلیغات سیاسی و آزادیخواهانه را بر بستر جنبش اعتراضی انقلابی سازمان دهند."

امروزه این مسئله که هرگونه پیشرفتی در نبردااعتراضی-انقلابی بر علیه ارتجاع حاکم منوط و مشروط به مبارزات آزادیخواهانه طبقه کارگر است به امر ذهنی بسیاری از فعالین مبارزات جنبشهای جاری مبدل گردیده است. همگان تقریبا بر یک نکته محوری انگشت میگذارند که بدون حضور سراسری جنبش کارگری از هیچ تغییری نمیتوان سخن به میان آورد. دستاورد پراتیکی جنبش های اجتماعی عملا امر جنبش کارگری را به دستوری همگانی مبدل نموده است. مباحث و ارزیابیهای بسیاری اساسا به همین نکته اساسی تاکید داشته و طبعاً این تبیین ها به لحاظ خواستگاه طبقاتی جریانات درگیر بیان و بازتاب منافع جریانات و جنبش های موجود میباشند. فراخوان مبارزات سیاسی و از قضا آزادیخواهانه به طبقه کارگر! و تلاش جهت زدن مهر و نشان بر درخواستهای کارگری به فرهنگی رایج مبدل شده است. از مجاهدین که ظاهرها بدنبال آدرس ارتش آزادیبخش شان به سراغ جشن اول ماه مه آمده اند تا دارودسته های ضدانقلاب سلطنتی که به کشف قدرت کارگر و اعتصاب پی برده اند و تا جریانات رفرمیست که یا مانیفست اشان "انسانیت" و نامه نویسی به سازمانهای بین المللی را شامل میشد و یا در مقابل "جنبش همگانی" سوگند میخورند که شوراهایشان الزاما کارگری نخواهد بود و یا دارودسته های دیگری که در مقابل تدارک و سازماندهی امر جنبش اعتراضی-انقلابی از حفظ نظم موجود و بنیان های اجتماعی سخن گفته و همگان را از سناریو سیاه میترسانند! و تا سایه روشن های دیگری که تمام ظرفیت جنبش کارگری را در همان لقمه نان میدانستند! و یا آنانکه برای کارگر آزادیخواه هورا میکشند! و از منبر فاخرشان میگویند باید بیائیم و بگوئیم انسانیم! جهت اثبات مبارزات اشان! بر تمام تاریخ خونبار نبرد سه دهه ای ما خط بطلان میکشند! و یا حداکثر این نبرد را به اکتشافات تئوریک عالیجنابانه اشان منسوب میدارند.

فعالین جنبش کارگری-کمونیستی!

از قضا جنبش ما دارد تمامی کثافت اپوزیسیونهای بورژوا امپریالیستی و خزعبلات تئوریک روشنفکران خرده بورژوا را برملا میکند! حقانیت جنبش ما همگان را وادار ساخته تا از "اهمیت و جایگاه" جنبش کارگری در مبارزات سیاسی و آزادیخواهانه سخن بگویند. تمامی شیفتگان نظم بورژوائی به میدان آمده اند تا نبرد کارگری را به سیاه لشکری در پروسه جایگزینی اشان بجای ارتجاع حاکم مبدل سازند. اردوگاه اپوزیسیونهای بورژوائی و اپورتونیستها و رفرمیستهای جنبش سرنگونی و جنبش اعتراضی عزم جزم کرده اند که خیزش لاجرم جنبش کارگری را به حساب خویش واریز نمایند.

امروزه کمتر کسی یافت میشود که به حکم پراتیک از نبرد برای نان و آزادی سخن نگوید. اما شعار پرولتاریای کمونیست انقلابی ابتر نیست. اگر چه جریانات فوق الذکر با اشتیاق وافر از نبرد برای نان و آزادی سخن میگویند؛ کارگران کمونیست انقلابی بایستی اذهان پرولتاریا را بسوی نبرد آزادیبخش سوسیالیستی فرابخوانند. سخن گفتن از نبرد برای نان و آزادی و مسکوت نهادن امر مبارزات سوسیالیستی پرولتاریا عملاً آب به آسیب اپوزیسیونهای بورژوائی ریختن است. ما همانگونه که همواره گفته ایم مجدداً اعلام میکنیم که بدون مبارزه برای آزادی، نبرد برای نان موفقیت آمیز نخواهد بود و بدون نبرد برای سوسیالیسم نبرد برای آزادی به سرانجام نخواهد رسید. این مبارزات لازم و ملزوم یک دیگر هستند. و دقیقاً بدین علت است که فعالین جنبش کارگری-کمونیستی جهت سازماندهی امر جنبش کارگری انقلابی بایستی پرچم: نان، آزادی، سوسیالیسم را برافراشته و بر تحقق تمامی شعار فوق پا فشاری نمایند. نبایستی اجازه داد در هوراکشی جنبش آزادیخواهانه ماهیت نبرد سوسیالیستی کارگران به عقب رانده شود.

گرامیباد اول ماه مه روز اتحاد بین المللی کارگران!

نان، آزادی، سوسیالیسم!

دولت سرمایه دار دشمن زحمتکشان!

سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر- هفتم اردیبهشت ۱۳۸۹

razmandehi@ymail.com